

تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی

داود الهامی


بسم الله الرحمن الرحیم

تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی

نویسنده:

داود هامی

ناشر چاپی:

مکتب اسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : الهامی داود، - ۱۳۱۶

عنوان و نام پدیدآور : تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی نگارش داود الهامی

مشخصات نشر : قم مکتب اسلام ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری : ص ۱۹۱

شابک : ۹۶۴-۹۱۵۵۰-۳-۱ ۵۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۹۱۵۵۰-۳-۱ ۵۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : عاشورا

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵ /الف ۷۶ت ۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۱۵

مقدمه

تاریخ طولانی درگیری حق و باطل (که آدم ابوالبشر تا آخر تاریخ در بستر زمان جاری است)، در روز تاریخی «عاشورا» خلاصه شده است. به این معنی عاشورا، خلاصه و فشرده تاریخ پر حجم درگیری حق با باطل است. امام حسین علیه السلام در صحنه ی عاشورا وارث تمامی پیامبران و عدالت خواهان و ظلم ستیزان از آدم تا عصر خویش است. در مقابل او، یزید وارث تمام دژخیمان و جلادان و ستم پیشگان و غارتگران تاریخ می باشد.روز عاشورا تنها روز تصادمی که بین امام حسین علیه السلام و یزید رخ داد، نیست و تنها یزید به خاطر این که از نظر شخصی فاسق و فاجری بود بوده، محکوم قیام عاشورا نمی باشد. و حسین علیه السلام در آن روز تنها برای دفاع از حق خودش یا پدر و برادرش قیام نکرده. قیام او در این روز برای این بود تا پرچمی را که از آغاز تاریخ بشری در دست یکایک بنیانگذاران توحید و طرفداران عدالت بوده و از آدم به پیامبران بزرگ الهی به ارث رسیده و در پایان به پرچمدار آخرین این نهضت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد به حضرت علی و امام حسن علیهم السلام رسیده است، به اهتزاز در آورد.از اینجاست که در زیارتنامه ی

پر معنی و عمیق «وارث» خطاب به امام حسین علیه السلام می خوانیم:سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده ی خدا.سلام بر تو ای وارث نوح، پیامبر خدا.سلام بر تو ای وارث ابراهیم، دوست خدا.سلام بر تو ای وارث موسی، هم سخن خدا.سلام بر تو ای وارث عیسی، روح خدا.سلام بر تو ای وارث محمد صلی الله علیه و آله، محبوب خدا.سلام بر تو ای وارث علی، وصی خدا. [صفحه ۴] سلام بر تو ای وارث حسن، صاحب مقام رضا.سلام بر تو ای وارث فاطمه، دختر رسول خدا.و لذا حسین علیه السلام را نباید تنها در برابر یزید، ابن زیاد و عمر سعد، تلقی کرد. حسین علیه السلام را باید وارث تاریخ نهضت عدل و حق در طول تاریخ دانست. حسین وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و وارث محمد صلی الله علیه و آله است. یعنی حسین علیه السلام وارث تمام انبیاء و جانشینان پیامبران است.حسین علیه السلام نزد شیعه، اسمی نیست که تنها بر شخص دلالت کند، بلک آن رمز شجاعت، جوانمردی انسانیت، امید، سرلوحه ی دین، شریعت، فداکاری و جانباری در راه حق و عدالت است، همچنان که یزید رمز استبداد، تباهکاری، پرده دری و رذالت می باشد.پس هر جا که پایداری و اخلاص و دلاوری و فضیلت و شجاعت و شرف است، نام حسین علیه السلام نیز همانجا می درخشد و این همان منظور شاعر شیعی است که گفته است:کان کل مکان کربلا لدی عینی و کل زمان یوم عاشورایعنی: در برابر دیدگانم هر مکانی کربلا و هر زمانی روز عاشورا است.عاشورا در تاریخ ما شیعیان بسیار اهمیت دارد، به طوری که حیات ما، زندگی و انسانیت و شرف ما به این

حادثه بستگی دارد و ما باید این مکتب را زنده نگه داریم تا پرتوی از روح حسینی در ملت ما بتابد و بر کالبد نیمه جان ما روح بدمد. متأسفانه این حادثه نیز از دسیسه ی تحریفگران و جهل جاهلان محفوظ نمانده و بر چهره ی تابناک آن غبار تحریف نشسته است.این کتاب کم حجم در صدد آن است که غبار تحریف را از سیمای آن بزداید و برای شناخت هر گونه تحریف میزان و معیاری به دست بدهد که در پرتو آن غبار هر گونه جعل و تحریف از چهره ی این رستاخیز عظیم زدوده شود. انشاءاللهحوزه علمیه - داود الهامی ۲ / ۱۲ / ۷۷ [صفحه ۵]

تحریف شناسی عاشورا در پرتو امام شناسی

اشاره

حادثه ی شگفت انگیز عاشورا نقطه ی عطفی در تاریخ اسلام و بلکه در تاریخ بشریت و سرآغاز تحولی عظیم در جامعه ی انسانی و چشمه ی جوشانی از حماسه و آزادگی است که هنوز پس از گذشت قرنها، اسرار و عظمت و اهمیت آن کاملا روشن نشده است، و در سیمای قهرمانان این حادثه ی عظیم، هم می توان شکوه قرآن و اسلام راستین را به وضوح نگریست و هم می توان الگوهای گوناگون انسان کامل و نمونه ی و نمونه ی قرآنی را مشاهده کرد. در مقابل این چهره های نورانی، نمونه های منحط و چهره های کریه انسان نمایانی نیز قرار دارد که با تمامی ارزشهای الهی و انسانی به ستیز برخاسته اند.پس در نگاهی کلان، صحنه ی عاشورا نمایش نور و ظلمت و حق و باطل و دو چهره ی متضاد از انسان است:از یک طرف؛ انسان در نقطه ی اوج و بی نهایت کمال.و از طرف دیگر؛ در نقطه ی انحطاط و بی نهایت پستی، قابل مشاهده است.همانگونه که در آیینه ی

قرآن، سیمای قهرمانان عاشورا هویداست، [صفحه ۶] در آیینه ی عاشورا نیز قرآن می نماید. به این معنی قهرمانان عاشورا تجسم عینی قرآن کریم اند. متأسفانه این گنجینه ی عظیم مانند گنجینه های دیگر عالم اسلام از دسیسه ی تحریفگران مصون نمانده است. از سوی دیگر، این نهضت همچون قرآن، دریائی ناپیدا کرانه ای است که اندیشه های عادی بشر نمی تواند بر تمامی ابعاد آن پرتو افکند و سیمای واقعی آن را به نمایش بگذارد.به همین سبب تصویرهائی که صاحبان اندیشه از آن ارائه داده اند، برای نمایش سیمای راستین آن ناقص و نارساست. بنابراین بر چهره ی تابناک این نهضت عظیم، انبوهی از غبار تحریف نشسته است. در نتیجه اگر همه ی عمر از آن یاد می کنیم و طبق عادت بر آن گریه می کنیم، نه آن را می شناسیم و نه می فهمیم و نه بدان می اندیشیم. و لذا درخشانترین ابعاد این نهضت، متأسفانه تاریکترین بعد آن است و آن آثاری است که عاشورا در تاریخ سیاسی، اجتماعی و فکری اسلام داشته است.از دیرباز معدودی از محققان و پژوهشگران تاریخ اسلام برای تحریف زدائی از سیمای این نهضت شیوه های مختلفی را آزموده اند که هر یک در جای خود در خور تأمل و شایسته ی تحسین است ولی باید اعتراف کرد که با همه ی این کاوشها فقط روزنه هائی از شیوه ی پژوهش [صفحه ۷] گشوده شده و زاویه های محدودی از سیمای آن رخ نموده است. [۱] .زیرا آنان روشهائی که برای معرفی سیمای عاشورا انتخاب کرده اند، ناقص و نارسا هستند و به این می ماند که کسی بخواهد با ترازوی معمولی کره ی زمین را وزن کند.اینک نخست اسلوبهائی که برای معرفی سیمای عاشورا به کار رفته است، مورد مطالعه

قرار می دهیم و سپس تحریف شناسی نهضت عاشورا را در پرتو امام شناسی و انسان شناسی قرآنی پی می گیریم.اسلوبهائی که برای معرفی سیمای عاشورا به کار گرفته شده، در پنج شیوه ی اصلی قابل بررسی است:

شیوه ی تاریخی

یکی از روشهائی که برای کشف وقایع و حوادث تاریخی به کار گرفته می شود، شیوه ی تاریخی است. در این شیوه مورخ می کوشد وقایع را از طریق منابع تاریخی همانگونه که اتفاق افتاده، معرفی کند در این روش مورخ مثل محدث فقط به جرح و تعدیل در اسناد دست اول و دوم بجا مانده از واقعه می پردازد. بنابراین شیوه مورخ همان شیوه ی محدثانی است که اعتبار حدیث معصوم را فقط در گرو اعتبار سندی آن [صفحه ۸] جستجو می کنند و روایت صحیح را روایتی می دانند که راوی آن عادل باشد و دیگر به مضمون حدیث کاری ندارند.مورخان همواره در صدد نقل حوادث تاریخی از منابع معتبر هستند وقتی که مطلبی را از یک منبع معتبر اخذ کردند، هر چه باشد، آن را نقل می کنند و دیگر کاری ندارند که این مطلب با عقل و شرع وفق می دهد یا نه؟اغلب مورخان و «وقایع نگاران» تنها به نقل حادثه ی عاشورا اکتفاء کرده و از اظهار نظر درباره ی آن خودداری کرده اند. ولی عده ای دیگر از آنان و نویسندگان اهل سنت، نهضت امام را یک نهضت ابتدائی و نسنجیده در شرائط نامساعد پنداشته اند. وگفته اند: «حسین بن علی علیه السلام» آن چنانکه باید و شاید در ارزیابی قدرت حکومت و سنجش قدرت خویش دقت نکرد. این نویسندگان روی استنباط خود بر امام خرده گیری کرده و عمل آن حضرت را بر خلاف مصلحت دانسته اند و بعضی

از آنان در اعتراض و انتقاد تا آنجا پیش رفته اند که حرکت امام را برای خود او و برای اسلام و مسلمین تا روز قیامت زیان بار دانسته اند!! مثلا مؤلف «العواصم من القواصم» قاضی «ابوبکر بن عربی» (م ۵۴۰) ضمن اظهار تأسف از این که چرا امام حسین علیه السلام چنین قیامی کرد؟ می گوید: [صفحه ۹] «اگر حسین بن علی علیه السلام که بزرگ این امت و پسر بزرگ امت و عالی ترین شخصیت امت و پسر شریفترین شخصیت امت بود، در خانه ی خود می نشست یا به زراعت یا دامداری می پرداخت، مقرون به صلاح و صرفه بود و اگر هم مردم حتی «ابن عباس» و «عبدالله بن عمر» از او درخواست قیام به حق می کردند، از آنان نمی پذیرفت و توجه به هشدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کرد (که از انگیزش فتنه بیم داده بود) و به خاطر می آورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از صلح «حسن بن علی» ستایش کرده و اگر او تنها به این نکته توجه می کرد که حسن بن علی علیه السلام با آن همه نیروی نظامی خود حکومت و خلافت را از دست داد در این صورت چگونه او می تواند به کمک اوباش خلافت را قبضه کند؟!، حادثه ی تأسفباری هرگز اتفاق نمی افتاد» [۲] .«ابن خلدون» (متوفی ۸۰۸ ه) ضمن این که اهلیت امام حسین علیه السلام را برای قیام و زعامت مسلمانان تصدیق می کند، ولی می گوید: ارزیابی امام درباره ی نیروی نظامی خویش دقیق نبوده است او می نویسد:«اما درباره ی حسین علیه السلام باید بگویم: وقتی که فسق یزید نزد همه ی مردم زمانش ظاهر گشت، پیروان اهل

بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کوفه از حسین بن علی علیه السلام درخواست کردند به کوفه برود و آنان در قیام برضد یزید او [صفحه ۱۰] را یاری نمایند. حسین با توجه به فسق یزید قیام بر ضد او را خصوصا بر کسی که قدرت قیام دارد واجب دانست، در این زمینه او را گمان بر این بود که هم اهلیت قیام و هم قدرت آن را دارد. گمان وی درباره ی اهلیت خود صحیح بود، بلکه او بیش از آن که شرط خلافت بود، اهلیت داشت. ولی در ارزیابی قدرت نظامی که می تواند با چنین نیروئی در قیامش پیروز گردد، دچار اشتباه شده بود خدایش رحمت کند» [۳] .همچنین شیخ «محمد طنطاوی» مصری می گوید:«حسین بن علی در ارزیابی قدرت نظامی خویش و سنجش نیروی حکومت دقت نکرد و از روی خوش باوری، به کسانی که اطراف او جمع شده بودند و شدیدا او را برای قیام و قبضه کردن خلافت تحریک و تشویق می کردند، اطمینان پیدا کرد و قیام نمود ولی از طرفی قدرت بنی امیه و شدت عمل دستگاه حکومت را به حساب نیاورد و از طرف دیگر فریبکاری مردم عراق را که قبلا پدر و برادرش را فریب داده بودند، از نظر دور داشت» [۴] .البته نظر رجال و سیاستمداران آن روز هم همین بود و لذا سعی می کردند امام را از سفر به عراق منصرف کنند. «محب الدین خطیب» [صفحه ۱۱] مصری اظهار نظر چند نفر از کسانی را که می خواستند امام را از رفتن به عراق مانع شوند و تلاشی را که در این باره

از خود نشان دادنـد، نقل می کند و آنگاه می گوید:«این همه کوششـی که این افراد خیرخواه برای منصـرف کردن حسـین بن علی علیه السـلام از سـفر کوفه کردند، بی نتیجه ماند و سـرانجام، حسـین اقدام به سـفری کرد که برای خودش و برای اسلام و امت اسـلامی تا امروز و تا روز قیامت زیان آور بود و همه ی این زیانها به سـبب جنایتی بود که شیعیان وی مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی و غرور چنین فتنه انگیزی و ایجاد شـر و اختلاف، حسین بن علی را برای قیام و سفر عراق بر انگیختند» [۵] .آنچه این نویسـندگان از راه دلسوزی می گویند، این است که در ارزیابی اوضاع (العیاذ بالله) اشـتباه روی داد و قساوت قلب و سـختی بنی امیه و نیروی نظامی مقتدر حکومت به حساب نیامد وامام درمعرض آنهمه ظلم و سـتم وجنایت قرار گرفت.آری آنها که به قیام امام حسـین علیه السلام اعتراض می کنند، منشأش همین است که هدف قیام را حکومت و خلافت می داننـد و چون بـا بررسـی عمیق تاریخی اوضاع را مساعـد با چنین قیامی نمی بیننـد زبان به [صـفحه ۱۲] اعتراض بـاز کرده گاهی مردم کوفه را مقصـر قلمـداد می کننـد که به امام وعـده های فریبنده دادند و به وعده های خود عمل نکردند گاهی هم آرزومنـد می شوند که کاش امام به قول آنها - با آن سوابق بی وفائی که داشـتند - اعتماد نکرده بود. فرضا اگر هم وفیان پای قول خود می ایسـتادند بـاز هم آنـان تـاب مقـاومت در مقابل نیروهای متشـکل حکومتی که بیت المال کشورهای اسـلامی در اختیار آنان بود، نداشتند. آنها این نقطه یعنی عدم موازنه

در میان نیروی وعده ای و فرضـی امام و نیروی بنی امیه را مسلم می گیرند» [۶] .به نظر همین نویسندگان اساس قیام امام برای طب حکـومت بـود و شـکست آنهم مسـتند به اشـتباه در ارزیـابی نیروی کـوفه و مـوازنه ی قوا می باشـد. و همین نویسـندگان موضوع را یـک موضوع تاریخی محض می داننـد و نتیجه می گیرنـد که چون امام با عـدم امکان پیروزی ظن به پیروزی پیـدا کرد، معذور می باشد.غافل از اینکه امام از قدرت مادی و نظامی بنی امیه آگاه بود و قساوت قلب و سوابق دشمنی این دودمان را بـا خانـدان رسـالت از یـاد نبرده بود و سـابقه ی بی وفـائی مردم کوفه هم برای او کاملا ـ معلوم بود. و رأی و نظر بزرگـان و ناصـحان را رد نمی کرد، بلکه گاهی صـریحا قبول [صفحه ۱۳] می کرد که آنهـا از جنبه ی عـاطفی و علاقه ای که نسـبت به امام داشـتند، مصـلحت دنیای او را می گفتند ولی امام مصـلحت دین و مصـلحت اسلام را بر مصالحت دنیوی ترجیح می داد و مسـئولیتی که داشت، از نظر او بسیار بسیار خطیر بود و لذا نمی توانست از مصالح دینی برای حفظ جان خود و کسانش صرف نظر نماید. پس امام با سـران کوفه و مدینه اختلاف نظر نداشت و همه قیام او را تحسـین می کردند. [۷] نهایت این که او خود را مـأمور بـه امری می دانست که بایـد انجـام می داد و آنـان هم در برابر این منطـق امـام حرفی نداشـتند جز اینکه برای امـام و خانـدانش دلسوزی می کردنـد.امام علیه السـلام تصـمیم قطعی گرفته بود که با یزید بیعت نکند و به خوبی می دانست که اگر بیعت نکند، کشته خواهد شد و نیروی نظامی

قوی و دهشتناک بنی امیه که با فساد عمومی و انحطاط فکری و بی ارادگی مردم و خاصه اهل عراق تأیید می شد. او را از بین خواهد برد [۸] .جمعی از معاریف به عنوان خیرخواهی سر راه بر وی گرفته و خطر این حرکت و نهضت را تذکر دادند ولی آن حضرت در پاسخ آنان فرمود که من بیعت نمی کنم و حکومت ظلم و بیداد را امضاء نمی نمایم و این را می دانم که به هر جا روم، و در هر جا باشم، مرا خواهند کشت و [صفحه ۱۴] اینکه مکه را ترک می گویم برای رعایت حرمت خانه ی خداست که با ریختن خون من هتک نشود [۹] .اگر برای پی بردن به واقعیت عاشورا تنها به شیوه ی تاریخی و نقلی عمل کنیم، نتیجه همان خواهد بود که این نویسندگان به آن رسیده اند. و اگر بخواهیم به نتیجه ی درستی برسیم، باید افزون بر عنایت به تاریخ، به قرینه های دیگر و روایات وارده، در امام شناسی نیز اهتمام ورزیده و علاوه بر اثبات اعتبار صدوری حادثه ی عاشورا، به اصول و قواعد حاکم بر آنها نیز توجه داشت.و نظر دیگری که شاید کمی از این نظر مترقیانه تر به نظر برسد، نظر مؤلف کتاب پر سر و صدای «شهید جاوید» است. وی می گوید: «امام حسین علیه السلام آن وقت تصمیم گرفت به کوفه برود که شرائط پیروزی نظامی برایش فراهم بود و ارتش داوطلب امام از نظر نیروهای آماده از ارتش یزید ضعیف تر نبود و از نظر نیروهای در شرف تکوین، از ارتش یزید قوی تر بود، علاوه بر محبوبیت اجتماعی و لیاقت شخصی بی نظیری که آن حضرت داشت و

یزید نداشت» [۱۰] .منتهی یک سلسله حوادث پیش بینی نشده که بیرون از حیطه ی [صفحه ۱۵] علم و اختیار است، باعث شکست امام شد.به تعبیر خود مؤلف «شهید جاوید»:«ولی حوادث پشت پرده که از نظر مجاری طبیعی قابل پیش بینی نبود، باعث شد نیروهای امام بر دشمن پیروز نشود». به عقیده وی، ارزیابی امام در موازنه قوا و شرایط قیام مطابق با واقع بود اما از حوادث پیش بینی نشده، آگاه نبود و همین باعث شکست قیامش شد. به عکس نظر ابن خلدون که می گوید: در ارزیابی قدرت و نیروی نظامی خود و حکومت (نعوذ بالله)، اشتباه کرد و جاهل به واقع اوضاع بود و بر اساس ظن به غلبه و قدرت نظامی قیام کرد و شکست خورد، از این جهت معذور است. و به هر حال مقصر نیست و در حکم شرعی اشتباه نفرمود و کسی از آن حضرت عادل تر نبود [۱۱] . صاحب شهید جاوید هم می گوید: امام به حوادث پیش بینی نشده آگاه نبود، و بدین جهت شکست خورد!به هر حال این نوع ارزیابی نهضت امام حسین علیه السلام بزرگترین توطئه علیه عاشورا و امام حسین علیه السلام است که شهادت آن حضرت را پوچ و بی معنا می گرداند. و آن را تا حد یک قیام شکست خورده پائین می آورد. [صفحه ۱۶]

روش جامعه شناسی

«ابن خلدون» پایه گذار شیوه جدید در تحریف شناسی حوادث تاریخی است. او با نوشتن مقدمه هم اصول و مبانی علم جامعه شناسی را بنا نهاد و هم تحول تازه ای در شیوه اثبات صدور حوادث تاریخی پدید آورد.تاریخ نگاری از دیرباز میان مسلمانان رواج داشته اما شیوه ایشان در نقل

حوادث تاریخی، همان روش «محدثین» بوده است یعنی حوادث و رویدادها را یکی پس از دیگری با ذکر سلسله اسناد آنها بازگو می کردند و کمتر در صحت و سقم واقعه و دلیل وقوع آن بحث و کاوش می نمودند. مثلا «ابو جعفر طبری» که از قدمای مورخان اسلامی شمرده می شود، در مقدمه تاریخ خود می نویسد: «کسی که در کتاب ما می نگرد، باید بداند که اعتماد من در آنچه ذکرش را به حضور آوردم و شرط نمودم که به رسم آن پردازم، تنها بر پایه اخبار و آثاری است که برای من روایت شده و آنها را در این کتاب یاد کرده ام و به راویان آثار مزبور نسبت داده ام بدون آن که با دلائل عقلی چیزی را فهمیده و از راه اندیشه نفسانی به استنباط آنها نائل آمده باشم. مگر چیزهای بسیار اندک از این کتاب» [۱۲] . [صفحه ۱۷] این روش تاریخ نگاری، هر چند به اعتبار این که «مواد فهم تاریخ» را در اختیار پژوهشگران قرار می دهد، سودمند است ولی چون با تحلیل حوادث و تعلیل رویدادها سروکاری ندارد، از این رو «محقق تاریخ» را کاملا راضی نمی سازد. شیوه مزبور در میان مسلمانان رواج تمام داشت تا در قرن هشتم ابن خلدون به نقد تاریخ پرداخت و حکایات و روایات مورخان پیشین را که با اعتماد به سلسله روات خود آورده بودند، بر عقل عرضه نمود و پاره ای از آنها را از اعتبار انداخت، مهمتر این که ابن خلدون در صدد برآمد تا تاریخ را از نقالی وروایت سرائی صرف بیرون آورد و اصول قوانین آن را کشف نماید تا با عرضه کردن حوادث بر

قواعد مزبور به درک رویدادهای تاریخی وقوف صحیح تر حاصل شود و ابعاد وسیعتری از تاریخ به ذهن انتقال یابد. [۱۳] .او مدعی شد که برای اثبات اعتبار اسناد تنها توثیق راوی و بررسی سندی کافی نیست بنابراین ممکن است حادثه ای به ظاهر در منابع و اسناد معتبر ذکر شود اما طبیعت اجتماعی حوادث بر آن مهر بطلان زند.او می گوید: «اگر مورخ تنها به نقل از اخبار اعتماد کند، بی آنکه به [صفحه ۱۸] قضاوت در اصول عادات و رسوم و قواعد سیاست ها و طبیعت تمدن و کیفیات اجتماعات بشری بپردازد و حوادث نهان را با وقایع پیدا و حال را با رفته بسنجد چه بسا که از لغزیدن در پرتگاه خطاها و انحراف از شاهراه راستی در امان نباشد.«بارها اتفاق افتاده که تاریخ نویسان و مفسران و پیشوایان روایات، وقایع و حکایات را به صرف اعتماد به راوی یا ناقل خواه درست یا نادرست، بی کم و کاست نقل کرده و مرتکب خبطها و لغزش ها شده اند، چه آنان وقایع و حکایات را بر اصول آنها عرضه نکرده، آنها را با نظایر هر یک نسنجیده و به معیار حکمت و آگاهی بر طبایع کاینات و مقایس تحکیم نظر و بصیرت نیازموده و به غور آنها نرسیده اند پس از حقیقت گذشته و در وادی و هم و خطا گمراه شده اند» [۱۴] .ابن خلدون سپس از تاریخ «مسعودی» و سایر مورخان نمونه هایی زیادی ذکر می کند که بر مبنای طبیعت حوادث بطلان آنها ثابت می شود.انتظار می رفت ابن خلدون که خود پایه گذار به کارگیری جامعه شناسی در سند شناسی حوادث تاریخی است، در تحلیل وقایع [صفحه ۱۹] تاریخی راه درستی

بپیماید و از خطاها و لغزشها خود را حفظ کند، ولی متأسفانه در تحلیل وقایع اشتباهاتی مرتکب شده که وقایع نگاران پیشین آن را مرتکب نشده اند.او فی المثل عشرت طلبی و می خوارگی هارون الرشید و مأمون را که مورخان دیگر بر آن تصریح کرده اند، خلاف طبیعت خلفای عباسی قلمداد می کند و می گوید:«اما آنچه حکایت را بدان آراسته اند که رشید به میخوارگی عادت داشته و با ندیمان خود هم پیاله می شده است، زینهار از چنین بهتانی! خدای گواه است که ما از بد کاری او آگاه نیستیم. رشید کجا و اینگونه تهمتها کجا، او کسی است که به تمام واجبات منصب خلافت از قبیل دینداری و عدالت قیام کرده و همواره با عالمان و اولیا همنشینی و معاشرت داشته است...» [۱۵] .و درباره مأمون عباسی می گوید:«چنانکه گویند مأمون شبی در ضمن گردش در کوچه های بغداد به زنبیلی بر می خورد که به وسیله ریسمانهای تاب داده ابریشمی و چنگکها فرو آویخته بود و چون طنابها به نظر او محکم و استوار آمد، در زنبیل نشست، پس طنابها به تکان در آمد و یکباره چنگ زد و بالا [صفحه ۲۰] رفت و به درون محفلی فرود آمد که بر حسب وصف «ابن عبد ربه» بسیار شگفت آور بود [۱۶] فرشها مزین و ظروف مرتب و منظره های زیبای آن به حدی دلپذیر بود که دیدگان بیننده را خیره می کرد و او را مبهوت می ساخت. در چنین بزمی مجلل ناگاه زن زیبا و فتنه انگیزی از پشت پرده ها جلوه گر می شود و او را درود می گوید و به همدمی خویش می خواند و تا بامداد او به میخوارگی سرگرم می شود و آنگاه

در حالی که اصحاب خلیفه همچنان منتظر او بوده اند، نزد آن باز می گردد ولی چنان شیفته و دلبسته آن زن می شود که بی درنگ دختر را از پدرش خواستگاری می کند» [۱۷] .ابن خلدون بعد از نقل این جریان می گوید:«این افسانه ها کجا با صفات مأمون سازش می دهد که در دینداری و دانش و پیروی ازسنن پدرانش و خلفای راشدین، و تمسک به سیرتهای خلفای چهارگانه یا ارکان مذهب مشهور بود و مناظراتش با علما و توجهش به حفظ حدود خدای تعالی در نماز و احکام دین نقل هر محفلی بود؟ با این وصف چگونه می توان حالات فاسقان بی باک را که با خوی ولگردی و هوسبازی شبها از این سوی بدانسوی می روند و مانند فاسقان لگام گسیخته ولگردی می کنند و شبانگاهان بی اجازه بر [صفحه ۲۱] منازل وارد می شوند و راه عاشق پیشگان عرب را می پیمایند به خلیفه مسلمانان نسبت داد و اینگونه افسانه ها را درباره او صحیح دانست؟» [۱۸] .تا آنجا که اختلاف علی علیه السلام با معاویه را بر اساس اجتهاد توجیه می کند و می گوید:«بلکه آنها یعنی علی و معاویه از روی اجتهاد در راه حق اختلاف پیدا کردند و نظر یکی با دیگری مخالف بیرون آمد و در نتیجه به جنگ و کشتار دست یازیدند هر چند علی علیه السلام بر حق بود، ولی معاویه هم در این باره قصد باطل نداشت، بلکه او آهنگ حق کرد ولی در اصابت به حق خطا کرد و هر دو در مقاصدی که داشتند بر حق بودند...» [۱۹] .تعجب آور است ابن خلدون با این که عاملان قتل عثمان را مردم آشوبگر و ماجراجو توصیف کرده که با کشتن او

در فتنه و آشوب را به روی مردم گشودند، با وجود این، می گوید:«کلیه کسانی که در این وقایع شرکت داشته اند، معذورند و همه آنان به امر دینی اهتمام داشته اند و چیزی از علایق دینی را تباه نساخته اند. آنگاه پس از این واقعه در آن اندیشیده و اجتهاد کرده اند و خدا به احوال ایشان آگاه است و آن را می داند و ما درباره ایشان جز [صفحه ۲۲] گمان نیک چیزی نمی اندیشیم چه از یک سو احوال خود ایشان و از سوی دیگر گفتارهای حضرت رسول صادق و امین درباره آنها گواه بر مدعای ماست» [۲۰] .ابن خلدون درباره قاتلان حضرت حسین علیه السلام نیز همین نظر را دارد وی صریحا می گوید:«صحابه ای که با یزید بوده اند، نیز راه حق و اجتهاد را پیموده اند و نباید به تصور غلط کسانی را که با اجتهاد حسین علیه السلام موافق نبودند و از یاری کردن به وی دریغ ورزیدند و با یزید همراه بودند، به گناهکاری نسبت داد».ابن خلدون می افزاید:«حسین علیه السلام درباره ارزیابی شوکت یزید اشتباه کرد!! خدا او را بیامورزد ولی این اشتباه در امر دنیوی بود و چنین اشتباهی زیان آور نیست و اما از لحاظ قضاوت شرعی اشتباه نکرده است زیرا این امر مربوط به گمان و استنباط خود او بود دایر بر این که وی بر انجام چنین کاری توانائی های لازم را دارد در صورتی که «ابن عباس» و «ابن زبیر» و «ابن عمر» و برادرش «ابن حنفیه» و دیگران وی را در رفتن به کوفه ملامت کردند و اشتباه او را در این باره می دانستند.لیکن او از راهی که [صفحه ۲۳] در پیش گرفته بود،

باز نگشت. چون اراده و خواست خدا بود».«اما صحابه دیگر، جز حسین علیه السلام خواه آنان که در حجاز بودند و چه کسانی که در شام و عراق سکونت داشتند و با یزید همراه بودند و چه تابعان، همه عقیده داشتند که هر چند یزید فاسق است، ولی قیام بر ضد وی روا نیست چه در نتیجه چنین قیامی هرج و مرج و خونریزی پدید می آید و به همین سبب از این امر خودداری نمودند و از حسین علیه السلام پیروی نکردند و در عین حال به عیبجوئی وی هم نپرداختند و وی را به گناهی نسبت ندادند زیرا حسین علیه السلام مجتهد و بلکه پیشوای مجتهدان بود پس نباید به تصور غلط، کسانی را که با اجتهاد حسین موافق نبودند و از یاری کردن به وی دریغ ورزیدند، به گناهکاری نسبت دهی، زیرا بیشتر ایشان از صحابه بشمار می رفتند و با یزید همراه بودند و به قیام کردن بر ضد وی عقیده نداشتند» [۲۱] .ملاحظه می کنید که چگونه مورخی که خود بنیانگذار استخدام جامعه شناسی و تعقل برای تحریف شناسی در تاریخ است، خود در دامن فاحش ترین تحریفات فرو می غلطد و بزرگترین نمونه فداکاری در راه عقیده و ایمان را بر اساس تمایلات اهل سنت بی ادبانه به اشتباه کاری نسبت می دهد و همه چیز را از دریچه «عصبیت» می بیند. [صفحه ۲۴] زیرا حسین علیه السلام می دانست که یزید را از لحاظ شوکت دنیوی و نیرومندی نظامی بر وی برتری دارد و هم آگاه بود که در این راه شهید می شود، ولی وظیفه بزرگ جهاد در راه حق و اعتلای کلمه اسلام او را بدین فداکاری تاریخی و

حیرت انگیز وادار کرد تا برای آینـدگان سـرمشق و نمونه باشد و مسـلمانان جان سپردن را بر تبعیت از حاکمیت جور و فساد و باطل ترجیـح دهند. [۲۲] .البته این نظر ابن خلـدون درباره حضـرت حسـین علیه السـلام نسـبت به نظر «قاضـی ابوبکر بن عربی مـالکی» بـاز ملایـم بـه نظر می رسـد زیرا وی دربـاره حسـین علیه السـلام به یـاوه سـرائی پرداخته و در کتـاب خـود موسـوم به «العواصم من القواصم» مطالبی بدین معنی آورده است: «حسـین موافق قانون شـریعت جد خود کشته شده است» [۲۳] . و آنچه گوینده را بدین گفتار غلط واداشـته، غفلت وی از اشتراط امام عادل برای نبرد با صاحبان عقاید است و در آن زمان چه کسـی را عادلتر از حسـین علیه السـلام در امامت و عـدالت می توان یافت؟».نکته قابل توجه این که مورخان اسـلام تمام رویـدادهای جهان را مخلوق اراده و مشـیت خداونـد می بیننـد. تحقق این مشـیت را هـدف و معنی واقعی تمام تاریـخ می دانند، مثلا طبری یـک جـا این حـدیث را نقل [صـفحه ۲۵] می کنـد که خداونـد اولین چیزی که آفریـد، قلم بـود. بـدو گفت، بنـویس. گفت: پروردگارا چه بنویسم؟ گفت: بنویس قدر، همانـدم قلم به حرکت در آمد و هر آنچه بود و بودنی است، نوشتن گرفت [۲۴] در واقع این مورخ از نقـل این حـدیث نظر به بیـان این نکته دارد که در جهـان هر چه روی داده است و روی دادنی است، معنی و هـدفی جز اراده و تقدیر الهی ندارد [۲۵] .ابن خلـدون نیز حادثه عاشورا و نهضت امام را مانند جبری مذهبان اراده و خواسـت خدا می داند. بنابراین روش جامعه شناسی نیز مانند شیوه تاریخی

شرط لازم است نه شرط کافی، به این معنی که تنها با روش جامعه شناسی یا عقلانی نمی توان پی به ماهیت ماجرای عاشورا برد.

بینش مسیحانه

نظریه مسیحیت در فلسفه شهادت مسیح این است که حضرت مسیح، خود را فدای بشریت کرد. [۲۶] یعنی خونش را «فدیه» داد و قربانی کرد تا خدا فرزندان آدم را که پس از گناه اولیه آدم از بهشت طرد [صفحه ۲۶] شده اند، ببخشد و وارد بهشت سازد و در صفحه ی ۲۸۰ انجیل گفته است:«همانا خداوند سبانه و تعالی رحمت و محبت خود را به وسیله ی تجسد کلمه آشکار ساخت پس لباس این جسد را پوشید و لازم بود که فدا دهنده ی پاک و منزه از نقص باشد تا به حق عدل خدا وافی باشد و خطاکاران را نجات دهد، پس مسیح (یسوع) قیام به این امر فرمود و خود را به جای ما فدا ساخت، پس عدل الهی موجب عقاب و مرگ ما (یعنی در جهنم آتش الی الأبد) بود فدائی کریم عوض ما مرد و حق عدل الهی را ادا کرد».بعضیها تحت تأثیر همین بینش مسیحیت (شهادت عیسی مسیح) قرار گرفته می گویند: حسین علیه السلام برای کشته شدن قیام کرد نه برای مبارزه با حکومت تا خود را فدای امت کند و دوستان اهل بیت را که اهل کبائرند، در قیامت شفاعت نماید و حتی «سیئاتشان» را در روز قیامت تبدیل به «حسنات» کند زیرا در عالم ذر و صبح ازل، با خدا عهد کرده است که لب تشنه شهید شود و این همان نظریه ی مسیحیت است. آنان می گویند: امام خود فرموده: «أنا قتیل العبره..» من مرده ی اشگ چشمم.امام شهادت

را انتخاب کرد تا شیعیانش به مصائب او اشک [صفحه ۲۷] بریزند و آمرزیده شوند. او کشته شد برای آن که بار گناه امت را به دوش بگیرد برای این که محبان او هر گناهی که می کنند، خیالشان از این بابت راحت باشد، طبق این نگرش چاره ای نیست جز این که فقط باید صفحه ی سیاه و تاریک این حادثه خوانده شود و فقط موضوع رثاء و مرثیه مورد توجه باشد. نقل کرده اند که دوستداران اهل بیت علیهم السلام، باید بر مصیبتهای امام گریه کنند تا مشمول شفاعت امام حسین علیه السلام شوند زیرا روح آن حضرت از کجاوه قدسی ناظر شماست و بر حاضران مجلس عزاداری خود به دیده ی شفقت می نگرد (روضه الشهداء، ص ۳۳۸).به قول بعضیها: این نظریه ماهرانه ترین حیله ای است که با حفظ عظمت و جلالت حسین، شهادت او را پوچ، و خالی از معنی و محتوی می کند و در عین حال جلادان کشنده ی حسین علیه السلام را هم تبرئه می کند چون آنها هم نه به اراده و انتخاب خود، که به مشیت الهی، برای این کار از همان روز الست انتخاب شده اند و آلت اجرای اراده ی خداوند بوده اند ونیز همه ی جباران یزیدی وبیعت گیرهای معاویه ای را برای همیشه از خطر عاشورا و خاطره ی حسین علیه السلام مصون می سازد تا جهت شهادت را از مقابله با قدرتهای جور و غصب، به سوی هیچ، علیه هیچ کس و هیچ چیز منحرف کنند [۲۷] . [صفحه ۲۸] استاد شهید مطهری در این زمینه می گوید:«چند سال پیش در کتابی که نویسنده مقایسه ای میان حسین بن علی علیه السلام و عیسی مسیح کرده بود که عمل مسیحیها بر عمل مسلمین

(شیعیان)، ترجیح دارد زیرا آنها روز شهادت عیسی مسیح را جشن می گیرند و شادمانی می کنند. ولی اینها در روز شهادت حسین بن علی علیه السلام مرثیه خوانی و گریه می کنند، عمل آنها بر عمل اینها ترجیح دارد زیرا شهادت را برای عیسی مسیح موفقیت می دانند نه شکست، و چون موفقیت می دانند شادمانی می کنند، اما مسلمین شهادت را شکست می دانند و گریه می کنند. خوشا به حال ملتی که شهادت را موفقیت بشمارد و جشن بگیرد و بدا به حال ملتی که شهادت را شکست بداند و به خاطر آن مرثیه خوانی بکند» [۲۸] .مرحوم علامه شیخ «محمد جواد بلاغی» (متوفی ۱۳۵۲ ه) درباره «فدا» از نظر مسلمانان می نویسد:«اگر بگوئی آیا نزد مسلمانان معنای معقولی برای «فدا» وجود دارد و آیا ممکن نیست که بعضی از اولیای خدا خود را «فدا» سازند؟! در پاسخ می گوئیم:اما «فدا» به معنایی که متکلف می گوید، وجود ندارد و به خدا [صفحه ۲۹] پناه می بریم. بلی هر کس دعوت حق را آشکار سازد و در مقابل باطل مقاومت نماید و سینه خود را هدف تیر بلا و ایذا و آزار قرار دهد و در راهنمائی مردم به حق از نکوهنده ای باک نداشته باشد، او فدایی کسی است که به نور هدایت وی هدایت می پذیرد و از جمله فدائیان کسی است که در جهاد راه خدا انواع آزارها و ستمها را تحمل می کند و جان خود و عزیزانش را در راه حق نثار می نماید. به این منظور که اگر کلمه حق با پیروزی ظاهری اعلام نشود، با تحمل ظلم و آزار جلوه خواهد کرد و آزار دشمنان و بدرفتاری آنان با وی وسیله ای

برای اعلای کلمه دین و روشن ساختن راه حق خواهد شد و مردم را به گمراهی کشندگان و ستمکاران وی آگاه می سازد. لکن برای ما امکان ندارد که «مسیح» را به این معنی فدائی بنامیم زیرا کتاب خدا تصریح می کند که او کشته نشده و به دار زده نشده است، بلکه او فدایی به معنی اول است». [۲۹] .غرض این یک نوع طرز تلقی مسیحی است که بگوئیم: امام حسین علیه السلام فدای گناهان امت شد، یعنی کشته شد تا گناهان امت بخشیده شود، این نوع نگرش، نهضت امام حسین علیه السلام را به کلی مسخ می کند و او را به صورت سنگر گنهکاران در می آورد و قیام او را کفاره [صفحه ۳۰] عمل بد دیگران قرار می دهد. امام حسین کشته شد که گنهکاران از عذاب الهی بیمه شوند. تنها فرق دارندگان این باور با مسیحیان این است که صاحبان این عقیده می گویند یک بهانه ای لازم است تا به قدر بال مگسی اشک بریزد و یا بگریاند و یا لااقل تباکی کند، یعنی ادای گریه کنندگان را در بیاورد، کافی است که آمرزیده شود و لو در عمر خود یک رکعت نماز نخواند باشد!و به قول شاعر اصفهانی مردی را در قیامت می آورند و ملائکه غلاظ و شداد او را در محکمه عدل الهی حاضر می سازند و به گناهان او شهادت می دهند ولی مورد توجه و قبول فرشته مأمور رسیدگی واقع نمی شود زیرا آن مرد قطره اشکی برای امام حسین علیه السلام هدیه کرده است:اگر این مرد اشکی هدیه کرده ولش کن گریه کرده عیان گر معصیت یا خفیه کرده ولش کن گریه کرده نماز، این بنده عاصی نکرده مه

حق روزه خورده ولی یک ناله در یک تکیه کرده ولش کن گریه کرده اگر پستان زنها را بریده شکمهاشان دریده هزاران مرد را بی خصیه کرده ولش کن گریه کرده [صفحه ۳۱] اگر از کودکان شیر خواره شکمها کرده پاره به دسته، گریه های نسیه کرده ولش کن گریه کرده خوراک او همه مال یتیم است گناه او عظیم است خطا در شهر و هم در قریه کرده ولش کن گریه کرده برای خود جهان را فدیه کرده ولش کن گریه کرده به دست خود زده قداره بر فرق به خون خود شده غرق تن خود زین ستم بی بنیه کرده ولش کن گریه کرده نمی ارزد دو صد تضییع ناموس به یک سبوح و قدوس اگر اشکی روان بر لحیه کرده ولش کن گریه کرده [۳۰] .غافل از این که امام حسین علیه السلام برای این شهید شد تا دین زنده بماند و به احکام الهی عمل شود در نظر امام دین آنقدر ارزش دارد که به خاطر حمایت از آن از هستی خود گذشت و عزیزانش را فدا کرد. و این که از طرف پیشوایان دین توصیه شده است که این جریان به عنوان یک مصیبت یاد آوری شود، و مردم بر آن بگریند، فلسفه این تذکر و [صفحه ۳۲] گریستن و گریاندن، احیاء این خاطره است و فلسفه احیاء آن این است که هدف کلی این نهضت برای همیشه زنده بماند و امام حسین علیه السلام هر وقت در میان مردم به این صورت ظهور کند و مردم پیام او را از زبان او بشنوند که: «الا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه» در این شرائط مردن از زندگی بهتر

است «لاـ أری الموت الاـ سعاده و الحیاه مع الظالمین الاـ برما».ولی مع الأسف این مطلب بدون توجه به هدف گریستنها و گریاندنها، خود هدف نهضت تکان دهنده عاشورا قلمداد شده است و مردم برای اینکه بهتر و بیشتر گریه کنند و. گناهان خود را شستشو دهند، روضه خوانی به سبک خاص باب گردید. روضه های دروغین جعل شد و...با این بینش حادثه کربلا، یک جنایت و یک مصیبت است، واضح است وقتی که حادثه از جنبه جنائی مورد توجه قرار بگیرد، در آن صورت امام، قهرمان حادثه جاویدان نمی شود، بلکه بیچاره و مظلومی بیش نیست تنها باید بر مظلومیت او گریست و باید بر او مرثیه خواند و لذا اشعاری که صاحبان این نوع بینش سروده اند، فقط رثاء و مصیبت است و برداشتشان از نهضت عاشورا جنبه های تأثیر آور و رقت انگیز و گریه آور آن است. [صفحه ۳۳] دوازده بند معروف «محتشم کاشانی» از نمونه های درخشانی است که برای برانگیختن عاطفه ها و سوختن دلها سروده شده است:باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است در بند دوم، آدمی را به وادی شور و هیجان و احساس می کشاند و دلها را می سوزاند:کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون طپیده به میدان کربلاگر چشم روزگار بر او زار می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلاـنگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک ز آن گل که شد شکفته به بوستان کربلااز آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلابودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم زقحط آب سلیمان کربلا

[صفحه ۳۴] زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد «العطش» زبیابان کربلا [۳۱] .در بند هفتم در اوج احساس و عاطفه سروده است:روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه برآمد زکوهسارموجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زار زاردر بند یازدهم خطاب به خود گفته:خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شدخاموش محتشم که از این درد سوزناک مرغ هوا و ماهی دریا کباب شدخاموش محتشم که از این شعر خونچکان در دیده اشک مستمعان خون ناب شد [صفحه ۳۵] خاموش محتشم که از این نظم گریه خیز روی زمین به اشک جگرگون کباب شدخاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست دریا هزار مرتبه گلگون حباب شدخاموش محتشم که زذکر غم حسین علیه السلام جبریل را ز روی پیغمبر حجاب شد [۳۲] .اشعار دیگری از جمله چهارده بند «وصال شیرازی» دوازده بند «مدرس اصفهانی» و دوازده بند «غروی کمپانی» و چهارده بند «بیدگلی» و بسیاری دیگر از غزل مصیبتها، رباعیها و مثنوی ها از شعرای بزرگ به همین سبک سروده شده است.صاحبان این بینش اعتمادشان بر گریه و مرثیه و حسرت و اندوه و اظهار تألم و ناله است و طریق آنها جز تحریک عواطف چیز دیگری نمی باشد و هدفشان این است که مردم بر مصائب و مظلومیت امام حسین علیه السلام گریه کنند تا آمرزیده شوند، همان حرفی که مسیحیان در مورد حضرت مسیح می گویند جان کلام اینها هم آن است که حسین علیه السلام کشته شد تا بار گناه امت را به دوش بگیرد. [صفحه ۳۶] اگر

هدف از مرثیه خوانی این باشد که مسلم چنین نیست، کسی با آن مخالفت نمی کند و حتی اگر «یزید بن معاویه» و «عبید الله بن زیاد» قاتلان امام زنده بودند، نه تنها با این نوع تعزیه داری و مرثیه خوانی مخالفت نمی کردند، بلکه خود بانی آن هم می شدند و لذا می بینیم سلاطینی که در ظلم و قساوت دست کمی از آنان ندارند، خود شخصا مراسم و مجالس عزاداری بر پا می کنند و در ایام محرم با حضور در تکایای شاهانه به عزاداری می پردازند و حتی اشعار جانسوزی هم در این باب می سرایند. و همچنین دیده می شود افرادی که هیچ نوع سنخیتی با امام و صاحب نهضت عاشورا ندارند، در مراسم عزاداری سر و کله می شکنند و خود را عزادار نشان می دهند و...بدین ترتیب، شور و حرکتی که در این حادثه وجود دارد، به خمودی و سکوت می گراید نهضتی که می بایست برای جباران تاریخ خطر سازی باشد، عاملی برای تخدیر جوامع می شود و همه جباران یزیدی در طول تاریخ از خطر عاشورا و خاطره امام حسین علیه السلام مصون می مانند.مسلما حادثه عاشورا تنها رثاء و مرثیه و ذکر مصیبت نیست و مرثیه خوانی و نوحه سرائی و عزاداری تنها یک بعد آن است و البته باید عزاداری و گریه بر مظلومیت اباعبدالله علیه السلام با توجه به اهداف حرکت عظیم آن حضرت باشد و شاعری که در رثای امام حسین علیه السلام شعر [صفحه ۳۷] می سراید باید اول امام و مرام او را بشناسد و بداند که چرا امام علیه السلام قیام کرد و انگیزه او چه بود، و بعد شعر بگوید آنگونه که با مقام و شئون امام

سازگار باشد و شعرش هدفدار و حماسی و عزت بخش و حرکت آفرین باشد. درست همانند مرثیه خوانهائی که در زمان ائمه اطهار علیهم السلام بودند و در حضور آنان مرثیه خوانده اند. و از طرف امام مورد تشویق قرار گرفته اند، اشعارشان دارای این خصوصیات بوده است شما اشعار «کمیت اسدی» و «دعبل خزائی» را که از مرثیه خوانان عصر ائمه علیهم السلام بوده اند، با اشعار مرثیه خوانان کنونی مقایسه کنید، آن وقت به تفاوت دیدگاه ها در این مورد به خوبی پی می برید.تفکر شهید استاد مطهری:«دلم می خواهد شما اشعار کمیت اسدی را با همین اشعار محتشم - که هزار تا خواب برایش نقل می کنند - مقایسه کنید و ببینید آن کجا و این کجا، کمیت اسدی دارد با اشعارش مکتب حسین علیه السلام را نشان می دهد، کمیت اسدی با همان اشعارش از یک سپاه بیشتر برای بنی امیه ضرر داشت، این مرد یک روضه خوانی بود اما چه روضه خوانی؟ شعری می گفت که تکان می داد دنیا را، تکان می داد دستگاه خلافت را... این مرد به خاطر همین اشعار و همین نوع مرثیه خوانی چه سختیها کشید و چه روزگارها دید و به چه وضع او را [صفحه ۳۸] کشتند؟...» [۳۳] .آری کمیت اسدی پیام سرخ شهادت امام حسین علیه السلام را در قالب قصائد و غزلیاتی عرضه داشت و از بیت بیت شعرش انفجاری مهیب پدید آورد که کاخ یزیدیان را به لرزه انداخت و خواب از چشمانشان گرفت.او با صراحت از حماسه جاویدان عاشورا سخن می گفت و شعر او به گوش هر کس که می رسید، صحنه عاشورا در نظرش مجسم می گردید و نسبت به حق و حقیقت غیرت پیدا می کرد

او در ضـمن قصـیده بلنـدی از سالار شـهیدان و حماسه همیشه جاویـدش این چنین یاد کرده است:کان حسـینا و البهالیل حوله لأسـیافهم ما یختلی المتبتل فلم أرمخـذولا لا حبل مصـیبه و اوجب منه نصـره حین یخذل یصـیب به الرامون عن قوس غیرهم فیا آخرا أسدی له الغی اول... [۳۴] . [صفحه ۳۹] ترجمه: «گویا حسین علیه السلام و شیفتگان کویش برای شمشیر دشمنان خوشه های سبزی بودنـد که می بایست درو می شدنـد! من بی یاوری را، سـزاوارتر از او به یاری نمی شـناسم، تیرانـدازان بر او کمان دیگری تیر می انداختنـد یعنی آلـت دسـت دژخیمـان بودنـد و چـه بسـا آخری کـه اولی زمینـه ظلـم را برای او فراهـم آورده است».«کمیت» در این بیت اخیر، حـادثه عاشورا را ریشه یابی کرده و گفته است که زمینه این ظلم بزرگ را اولیا فراهم کردند و یزیـد آن را عملی ساخت.کمیت این اشـعار را در کوه منی در حضور امام صادق علیه السـلام خوانـد و از عاشورا سـخن می گفت صـدای گریه و نـاله فضای منی را پر کرد. امام صادق علیه السـلام با چشم گریان دسـتهای خود را به سوی آسـمان بلند کرد و گفت: خداوندا! گناهان کمیت را بیامرز و به آن آنقدر عطا کن که راضـی شود [۳۵] . سپس مورد تشویق و تقدیر امام قرار گرفت.کمیت در اشـعار خود زورمداران اموی را مسـئول شـهادت امام حسین علیه السلام و جنایات دیگر دانسته و خطاب به آنها گفته است:قتلك ملوك السوء قـد طال ملكهم فحتی م حتی م العناء المطول [صـفحه ۴۰] و ما ضرب الامثال فی الجور قبلنا لا جور من حكامنا المتمثل ترجمه: «اینها خلیفه رسول خدا نیستند، بلكه پادشاهان ستمگری هستند که مدت حکومتشان

به درازا کشید، پس تا کی و تا کجا این ستم سیاه و جانکاه ادامه خواهد داشت. ستمگرانی که قبل از ما در ظلم و جور ضرب المثل بودند، هیچ وقت از حکام ما و ستمگران عصر ما، ستمکارتر نبودند این بنی امیه روی همه آنها را سفید کردند».ولی آنهائی که حادثه کربلا را فقط از بعد عاطفی و جنبه رثا می نگریستند، چرخ فلک را مسئول شهادت امام حسین علیه السلام دانسته اند، چنانکه محتشم کاشانی در «بند یازدهم» از ترکیب بند دوازده گانه معروف خود می گوید:تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد بر هیچ آفریده جفایش چنین نکرددر بند دوازدهم می گوید:ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای وزکین چها درین ستم آباد کرده ای بر طعنت این بس است که بر عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای [صفحه ۴۱] ای زاده زیاد نکرد است هیچگه نمرود این عمل که تو شداد کرده ای کام یزید داده ای، از کشتن حسین علیه السلام بنگر که را به قتل که دلشاد کرده ای بهر خسی که بار درخت شقاوتست در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده ای با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن آزرده اش به خنجر فولاد کرده ای ترسم ترا دمی که به محشر در آورند از آتش تو دود به محشر در آورند [۳۶] .و شاعر دیگری خطاب به فلک می گوید:فلک آندم زدی آتش تو خرگاه ولایت را دو کودک از میان گم شد برو ای چرخ پیدا کن [صفحه ۴۲] اگر پیدا نکردند آن دو طفل بی پدر امشب مهیای عقوبت خویشتن را بهر فردا کن

شیوه صوفیه و اهل عرفان

صوفیـان و عارفـان حـادثه عـاشورا را در چـارچوب عرفـان نظری و عملی خود تفسـیر می کننـد در این نگرش نهضت حسـینی زاییـده عشق است. قهرمان عاشورا عاشـقان پاک باخته ای بودنـد که به پیمان «الست» وفا کردنـد و عاشـقانه به حق پیوسـتند و فـانی شدنـد. به عبـارت دیگر: آنـان سالکـانی بودنـد که از مقـام سالک محب به مقام سالک محبوب راه یافته بودنـد. بنابراین حضـرت حق آنـان را به مقـام فنـا و نوشـیدن باده وصل رسانـد و در اعلا علیین جایشان داد. [۳۷] .ای مرد ره عشـق بکش بـار ملامت یا در گذر از عشق و برو خوش به سـلامت اولین کتابی که به زبان فارسی در مرثیه و روضه خوانی سید الشهداء نوشته شده، ظاهرا کتاب «روضه الشـهداء»؛ تألیف «ملا حسـین کاشـفی» (متوفی ۹۱۰) است. وی بـا آن که یـک صوفی نقشـبندی و [صفحه ۴۳] یک فتنه حنفی بود و حتی رساله مستقلی در فقه حنفی تألیف نمود [۳۸] ، به سال ۹۰۸ نخستین و مهمترین کتاب را برای مجـالس عزاداری نوشت و آن را «روضه الشـهداء فی مقاتـل أهل بیت علیهم السـلام» نامیـد. روضه الشـهداء کتابی اسـت مشـتمل بر تاریـخ مصـیبتهای پیامبران و تفصـیل احوال امامان شـیعه به ویژه شـرح واقعه کربلا به نثر فارسـی تحریر و با نصوص عربی و اشعار آراسته شده است. «فضولی بغدادی» (متوفی ۹۶۳) شاعر مشـهور ترکی گوی، آن را به زبان ترکی ترجمه کرد و «حدیقه السعداء» نامید [۳۹] .«کاشـفی» در روضه الشهداء از امام حسین علیه السلام یک شخصیت صوفیانه ساخته که به رضا و توکل گردن نهاده بود چنان که وقتی پادشاه جن، پیش از کشته شدن حضرت بر وی

ظاهر شد و خبر داد که لشگر اجانین که به دست علی علیه السلام اسلام آورده بودند، منتظر اشاره وی هستند تا دشمنانش را نابود کنند، امام از پذیرفتن پیشنهاد کمک او امتناع کرد و فرمود: به قضای خدا رضا دارم [۴۰] .رضا بداده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است! [صفحه ۴۴] روضه الشهداء در جامعه ایران بازتاب وسیعی یافت به طوری که خواندن آن در مجالس نوعی شغل گردید تا آنجا که کسانی را برای مردم وعظ می کردند و آنان را (بر مصیبت ائمه) می گریانیدند «روضه خوان» نامیدند [۴۱] و تا کنون نیز در عراق، منبری را «قاری» می نامند که صورت اختصاری ترجمه عربی «روضه خوان» فارسی است (قاری الروضه) [۴۲] .کتاب روضه الشهداء میان شیعیان ایران دست به دست می گردید و حتی پیش از صفویان در ماههای محرم و صفر روی منبرها خوانده می شد [۴۳] .خود وی در مقدمه «روضه الشهداء» گفته: «عده ای از دوستداران اهل بیت علیهم السلام با فرا رسیدن محرم همه ساله، یادبود مصیبت شهداء را تجدید می کنند و به عزاداری فرزندان پیغمبر بر می خیزند» [۴۴] و نیز ضمن اشاره به پراکنده بودن اخبار کتابهای مقتل، گفته است که شوقی به جمع آوری و تنظیم آنها در یک کتاب داشته و با تألیف روضه الشهداء بدین مهم برخاسته است از اینجا روشن می شود که چه بسا گریه بر امام حسین علیه السلام در هرات جانشین ذکر صوفیانه - که نقشبندیان آن را ملغی کرده بودند - شده بود. توصیف کتاب «روضه الشهداء» و نگاهی به محتویات آن در اینجا خالی از اهمیت [صفحه

۴۵] نیست. کاشفی کتاب خود را با حکمت مصیبت و مشقت آغاز کرده و آن را به دلالت آیه (و لنبلونکم) [۴۵] .نوعی ابتلاء و امتحان از جانب خداوند و لازمه طریق محبت و آگاهی بر اسرار معرفت دانسته است و به مصداق این بیت:هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا- بیشترش می دهندو آنکه زدلبر نظر خاص یافت داغ عنا بر جگرش می نهندپس از ذکر مصیبتهای پیامبران از آدم تا خاتم [۴۶] . اندیشه صوفیانه خود را چنین تأیید کرده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به محنت و آزمایش کشته شدن پسرش دچار شد و حدیثی بدین مضمون آورده: «هر کس بر حسین علیه السلام بگرید، یا حالت گریه به خود بگیرد، بهشت بر او واجب می شود» [۴۷] «من بکی علی الحسین أو تباکی وجبت له الجنه». و نخستین شاهدی که برای اثبات نظریه خود می آورد، گفته «حلاج» است که از خدا به دعا می خواست درد و شکنجه اش را بیفزاید تا عشقش فزونتر گردد. همین نشان می دهد که کاشفی فلسفه خود را از یک سرچشمه صوفیانه برگرفته است.کاشفی علاوه بر این که حادثه عاشورا را به اسلوب عارفانه و صوفیانه تفسیر کرده و در آن به تحریفات و تصرفات زیادی دست زده [صفحه ۴۶] است، نوعی داستانها را به شکل افسانه در آورده است.مرحوم شهید مطهری درباره این کتاب می نویسد:«این کتاب چون اولین کتابی است که به زبان فارسی نوشته شد، لذا مرثیه خوانها که اغلب بی سواد بودند و به کتابهای عربی مراجعه نمی کردند، همین کتاب را می گرفتند و در مجالس از رو می خواندند، این است که امروز مجالس

عزاداری امام حسین علیه السلام را روضه خوانی می گوئیم. در زمان امام حسین و امام حسن عسگری علیهم السلام اصطلاح روضه خوانی رایج نبوده و بعد، در زمان «سید مرتضی» و «خواجه نصیر الدین طوسی» هم روضه خوانی نمی گفته اند از ۵۰۰ سال پیش به این طرف اسمش روضه خوانی شده، یعنی خواندن کتاب روضه الشهداء، یعنی خواندن همان، کتاب دروغ. از وقتی که این کتاب به دست مردم افتاد، کسی تاریخ واقعی امام حسین علیه السلام را مطالعه نکرد».سپس استاد شهید می افزاید:«در شصت، هفتاد سال پیش مرحوم «ملا آقای دربندی» پیدا شد، تمام حرفهای روضه الشهداء را به اضافه چیزهای دیگری که پیدا کرده بود، همه را یکجا جمع کرد و کتابی نوشت به نام «اسرار الشهاده» واقعا مطالب این کتاب انسان را وادار می کند که به اسلام بگرید» [۴۸] . [صفحه ۴۷] شعرای صوفی مسلک، حادثه عاشورا را زائیده عشق می دانند و بر اساس نگرش صوفیانه تبیین می کنند از جمله می توان از میرزا نور الله ملقب به «تاج الشعرا» و مشهور به «عمان سامانی» (۱۲۶۴ - ۱۳۲۲ ه) نام برد او را دیوانی است به نام «گنجینه الأسرار» که در هند و ایران به چاپ رسیده است [۴۹] .او می گوید: حضرت حق در تجلی اول - که از عشق به تجلی ناشی شده بود - به اعیان ثابته تعین بخشید، سپس طلوع آفتاب عشق از سرچشمه لاهوتی به جبروت و از جبروت به ملکوت و پس از آن به ناسوت رسید:گوید او چون شاهدی صاحب جمال حسن خود بیند به سر حد کمال از برای خود نمایی صبح و شام سر برآرد گه ز روزن گه زبام با خدنگ

غمزه صـید دل کند دید هر جا طایری بسـمل کندلاجرم آن شاهد بالا و پست با کمال دلربائی درالست [صفحه ۴۸] جلوه اش گرمی بـازاری نـداشت یوسف حسـنش خریـداری نـداشت غمزه اش را قابـل تیری نبود لا-یق پیکـانش نخجیری نبودامانتی که خداونـد بر آسـمانها و زمین عرضه داشت و هر یک از پـذیرفتن آن سـر باز زدنـد امانت عشق حضـرت حق بود، این بار امانت رافقط انسان به دوش کشـید:پرده ای کاندر برابر داشتند وقت آمد پرده را برداشتندساقی ای با ساغری چون آفتاب آمد و عشق اندر آن ساغر شراب پس ندا داد او نه پنهان بر ملا کالصلا ای باده خواران الصلاهمچو این می خوشگوار و صاف نیست ترک این می گفتن از انصاف نیست حبذا زین می که هر کس مست اوست خلقت اشـیاء مقام پست اوست همه ذرات عالم، عالی و دانی، بیش و کم از آن مایه حیات نوش [صـفحه ۴۹] کردند ولی ساغر از می خالی نشد، حضـرت ساقی ندا کرد فقط انبیاء و اولیاء دگر باره به ندای او لبیک گفتند:باز ساقی برکشید از دل خروش گفت ای صافی دلان درد نوش مرد خواهم همتی عالی کنـد سـاغر مـا را ز می خـالی کنـدانبیا و اولیـا را با نیاز شـد به ساغر گردن خواهش درازولی باز ساغر پر از می بود، ساقی بار دیگر حریفان را به نوشـیدن آن فراخواند:باز ساقی گفت تا چند انتظار ای حریف لا ابالی سـر برآراین بار حضـرت حسین علیه السـلام به نـدای سـاقی لبیـک گفت و ساغر می را تمام نوشـیدچون به موقع ساقی اش درخواست کرد پیر می خواران ز جا قد راست کردزینت افزای بساط نشأتین سرور و

سر خیـل مخمـواران حسـین علیه السـلام گفت آن کس را که می جـویی منم بـاده خـواری را که می گویی منم [صـفحه ۵۰] شرطهایش را یکایک گوش کرد ساغر می را تمامی نوش کردباز گفت از این شـراب خوشگوار دیگرت گر هست یک ساغر بیارآنگاه حضـرت ابا عبدالله الحسین علیه السـلام از منیت به کلی پاک شد و به مقام فنا و بقا رسـید و خود ساقی لب تشـنگان گردیـد تا آنجا که حضـرت ابا عبـدالله الحسـین علیه السـلام خود فانی می شود و حجاب خویش را نیز به آتش عشق الهی می سوزاند:هر که بیرونی بد از مجلس گریخت رشته الفت ز همراهان گسیخت دور شد از شکر ستانش مگس وز گلستان مرادش خار و خس خلوت از اغیار شد پرداخته وز رقیبان، خانه خالی ساخته پیر میخواران به صدر اندر نشـست احتیاط خانه کرد و در ببست محرمان راز خود را خواند پیش جمله را بنشاند، پیرامون خویش [صفحه ۵۱] [صفحه ۵۱] جمله را کرد از شراب عشق، مست یادشان آورد آن عهد الست در طی وادی طریقت و قطع جاده حقیقت همتی مردانه در کار است که آن جامه مناسب بر انـدام قـابلیت هر کس نیست. و در اینجـا بر کمـال همت حضـرت عبـاس و نهـایت قابلیت آن زبـده ناس بر مشـرب اهل عرفان گویـد:طالبان راه حق را بد دلیل رهنمای جمله، بر شاه جلیل بد به عشاق حسـینی، پیشـرو پاک خاطر آی و پاک اندیش رومی گرفتی از شط توحید آب تشـنگان را می رساندی با شتاب عاشقان را بود آب کار ازو رهروان را رونق بازار ازوروز عاشورا به چشم پر زخون مشگ بر دوش آمد از شط چون برون شد به سوی تشنه کامان

رهسپر تیر باران بلا را شد سپر [صفحه ۵۲] بر زمین آب تعلق پاک ریخت وز تعین بر سر آن، خاک ریخت هستیش را دوست از مستی فشاند جز حسین اندر میان چیزی نماندر این نگرش دیگر از عواطف ساده و بحثهای اجتماعی و تاریخی و فقهی خبری نیست، شرح عاشورا به زبان عشق است در این شیوه حضرت علی اکبر علیه السلام تشنه است ولی نه تشنه آب که تشنه عشق است آن هم از دست سالار عاشقان. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در پاسخ درخواست آب از جانب پیامبر انگشتر خویش را بر زبان او می نهد اما این انگشتر، مهر نهادن بر زبان اوست تا اسرار اهل دل را فاش نسازد، در این منطق نیز حضرت زینب علیهم السلام بیهوش شده و بر زمین می افتد اما این بیهوشی از شدت جلوه نور حضرت حق بود که از آیینه حق تابیدن گرفت:آفتابی کرد در زینب ظهور ذره ای زان آتش وادی طورشد عیان در طور جانش آیتی خر موسی صعقا زان آیتی [صفحه ۵۳] طلعت جان را به چشم جسم دید در سرا پای مسمی اسم دیددید تابی در خود و بیتاب شد دیده خورشید بین پر آب شداز رکاب ای شهسوار حق پرست پای خالی که زینب شد زدست در پایان مثنوی می گوید:حق همی دانم که غالی نیستم اشعری و اعتزالی نیستم اتحادی و حلوی نیستم فارغ از اقوال بی معنیستم لیک من دارم دل دیوانه ای با جنون از خویش خود بیگانه ای گاهگاهی از گریبان جنون سر به شیدائی همی آرد برون سعی ها دارد پی خامی من سخت می کوشد به بدنامی من [صفحه ۵۴] لغزشی گر رفت نی از قائلست آنهم

از دیوانگی های دلست منتها چون رشته باشد با حسین شاید ای دانا کنی گر غمض عین قافیه مجهول اگر شد در پذیر و آنچه باشد، شور و دور و زیر و پیردل بسی زین کار کرده است و کند عشق از این بسیار کرده است و کندچونکه از اسرار سنگین بار شد نام او «گنجینه الاسرار» شد [۵۰] .و همچنین حاج میرزا «حسن اصفهانی» ملقب به «صفی علیشاه» (م ۱۳۱۶ ه ق) کتاب «زبده الأسرار» را در اسرار شهادت سید الشهداء نوشته و نهضت عاشورا را با اصول و موازین سیر و سلوک صوفیانه تطبیق کرده است. وی زیر عنوان «آفتاب عشق میدان تاب شد؟!» گوید:چون که زینب در سرادق بازگشت سوی میدان شاه میدان تازگشت [صفحه ۵۵] ذوالجناح عشق آتش خوی شد بی زبان انی انا الله گوی شدبی زبان حاشا که اندر کوی حق بد زبان لن ترانی گوی حق گشت از او آتش گلستان بر خلیل خضر را در ره نوردی بد دلیل برق نعلش نار نخل طور بود موسی آن را باز دید و نور بودزننده از هر تار مویش در شمیم صد هزاران عیسی محیی الرمیم آسمانها بسته موی دمش بحر امکان گردی از خاک سمش چون عنان او سبک در راه شد خاک صحرا هم صفات الله شدجای هر گامی که بر می داشت او انبیاء را بود جای چشم و روچون به میدان شهادت پا نهاد پا برون از ملک «او ادنی» نهاد [صفحه ۵۶] شد رکابش حلقه عرش برین عرش یعنی پای آن عرش آفرین این سخن را هل بجا تکلیف نیست ذوالجناح عشق را تعریف نیست ذوالجناحا تیز تک شو شب رسید باز ترسم کز قفا

زینب رسیدوصفها جز لفظ پیچاپیچ نیست قصد عاشق جز شهادت هیچ نیست الغرض شد سوی میدان ره نورد ذوالجناح و فارس او شاه فردآفتاب عشق میدان تاب شد عقل آنجا برف بود و آب شدعقل تنها نی دم از هیهات زد عشق را هم بهت برد و مات زدلامکان و آنجا که فوق عرش بود زیر سم ذوالجناحش فرش بودتا به خدمت بوسدش نعل سمند قاب قوسین از حد خود شد بلند [صفحه ۵۷] لامکان شد پست بر بالای او پست و بالا گشت تنگ از جای اوپرده کشف الغطاء برچیده شد و آنچه حیدر را یقین دیده شدذات مطلق بی حجاب ای مرد کار گشت در میدان توحید آشکارهین چه میدان ساحت آن غیب الغیوب نه سپهرش جزو خاک و خاکروب آفتاب لا ـ یزالی بر فروخت پرده های لن ترانی را بسوخت بی حجاب اسرار ذات مکتنم از حجاب افتاد بیرون نام و نم آن که در معراج وحی از وی رسید پیش پیش ذوالناحش می دویدوفائی زیر عنوان «راز بین عاشق و معشوق» گوید:گشت تیغ لامثالش گرم سیر از پی اثبات حق و نفی غیر [صفحه ۵۸] جبرئیل آمد که ای سلطان عشق یکه تاز عرصه میدان عشق دارم از حق بر تو ای فرخ امام هم سلام و هم تحیت هم پیام گوید ای جان حضرت جان آفرین مر تو را بر جسم و بر جان آفرین محکمیها از تو میثاق مراست رو سپیدی از تو عشاق مراست این دوئی باشد ز تسویلات ظن من توام ای من تو در وحدت تو من چون خودی را در هم کردی رها تو مرا خون من ترایم خونبهامصدری و ما سوی مشتق تراست بندگی کردی

خـدائی حق تراست هر چه بودت داده ای انـدر رهم در رهت من هر چه دارم می دهم کشـته گانت را دهم من زندگی دولتت را تا ابد پایندگی [صفحه ۵۹] شاه گفت ای محرم اسرار ما محرم اسرار ما از یار ماگر چه تو محرم به صاحب خانه ای لیک تا اندازه ای بیگانه ای آن که از پیشـش سـلام آورده ای و آن که از نزدش پیام آورده ای بی حجاب اینک هم آغوش من اسـت بی تـو رازش جمله در گـوش من است از میـان رفت آن منی و آن توئی شـد یکی مقصود و بیرون شـد دوئی گر تو هم بیرون روی اولی تر است زآنکه غیرت آتش این شهپر است جبرئیلا رفتنت زین جا نکوست پرده کم شو در میان ما و دوست رنجش طبع مرا مایـل مشو در میـان مـا و او حایـل مشواز سـر زین بر زمین آمـد فرازوز دل و جـان برد جانـان را نمـاز [صـفحه ۶۰] با وضوئی از دل و جـان شسـته دست چـار تکبیری بزد بر هر چه هست گشـته پر گل ساجـدی عمامه اش غرقه انـدر خون نمازی جامه اش بر فقیه از آن رکوع و آن سـجود گفت اسرار نزول و هم صعودبر حکیم از آن قعود و آن قیام حل نمود اشکال خرق و التیام و آن سپاه ظلم و آن احزاب جور چون شـیاطین مر نمازی را بـدورتیر بر بالای تیری بی دریغ نیزه بعد از نیزه ای از بعد تیغ قصه کوته، شـمر ذوالجوشن رسـید گفتگو را آتش خرمن رسـیدزآستین غیرت برون آورد دست صـفحه را شست و قلم را سر شـکست از شـنیدن دیدن بینایست و گوش شد سخنگوی از زبان من خموش [صفحه ۶۱] در طریقت عرفانی آنچه اصالت دارد، «عشق»

است، پس آنچه که از حادثه عاشورا از عشق تهی باشد، تحریف شده باید دانست و مدارکی که با عشق همخوانی دارند، همان واقعه راستین عاشورا است.چنانکه حکیم الهی قمشه ای نیز به مناسبت عاشورا می گوید:ای فلک امشب شب عاشور ماست خواب مکن گر به دلت شور ماست شب نه که آرایش روز الست ساقی محفل ز می عشق مست شب نه که معراجگه مصطفی لیله اسرار سپاه وفاشب نه که در دهر بهین روز عشق روز ازل را زابد سوز عشق شب نه که آرایش صبح وصال معرکه عشق سپاه جلال شب نه که آرایش دو عالم در او جلوه گه آدم و خاتم در اوشب نه که صبح ازل از اهتزاز مشتری و زهره او دلنواز [صفحه ۶۲] تا آنجا که می گوید:این شب عشق است و ندای وثاق نغمه وصل است و نوای فراق نیست روا کانجم شبگرد و ماه خواب بر او دیده شاه و سپاه بر شدی از ناله زشب تا سحر نغمه عشاق به عیوق بر [۵۱] .و نیز به مناسبت روز عاشورا می گوید:چون شب تاریک دل دیو چهر رفت و رخ افروخت فرزند مهرصبح شد و فتنه عاشور گشت طبع جهان پر ز شر و شور گشت چشمه خورشید شرر بار شد روز سیه تر ز شب تار شدبر گرهی صبح سعادت دمید بر سپهی روز شقاوت رسیدتا که می گوید:یک گره از نشئه صبهای عشق با دل و جان بر سر سودای عشق یک گره از نفس دنی با شتاب تاخت سوی دوزخ قهر و عذاب [صفحه ۶۳] یک گره از شوق به میدان شدند واله حسن رخ جانان شدندباری از آنجا که قضا خواستی هر گرهی

در صـفی آراستی سلسـله ای بسـته سوء القضا باز به یک سلسـله چشم رضازمره ای از باده ابلیس مست جمعی از آن ساغر سـر الست [۵۲] .می گویند: مگر امام حسین علیه السلام نمی دانست در کربلا کشته خواهد شد. پس چرا رفت و چرا وقتی که دید تنهـاست، در میان آن لشـگر انبوه دشـمن، با دشـمن صـلح نکرد؟ مگر در اینجا عقل به صـلح فتوا نمی داد؟ تمام این چراها در لغت عشق از بین می رود و عقل عاجز می مانـد وقتی که عشق آتش به جان عاشق زنـد، جز معشوق هیـچ چیز دیگر در نظرش مجسم نمی شود با عجله تمام می خواهد به وصال معشوق نائل آید، محو شدن در انوار معشوق برای عاشق وصال است و بس [۵۳] .در بینش صوفیـانه شـهادت امـام حسـین علیه السـلام همچون سـر دار رفتن «حلاـج» است و طبق این پنـدار مردان الهی با کشـته شدن رو به دیدار خدا می روند، و به هدف خود می رسند، پس جای سرور و شادی و وجد است نه جای تأثر و گریه و از پندار آنها این نتیجه را می توان گرفت [صـفحه ۶۴] که کشـندگان مردان الهی خدمت بزرگی به آنان کرده که قفس آنان را شکسـته و مرغ روحشـان را به عـالم ملکـوت به پرواز در آورده انـد بـا همین بینش، ملاـی رومی روز عـاشورا را روز فرح و سرور و قاتلان امام حسـین علیه السلام را ناجی و رستگار می دانسته است، زیرا که آنان باعث شده اند که روح آن حضرت از زنـدان تن خلاصـی یـافته به مقـام شاهنشـهی رسـیده است، این است ابیات مثنوی در مـذمت شـیعه به جهت اقامه عزا به شـهید کربلا:روز عاشورا همه اهل حلب باب

انطاکیه اندر تا به شب گرد آید مرد و زن جمعی عظیم ماتم آن خاندان دارد مقیم تا به شب نوحه کنند، اندر بکا شیعه عاشورا برای کربلابشـمرند آن ظلمها و امتحان کز یزیـد و شـمر دیـد آن خانـدان آن غریو نعره ها در سـر گـذشت پر همی گردد همه صحرا و دشت [صفحه ۶۵] یک غریبی شاعری از ره رسـید روز عاشورا و آن افغان شنیدشهر را بگذاشت و آن سو، رای کرد قصـد جست و جوی آن هیهای کردپرس پرسان می شـد اندر افتقاد چیست این غم، بر که این ماتم فتاداین رئیسـی رفت باشـد که به مرد این چنین مجمع نباشـد کـار خردنـام او، القاب او شـرحم دهیـد که غریبم من، شـما ای اهل دیـدچیست نام و پیشه و اوصـاف او تـا بگویم مرثیه الطاف اومرثیه سازم که مردی شاعرم تا از اینجا برگ و لا لنگی [۵۴] . برم آن یکی گفتش کـه تو دیوانه ای تو نه ای شـیعه، عدوی خانه ای [صـفحه ۶۶] روز عـاشورا نمی دانی که هست مـاتم جـانی که از قرنی به است پیش مومن کی بود این قصه خوار قـدر عشق گوش، عشق گوشوار [۵۵] .پیش مومن ماتم آن پاک روح شـهره تر باشد زصد طوفان نوح گفت آری لیک کو دور یزید کی بد است آن غم، چه دیر اینجا رسـیدچشم کوران آن خسارت را بدید گوش کران این حکایت را شـنیدخفته بود ستید تا اکنون شما تا کنون جامه دریدید از عزا!پس عزا از خود کنید ی خفتگان زانکه بد مرگیست این خواب گران روح سـلطانی ز زندانی بجست جامه چون دریم و چون خوانیم دست [صـفحه ۶۷] چونکه ایشان خسرو دین بوده اند وقت شادی شد

چو بگسستند بندسوی شاد [۵۶] . روان دولت تاختند کنده و زنجیر را انداختنددور ملک است و گه شاهنشهی گر تو یک ذره از ایشان آگهی ورنه ی آگه برو بر خود گری زانکه در انکار نقل و محشری بر دل و دین خرابت، نوحه کن چون نمی بیند جز این خاک کهن ورهمی بیند چرا نبود دلیر پشت دار و جان سپار و چشم سیردر رخت کو از پی دین فرخی؟ گر بدیدی بحر کو کف سخی؟!آنکه جو دید آب را نکند دریغ خاصه آنکو دید دریا را ومیغ [۵۷] . [صفحه ۶۸] طبق این نظریه صوفیانه، شهادت امام حسین علیه السلام با آن همه عظمت و جلالت پوچ و خالی از معنی و محتوی می گردد و در عین حال جلادان کشنده امام حسین علیه السلام تبرئه می شوند زیرا آنها هم نه به اراده و انتخاب خود، بلکه به مشیت الهی برای این کار از همان روز الست انتخاب شده اند و آلت اجرای اراده خداوند بوده اند و نیز نهضت عاشورا عاری از پیام می گردد و همه جباران یزیدی برای همیشه از خطر عاشورا و خاطره حسین علیه السلام مصون می مانند و جهت شهادت از مقابله با قدرتهای جور و ستم به سوی هیچ منحرف می شود.تردیدی نیست که زبان این حادثه زبان دل است و عرفان در شناختن آن نقش کلیدی دارد و اساسی ترین جنبه های قیام حسینی جنبه پاکبازی او در راه حق است، ولی باید توجه داشت عرفانی که برخاسته از کتاب و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد نه عرفان مسیحی و بودائی و هندی و غیره... و به اصطلاح عرفان التقاطی پس به

اسرار صوفیانه و عارفانه مانند عمان سامانی یا صفی علیشاه و... پرداختن و ابعاد دیگر آن را نادیده گرفتن به سیمای کامل این واقعه شگفت انگیز لطمه می زند و تنها به اهل عرفان و متصوفه اختصاص پیدا می کند در صورتی که نهضت امام حسین علیه السلام برای همگان اسوه و مایه هدایت است. [صفحه ۶۹]

روش فقهی

یکی از ابعاد حادثه عاشورا جنبه تکلیفی یا عمل به وظیفه شرعی است. تردیدی نیست که امام حسین علیه السلام در آن شرائط، بیعت با یزید را حرام و امر به معروف و نهی از منکر را واجب می دانست و سکوت در برابر یزید را موجب نابودی اسلام تلقی می کرد. اگر وجوب تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی و جهاد علیه اهل بغی را نیز بر آن تکالیف بیفزاییم، ابعاد فقهی نهضت گسترش خواهد یافت. بررسی حادثه از جنبه یاد شده را شیوه فقهی بر عهده دارد. [۵۸] . اگر نهضت عاشورا را بخواهیم با روش فقهی ارزیابی کنیم، خیلی از سئوالات بی پاسخ می ماند. اگر بگوئیم امام علیه السلام برای سقوط رژیم اموی و تشکیل حکومت اسلامی قیام مسلحانه کرد و شکست او از روز اول قابل پیش بینی بود و ظاهر امر هم همین را نشان می دهد، چنانکه خویشاوندان مهربان و دلسوز امام چون «محمد حنفیه» برادر امام و «عبدالله بن جعفر» همسر «زینب کبری علیهاالسلام» و «عبدالله بن عباس» و... او را به هنگام خروج، از رفتن باز می داشتند و به ماندن فرا می خواندند.چرا امام به حرف ناصحان خیر خواه گوش نداد؟! چگونه شد که امام به رأی و نظر سران و بزرگانی که او را از رفتن به عراق منع

می کردند و [صفحه ۷۰] صریحا کشته شدنش را مطرح می ساختند، توجه نفرمود و رأی خود را که عاقبت منتهی به شهادت شد، دنبال کرد؟ و چرا در این سفر پر خطر، اهل بیتش را همراه خود برد؟ خطر این سفر را همه پیش بینی می کردند، یعنی یک امر غیر قابل پیش بینی حتی برای افراد عادی هم نبود. لهذا قبل از آنکه ایشان حرکت بکنند، تمام کسانی که آمدند و مصلحت اندیشی کردند، حرکت دادن اهل بیت به همراه ایشان را کاری بر خلاف مصلحت تشخیص دادند. یعنی آنها با حساب و منطق خودشان که در سطح عدی بود و به مقیاس و معیار حفظ جان امام و خاندانش به اتفاق آراء به او می گفتند، آقا رفتن خودتان خطرناك است و مصلحت نیست یعنی جانتان در خطر است تا چه رسد که بخواهیم اهل بیت را به همراه خودتان ببرید، راست هم می گفتند، خود امام در روز عاشورا وقتی اوضاع و احوال را به چشم دید، فرمود: «لله در ابن عباس ینظر من ستر رقیق». «مرحبا به ابن عباس که حوادث را از پشت پرده نازك می بیند». تمام اوضاع امروز وضع مردم کوفه و وضع اهل بیت مرا در مدینه به من گفت.امام به آنها جوابی می داد که دیگر نتوانند در این باره حرف بزنند در جواب یکی از آنها فرمود: «لا ـ یخفی علی الأـمر». «مطلبی که تو می گوئی، بر خودم نیز پنهان نیست خودم هم می دانم».اگر عمل امام را مصداق «جهاد» بدانیم، باز در این صورت به [صفحه ۷۱] اشکال بر می خوریم زیرا با دست خالی جلو نیزه و تیغ و تیر رفتن وظیفه

شرعی نیست، بلکه از لحاظ شرعی اشکال دارد، آدم مسئول و مؤاخذه می شود به جهت فرموده حق تعالی: «و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکه».«یعنی خود را به دست خود به هلاـکت میندازیـد». جهـادی که سرنوشـتش شـکست و مرگ حتمی است، انتحـار است. به سـود کفر و ظلم است فائـده ای نـدارد و آن نظریه ای که می گویـد: امـام برای سـقوط رژیم اموی و به دست گرفتن زمـام حکومت و امـامت مردم قیام رسـمی مسـلحانه کرد، منتهی در اثر خیانت مردم و حیله دشـمن و کودتای کوفه و قلت نیرو شکست خورد، یعنی برای غلبه بر دشـمن قیـام کرد نه برای اینکه کشـته شود، در اثبات منطق خود و رد نظر طرف مقابل خود، می گویـد: اگر واقعا امام از مدینه بیرون آمد تا کشـته شود، در این صورت این ایراد به او وارد است که پس این قیام یک قیام بی ثمر بوده است و امـام خود را مفت به کشـتن داده است و به جـای آن بهتر بود که در مسـجد می نشـست و لااقـل به نقل و طرح احادیث پیغمبر می پرداخت و امروز که می بینیم از حضرت امام حسین علیه السلام - برخلاف دیگر ائمه - احادیثی به ما نرسـیده است، به این علت بوده که وی خود را به کشـتن داده است که اگر می مانـد، لااقـل می توانست منشأ خـدمتی در این جهت باشد که نشد.و اگر عمل امام را از باب امر به معروف و نهی از منکر بدانیم، باز هم اشـکال پیش می آید زیرا از شرائط وجوب امر به معروف و نهی از [صفحه ۷۲] منکر، اینکه بر انکار او فسادی مترتب نشود، پس هر گاه

گمـان کنـد که از این منع و انکـار ضـرری متوجه جان و یا مال او می شود، یا ضـرری به یکی از مسـلمانان می رسـد، وجوب ساقط می شود. به این معنی شرط مذکور مرزهای امر به معروف و نهی از منکر را مشخص کرده است.ولی عمل امام نشان می دهـد که ارزش امر به معروف و نهی از منکر بالاـتر از اینهـاست. امام برای آن اهمیتی بالاتر از جان و مال و حیثیت انسان قائل است زیرا آن حضـرت بـا عمل حیرت انگیز خود به جهان و جهانیان نشان داد که انسان در راه امر به معروف و نهی از منکر به جائی می رسد که مال و جان و آبروی خودش را باید فدا کند و ملامت مردم را متوجه خود سازد همان طوری که امام حسین علیه السـلام کرد احـدی از علما و فقهای عصـر امام نهضت خونین آن حضـرت را تصویب نمی کرد. البته در سـطحی که آنها فکر می کردنـد درست هم فکر می کردند ولی در سـطحی می اندیشـیدند که اگر این مسافرت برای به دست گرفتن حکومت اسـت، آینـده خوشـی ندارد.بعضـیها بـه خـاطر همین سـئوالات خـود را راحت کرده و گفته انـد کـار امـام حسـین علیه السـلام مخصوص خودش است و او در هر شرائط به وظیفه خود عمل کرده است به اصطلاح «قضیه فی واقعه» و قابل پی جوئی نیست! به دستورات اسلام که دستورات کلی و عمومی است، مربوط [صفحه ۷۳] نیست علما و فقهای آن عصر نیز از کار امام سر در نمی آوردنـد و منطق امام را نمی فهمیدند و آنها عموما در آن شـرائط حرکت امام را به خصوص با اهل بیتش جایز نمی دانند ولی پیداست

امـام چیزی را می بینـد که دیگران نمی بیننـد، همان مثل معروف، آنچه را که دیگران در آینه نمی بیننـد او در خشت خام می بینـد. اثر کار خودش را در طول تاریـخ می بیند، او منطقی دارد ما فوق منطق علما و فقهائی که در اجتماع آن روز بودند. «ابن عبـاس، ابن حنفیه، عبـدالله بن جعفر و ابن عمر» و عـده زیـادی در کمـال خلوص نیت، امام را از رفتن به کربلا نهی می کردند همه متولیان عقل و دین، نصیـحتگران شـرع و عرف همه یکصـدا مخالف حرکت امام بودنـد آنها روی منطق و مبنای خودشان حق داشـتند ولی امام چیزی را می دیـد که آنها نمی دیدند. نه آنها به اندازه آنها خطر را احساس می کردند و نه می توانسـتند بفهمنـد که چنین قیـامی در آینـده چه آثار بزرگی دارد. اما او به طور واضـح می دیـد و او به اسـتناد رویایی که البته در حکم یک وحی قاطع است، فرمود: در عالم رؤیا جدم به من فرموده است «ان الله شاء أن یراک قتیلا» [۵۹] . گفتند پس اگر این طور است، چرا اهـل بیت و بچه هـا را همراهتان می بریـد؟ فرمود: این را هم جـدم فرمود: «ان الله شاء أن یراهن سـبایا» [۶۰] . «یعنی خداوند خواسته [صفحه ۷۴] ترا شـهید و خانواده ات را اسیر ببیند».کلمه مشیت خدا یا اراده خدا در دو مورد بکار می رود که یکی را اصطلاحا اراده تکوینی و دیگری را اراده تشریعی می گویند.اراده تکوینی یعنی قضاء و قدر الهی که اگر چیزی قضا و قدر حتمی الهی به آن تعلق گرفت، معنایش این است که در مقابل قضا و قدر الهی جز تسلیم کار دیگری نمی شود

کرد و در اینجا مشیت به آن معنا نیست.معنای اراده تشریعی این است که خداوند این طور راضی است یعنی رضایت خداوند در این است. خدا خواسته است تو شهید باشی، جدم به من گفته است که رضای خدا در شهادت توست. جدم به من فرموده است اینها اسیر باشند یعنی اسارت اینها رضای خداست [۶۱] .علما و بزرگان آن عصر همه یک جور عقیده داشتند اما امام حسین علیه السلام عقیده دیگری در سطح عالی داشت همه یک جور قضاوت می کردند اما نظر امام با آنها تفاوت داشت معلوم است که کار امام یک کار حساب شده است یک رسالت و یک مأموریت است.طرز تلقی فقهی در میان ابعاد متعدد مسأله تنها از یک بعد [صفحه ۷۵] می تواند در کم و چون آن به بررسی پردازد و محدوده آن از چند مسأله تجاوز نمی کند. این بعد فقط به چند مسئله محدود است و شکی نیست حادثه ای به این عظمت در چارچوب دیدگاه فقهی آن عصر نمی گنجد بدین معنی:همچنان که داستان شگفت انگیز خضر و موسی و کارهای عجیبی که خضر انجام داد که اسرار درونی این حوادث حتی بر موسی هم مشکوف نبود، با موازین فقهی و قانونی سازگار نیست [۶۲] حادثه کربلا را هم نمی توان در چارچوب موازین فقه جا داد [۶۳] .یکی از ابعاد عمیق حادثه کربلا، بعد اخلاقی آن است وقتی از این دیدگاه به حادثه می نگریم، می بینیم یک صحنه نمایش اخلاق اسلامی است یکی از عناصر اخلاقی موجود در این حادثه وفا و ایثار است اساسا حادثه کربلا نمایشگاه ایثار و وفاست آیا برای ایثار و وفا تجسمی بهتر از

حادثه کربلا می توان پیـدا کرد؟!ایثار که یکی از باشـکوهترین تجلیات عاطفی روح انسان است، [صـفحه ۷۶] در مکتب اهل بیت علیهم السـلام بسـیار قوی است و می دانیم سوره «هـل اتی» برای ارج نهـادن به ایثـار اهـل بیت علیهم السـلام نازل شـده و سنـدی بزرگ برای فضـیلت ایـن خانـدان اسـت و در آن می فرمایـد:(و یطعمـون الطعـام علی حبه مسـکینا و یتیمـا و اسـیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شـکورا)«و غذای خود را با این که آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسـکین و یتیم و اسیر می دهنـد (و می گوینـد) ما شـما را برای خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و تشـکری از شـما نمی خواهیم».کاری که خاندان وحی در اینجـا انجـام دادنـد، بالاـتر از وظیفه فقهی و تکلیفی آنهـا بود آنها ایثار کردنـد و سه روز خود و فرزنـدانشان گرسـنه ماندنـد غـذای خود را در راه خـدا به فقیر و یـتیم و اسـیر دادنـد و این یـک وظیفه تکلیفی نبود، بلکه آنهـا به وظیفه اخلاـقی و انسانی خود که بالاتر از وظیفه فقهی است، عمل کردنـد و در حادثه کربلا هم وظیفه فقهی و تکلیفی امام همان بود که فقها به آن اصـرار داشتند ولی کار امام بالاتر از این بود او به وظیفه اخلاقی و انسانی خود عمل کرد. بهترین تجلیگاه «ایثار» این عاطفه انسانی و اسلامی حادثه کربلا است. و برای ایثار، تجسمی بهتر از داستان حضرت عباس نمی توان یافت. او بعد از آن که چهار هزار مأمور شریعه فرات را کنار زد و اسب خود را داخل آب [صفحه ۷۷] برد، به طوری که آب به زیر شکم اسب

رسـید، مشـکش را پر از آب کرد و چـون خـود به شـدت تشـنه بود، مقـداری آب برداشت و جلوی دهـانش آورد تـا بنوشـد، دیگران از دور ناظر بودنـد آنها همین قـدر گفته اند ما دیدیم که آب ننوشـید و آب را ریخت. تاریخ می گوید: «فذکر عطش الحسـین علیه السـلام» یادش افتاد که برادرش تشـنه است گفت: شایسته نیست حسین در خیمه تشنه باشد و من آب بنوشم.آب شرمنـده ایثار علمـدار تو شـد که چرا تشـنه از او این همه بی تاب گذشت خطاب به خود گفت:یا نفس من بعد الحسـین هونی فبعـده لا ـ کنت ان تکونی ای نفس می خواهم بعـد از حسـین نمـانی، تو می خواهی آب بخوری و زنـده بمـانی؟ در حـالی که حسـین در خیمه تشنه است».در اینجا وظیفه تکلیفی و فقهی حضرت عباس این بود که به مجرد رسیدن به شریعه، آب بخورد و نیرو بگیرد و زنده بماند ولی حضرت عباس به وظیفه اخلاقی خود عمل کرد با این که به شدت تشنه بود، ولی آب نخورد و با لب تشـنه از شـریعه بیرون آمد.بـدین ترتیب عبـاس در «جهـاد اکبر» یعنی «جهـاد با نفس» نیز پیروز گردیـد. [صـفحه ۷۸] امام صـادق علیه السـلام فرمود: «رحم الله عمی العباس لقـد آثر و ابلی بلاء حسـنا» [۶۴] .«خـدا رحمت کند عمویم عباس را، عجب نیکو امتحان داد، ایثار کرد و حـداکثر آزمایش را انجام داد برای عمویم عباس مقامی در نزد خدا است که تمام شـهیدان غبطه مقام او را می خورنـد».یا این که می خوانیم به هنگامی که امام مشـغول نماز گردید، یکی از یاران او، خودش را سپر امام کرد و آنقدر تیر به بدن او خورد که

دیگر یارای مقاومت از دست داد و بر زمین افتاد. در لحظات آخرش امام، خود را به بالینش رساند او تازه شک می کرد آیا به وظیفه خود عمل کرده یا نه، می گوید: «اوفیت یا ابا عبدالله؟» «آیا من توانستم وفا بکنم یا نه؟». [صفحه ۷۹]

کار آمدترین شیوه برای شناخت نهضت عاشورا

اشاره

شیوه های مذکور برای شناخت نهضت عاشورا کافی نیستند، جامع ترین و کار آمد ترین شیوه ای که برای تحریف شناسی عاشورا می توان به کار گرفت، اسلوب امام شناسی است. شناختن نهضت عاشورا نیاز به احاطه و توجه به جهات و حقایق و مسائل بسیاری دارد که در فهم و دریافت درست این موضوع موثر است. و هر چیزی از این حادثه که با شئون امامت سازگار نباشد، آن تحریف شده است و اسناد و مدارکی که با شئون امامت همخوانی دارند همان واقعه راستین عاشورا است. مدعای ما این است که طرح امام شناسی یکی از کارآمدترین معیارها برای تحریف شناسی حادثه عاشورا است بدیهی است نمی توان این واقعه را یک پیش آمد ساده تاریخی شمرد و روی آن نظر داد.برای اثبات این مدعا و تبیین اصول و مبانی این شیوه ذکر چند [صفحه ۸۰] مقدمه ضرورت دارد:

قائده لطف

۱- چنانکه از راه «لطف» و عنایت الهی لازم است اشخاصی تعیین شوند که وظائف انسانی را از راه «وحی» درک نموده و به مردم ابلاغ نمایند، همچنین وظیفه لطفی پروردگار جهانیان ست که برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران جانشینان معصومی برای آنان قرار دهد که جامعه بشری را در پیمودن راه کمال و سعادت کمک کنند.پس به اعتقاد شیعه «امامت» چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم و مرجعیت دینی است، بلکه تمام وظائف پیامبران (بجز دریافت وحی) برای امامان ثابت است و به همین دلیل شرط عصمت که در پیامبران می باشد، در امام نیز هست [۶۵] .از اینرو «امامت» در نزد شیعه چنین تعریف شده است: «هی منصب الهی حائز لجمیع الشؤون

الکریمه و الفضائـل الا النبوه و ما یلازم تلک المرتبه السامیه» [۶۶] .«امامت یک منصب الهی است که تمام شـئون والا و فضائل جز نبوت و لوازم آن را در بر دارد».«شـیخ مفید» (۴۱۳-۳۳۶ ه) می گوید:«امامانی که جانشـینان پیامبرانند، در اجرای احکام و اقامه [صفحه ۸۱] حدود و حفظ شـریعت و تربیت مردم همانند پیامبران معصوم هسـتند [۶۷] .«.امامت نزد شـیعه یک منصب و موهبت الهی است که تنهـا از سوی خـدا به دارنـده آن اعطـاء می شود و همـان فضائـل و امتیـازات پیـامبر (جز مقـام نبوت) را داراست و کـار او منحصـر به حکومت و مرجعیت دینی نیست، بلکه هـدایت همه جانبه دین و دنیا را بر عهـده دارد.از آیات و روایات زیادی اسـتفاده می شود که «امام» علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و ملکوت می باشد و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلبهای شایسته مردم تأثیر و تصرف می نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب می کند [۶۸] .پس مسأله ولایت معنوی توسط خود امامان مطرح شده و در ژرفای اندیشه شیعیان ریشه دوانیده و جزء اصول مذهب شیعه شـمرده می شود چنان که هر شیعه ای به چنین امامت و ولایتی اقرار و اعتراف دارد یعنی معتقـد است که امام دارای چنین روح کلی است و در زیارت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از دور و نزدیک به نحو خطاب سلام می دهد و سلام به نحو تخاطب شرطش حضور است و همچنین در [صفحه ۸۲] مقام توسل

و استغاثه به انها به نحو خطاب سخن می گوید. تازه یک فرد شیعه این کلمات را برای یک امام مرده می گوید (البته از نظر او زنـده و مرده امام فرقی ندارد) [۶۹] .البته ولایت معنوی «امام» از بعـد انسان کامل بودن او که مظهر اسـماء و صـفات خداست، ناشـی می شود. زیرا امام، کامل ترین و عالی ترین مظهر انسانیت در بعـد الهی آن است رسول خدا صـلی الله علیه و آله درباره بعد الهی و کمال انسانی علی علیه السـلام در زمانی که او هنوز به سن بلوغ نرسـیده بود، به وی فرمود: «انک تسـمع ما أسمع و تری ما أری الا انک لست بنبی و لکنک وزیر» [۷۰] «یعنی آنچه را من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه را که می بینم، تو نیز می بینی (یعنی صـدای جبرئیـل را هنگـام ادای وحی می شـنوی و خود او را هماننـد من می بینی) الاـ این که تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر و مـددکار من هستی».و این اوج کمال انسانی و اتصال به قرب الهی است از آنجائی که امامان همه، از نور واحـدی هستند، آنچه درباره امام به طور کلی گفته می شود در مورد هر یک از دوازده امام نیز صادق است [۷۱] . [صفحه ۸۳]

علم امام

امـام به حقـایق جهـان هستی به اذن خـدا واقف است اعم از آنها که تحت حس قرار دارنـد و آنها که بیرون از دایره حس می باشند. مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده. وو راه اثبات علم امام از راه نقل روایات متواتری است که در جوامع حدیث شیعه مانند: کافی، بصائر و کتب صدوق و بحار الانوار و غیر آنها

ضبط شده است. به موجب این روایات زیاد، امام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا به ادنی توجهی می داند.به موجب روایات فراوانی که در منابع حدیثی وارد شده است، منابع علم امام متعدد و متنوع است. در درجه اول مسأله آگاهی آنها به تمام معانی قرآن مجید است و در درجه دوم علومی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها رسیده است و در درجه بعد تأییدات الهی و الهامات قلبی و ارتباط با فرشتگان و عالم غیب است. از بعضی روایات استفاده می شود که در هر شب جمعه روح امامان علوم و دانشهای تازه ای را از سوی خداوند دریافت می دارند، از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما در هر شب جمعه خوشحالی تازه ای داریم.راوی می گوید گفتم: خداوند بر سرور شما بیفزاید منظورتان از این خوشحالی چیست؟ فرمود: [صفحه ۸۴] «اذا کان لیله الجمعه و افی رسول الله العرش و وافی الأئمه معه و وافینا معهم فلا ترد ارواحنا الی ابداننا الا بعلم مستفاد و لولا ذلک لا نفدنا» [۷۲] «هنگامی که شب جمعه می شود (روح مقدس) رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش الهی می رود و ارواح ائمه نیز با او ملاقات می کنند (و روح) من نیز با آنها به آنجا می رود، سپس روح ما به بدن ما باز نمی گردد مگر با علم و دانش جدیدی و اگر چنین نبود، دانش ما پایان می گرفت».در بسیاری از این روایات وارد است

که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود تحویل می دهد [۷۳] .در همان باب روایات متعدد دیگری در این زمینه نیز دیده می شود که اینجا جای شرح آنها نیست.با توجه به این روایات، معلوم می شود که منابع علمی امامان مسأله ساده ای نیست، منابعی در اختیار آن بزرگواران است که آنها را از سایر مردم ممتاز می سازد [۷۴] .و از راه عقل نیز براهینی است که به موجب آنها امام علیه السلام به [صفحه ۸۵] حسب مقام نورانیت خود کامل ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدائی و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند برای وی حقائق روشن می شود.

دستورالعمل امامان

بر حسب اخبار متواتر برنامه کار و دستور العمل دوران امامت هر یک از امامان قبلا از طرف خداوند تعیین شده و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها ابلاغ گردیده است و هر کدام در عصر خود مکلف به وظائفی بودند و تعهداتی داشتند که طبق آن عمل می کردند.در کافی بابی است به نام «ان الائمه علیهم السلام لم یفعلوا شیئا و لا یفعلون الا بعهد من الله عز و جل و امر منه لا یتجاوزونه» [۷۵] .«ائمه علیهم السلام جز به عهد و فرمان خدا کاری را انجام نداده و نمی دهد و از آن تجاوز نمی کنند». که در آن چندین روایت در این زمینه نقل شده که از جمله «حمران» به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم به من خبر دهید که موضوع

نهضت علی و حسن و حسین علیهم السلام و قیام ایشان برای دین خدا و مصیبتهائی که دیدند، از قبیل کشته شدن به دست طاغیان و پیروزی آنها بر ایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود؟ [صفحه ۸۶] امام فرمود: «یا حمران ان الله تبارک و تعالی قد کان قدر ذلک علیهم و قضاه و امضاه و حتمه ثم اجراه فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله قام علی و الحسن و الحسین و بعلم صمت من صمت منا» [۷۶] .«ای حمران! خدای تبارک و تعالی آن مصیبتها را برایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضاء نمود و حتمی ساخت و سپس اجرا کرد (پس همه آن مصیبتها با علم و اجازه خدا بوده) و علی و حسن و حسین علیهم السلام از روی بصیرت و دانشی که قبلا از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافته بودند، قیام کردند و هر کس از ما خانواده هم که خاموشی گزینند، از روی علم است».امام حسین علیه السلام قهرمان کربلا - به عقیده شیعه امامیه - امام مفترض الطاعه و سومین جانشین از جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب ولایت کلیه می باشد و باید در بررسی ابعاد شخصیت آن حضرت به این مسأله توجه شود و اگر شخص حادثه شناس از ابعاد شخصیتی قهرمان حادثه با خبر نباشد، نمی تواند حادثه را درست ارزیابی کند و لذا یکی از اصول تحریف شناسی عاشورا توجه به جنبه امامتی و ولایتی حضرت سید الشهداء است. بنابراین ممکن است مورخ و یا محققی با وجود آگاهی تاریخی به ابعاد حادثه به

تبیین چهره واقعی [صفحه ۸۷] افراد توفیق پیدا نکند و این بدان جهت است که پژوهشگر از نظر احساس و معرفت با آن واقعه هماهنگ نیست. و این که عده ای از نویسندگان اهل سنت با وجود آگاهی به ابعاد حادثه، نتوانسته اند چهره واقعی قهرمان حادثه را آن طوری که بود، ترسیم نمایند. برای این است که آنان امام شناس نبوده اند و سخنیتی با آن حضرت نداشته اند و این یک اصل مسلم است که باید میان شخصیت واقعه شناس و شخصیت قهرمان حادثه سنخیتی باشد.معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف نایدو این که مولف «شهید جاوید» سعی می کند قیام امام را از مجرای عادی و طبیعی و کارهای عقلائی بررسی نماید و کاری به امامت و عصمت حسین بن علی علیه السلام ندارد، چندان تفاوتی با نظر مورخان اهل سنت ندارد، زیرا کسی که قیام امام را بدون عقیده به امامت و عصمت امام بررسی نماید و کسی که معتقد به امامت و عصمت امام باشد، ولی در بررسیهای تاریخی این عقیده را مداخله ندهد، نتیجه یکسان است. پس بررسی و تحقیق کسی در این باره ارزش دارد که مناسب شئون امامت و شامل توجیه و تفسیر و تعلیل تمام نواحی و اطراف این واقعه بی نظیر باشد.پس ناگزیر باید میان شخص تحریف شناس و شخصیت قهرمان عاشورا سنخیتی باشد تا روح و رفتار امام حسین علیه السلام را با جان و دل [صفحه ۸۸] لمس کند و در آثار هنری و علمی خود منعکس سازد و شاید مهمترین عامل تحریفات واقعه عاشورا این باشد که نوعا اندیشمندانی به معرفی این واقعه همت

گماشته اند که خود شناخت کافی از امام نداشته اند و امام را آن طوری که باید بشناسند، نشناخته اند. پس بهترین راه زدودن غبار تحریف از چهره عاشورا معرفی این نهضت توسط اندیشمندان امام شناس است.آری حادثه عاشورا از حوادث بی نظیر تاریخ است و نمی توان به مقیاس سایر حوادث و دعوتها و نهضتهای سیاسی یا دینی روی آن اظهار نظر کرد زیرا با دعوتهای سیاسی و قیام برای طلب حکومت و استثمار و استبعاد مردم فرق جوهری دارد و همین تفاوت آن را نافذتر و شور انگیزتر ساخته است. بنابراین نمی توان روی این حادثه بدون در نظر گرفتن این ویژگیها اظهار نظر نمود و این قیام را مانند یک قیام عادی تشریح و توصیف کرد زیرا اگر آن را یک قیام عادی بشماریم، تمام جزئیات آن را نیز باید عادی بدانیم در حالی که به طور قطع نمی توان قسمت مهمی از این قیام مقدس را به طور قطع نمی توان قسمت مهمی از این قیام مقدس را به طور عادی تفسیر و تعبیر کرد.چون آغاز قیام و شکل حرکت امام از مدینه به مکه و از مکه به سوی کوفه به هیچ وجه شبیه قیامها و نهضتهای سیاسی و نظامی نیست و با موازین عادی تطبیق نمی کند، معلوم می شود که این قیام یک مأموریت الهی و دارای رمز و سر ملکوتی بوده که امام آن را از روی [صفحه ۸۹] دستور محرمانه غیبی پذیرفته است.امام حسین علیه السلام نظر به امامت و رهبری واقعی که داشت، نمی توانست با یزید بیعت کند زیرا بیعت با یزید امضای نابودی اسلام بود و او تکلیفی جز امتناع از بیعت نداشت، و

خواست خدا هم از وی همین بود.از آن طرف امتناع از بیعت اثری تلخ و ناگوار داشت زیرا رژیم هولناک اموی با تمام نیرو از امـام بیعت می خواست و به کمتر از بیعت قـانع نبود و از این روی شـهادت امـام علیه السـلام در صورت امتناع از بیعت، قطعی بود.امام حسـین علیه السـلام نظر به رعایت مصـلحت اسـلام و مسـلمین تصـمیم قطعی بر امتناع از بیعت و شـهادت گرفت و بی محابـا مرگ را بر زنـدگی ترجیـح داد و تکلیف خـدائی هم همین بود.مرحومه «علامه طباطبائی» در این باره می نویسـد:«آری سیـد الشـهدا علیه السـلام تصـمیم بر امتناع از بیعت و (در نتیجه) کشـته شـدن گرفت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد و جریان حوادث نیز اصـابت نظر او را به ثبوت رسانیـد زیرا شـهادت وی بـا آن وضع دلخراش مظلومیت و حقـانیت اهل بیت را مسـجل ساخت و پس از شـهادت تا دوازده سال نهضـتها و خونریزیها ادامه یافت و پس از آن همان خانه ای [صفحه ۹۰] که در زمان حیات آن حضـرت کسـی درب آن را نمی شناخت، با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم به وجود آمد، شیعه از اطراف و اکناف مانند سـیل به در همان خانه می ریختند و پس از آن روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت علیهم السلام افزود و حقانیت و نورانیتشـان در هر گوشه و کنـار جهـان به تـابش و تلألؤ پرداخت و پایه اسـتوار آن حقانیت توأم با مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می باشد و پیشتاز این میدان سید الشهداء بود حالا مقایسه وضع خاندان رسالت و اقبال مردم به آنان در زمان حیات آن حضرت با وضعی که

پس از شـهادت وی در مدت ۱۴ قرن پیش آمـد، و سـال به سال تازه تر و عمیق تر می شود، اصابت نظر آن حضـرت را آفتابی می کند و بیتی که آن حضـرت (بنا به بعضـی از روایات) انشاد فرمود، اشاره به همین معنی است:و ما ان طبنا جبن و لکن منایانا و دولت آخریناسـپس مرحوم علامه می افزاید:«و به همین نظر بود که معاویه به یزید اکیدا وصـیت کرده بود که اگر حسین بن علی علیه السـلام از بیعت با وی خودداری کنـد، او را به حال خود رها کنـد و به هیـچ وجه متعرض وی نشود. معاویه نه از راه اخلاـص و محبـت این وصـیت را می کرد، بلکه می دانست که حسـین بن علی بیعت کننـده نیست و اگر به دست یزیـد کشـته شود، اهـل بیت حـالت مظلومیت به خود می گیرنـد و این برای سـلطنت اموی خطرنـاک و برای اهل بیت [صـفحه ۹۱] بهترین وسیله تبلیغ و پیشرفت است» [۷۷] .

جلوه های معنوی

اشاره

قبل از آن که به بعد عرفانی نهضت عاشورا بپردازیم، لازم می نماید اشاره ای به بعضی از جلوه های معنوی امام (قبل از حادثه ی عاشورا) داشته باشیم تا با دیدن این جرقه های معنوی چشمهایمان به تماشای انفجار عاشورا عادت نماید زیرا این مرد عظیم آن نور و حرارتی را که در طول عمر خود ذخیره کرده بود، روز عـاشورا در آن جلوه گـاه معنویـات، ظـاهر و چشـمها را خیره ساخت.حسـین بن علی علیه السـلام بر خلاـف پنـدار صوفیان و عارفان کاذب، از اول با عبادت و اطاعت مأنوس بود و در مقام عبادت بسیار خاضع و خاشع بود و همیشه از روز رستاخیز با نگرانی و ترس یاد می کرد آنجا که

به او می گویند: ای فرزند رسول خدا چگونه صبح کردی؟ در پاسخ می فرماید:«اصبحت ولی رب فوقی و النار امامی و الموت یطلبنی و الحساب محدق بی و أنا مرتهن بعملی لا أجد ما احب و لا ادفع ما اکره و الأمور بید غیری فان شاء عذبنی و ان شاء عفا عنی فای فقیر [صفحه ۱۱۴] افقر منی». [۱۰۹] .«روزگار را می گذرانم در حالی که پروردگارم ناظر بر اعمال من و آتش دوزخ در پیش است و مرگ در تعقیب من است و نامه ی اعمال من مانند طوق بر گردنم باشد و من در گرو اعمال خود می باشم به دلخواه خود راهی ندارم و از آنچه بدم می آید، قادر بر دفع آن نیستم و کارها در دست دیگری است اگر بخواهد عذابم می کند و اگر بخواهد مرا عفو می کند، پس کدام فقیر از من فقیرتر است»؟.

عاشورا و جلوه های معنوی

اشاره

ناگفته نماند که ابعاد شخصیت امام حسین علیه السلام قهرمان عاشورا با یکدیگر گره خورده و شخصیت جامع او را تشکیل داده اند. و لذا معرفی شخصیت آن حضرت تنها از یک بعد بر سیمای زیبای او غبار ابهام خواهد افشاند و چهره ای به نسبت ناقص از آن حضرت نشان خواهد داد. بنابراین زیبائی چهره ی قهرمان عاشورا در گرو این است که همه ی ابعاد او اعم از عرفان، حماسه، اخلاق، و اجتماعی بودن نشان داده شود. پس چهره ی زیبا و جامع امام حسین علیه السلام آنجاست که عرفان، حماسه، اخلاق و اجتماعی بودن و... در هم آمیزد و این چنین نیست که بعد حماسی آن از بعد عرفانی و یا بعد اخلاقی آن از بعد [صفحه ۱۱۵] اجتماعی اش جدا باشد. فی المثل

عرفان از فضائل والای انسانی و حماسه و ستیز علیه ستم نیز از فضائل عالی انسانی است و هر دو در شخصیت امام حسین علیه السلام در اوج کمال بود.از دعاهای امام حسین علیه السلام است که مرحوم «شیخ ابراهیم کفعمی» (متوفی ۹۰۵) در کتاب «البلد الأمین و الدرع الحصین» آن را نقل کرده است:«اللهم منک البداء و لک المشیه و لک الحول و لک القوه و أنت الله الذی لا اله الا انت جعلت قلوب اولیائک مسکنا لمشیتک و ممکنا لارادتک و جعلت عقولهم مناصب أوامرک و نواهیک، فأنت اذا شئت ما تشاء حرکت من اسرارهم لو أمن ما ابطنت فیهم».«پروردگارا! ایجاد خلقت از توست و اراده و قدرت در دست تو و تو آن خدائی هستی که جز تو خدائی نیست، دلهای دوستانت را مرکز اراده و مشیت خویش ساخته ای، و عقل های آنان را مقام و پایه ی اوامر و نواهی خود قرار داده ای، و هر وقت می خواهی از اسرار نهانی آنان آنچه را که نهان ساخته ای به حرکت می آوری و اراده ی خویش را بر زبان اولیائت جاری می سازی آنگونه که به آنان در ضمیرشان فهمانده ای با عقلهائی که تو را می خوانند و با حقایقی که به آنان عطا فرمودی به سوی تو دعا می نمایند».«اللهم و انی مع ذلک کله عائذ بک لائذ بحولک و قوتک راض [صفحه ۱۱۶] بحلمک الذی...»«پروردگارا! با همه ی این اوصاف به تو پناه می برم و به نیرو و قدرت تو تکیه می کنم و به هر حکمی که با علمت درباره ی من جاری ساخته ای، رضایت دارم هر طوری که مرا سیر دهی، سیر خواهم کرد و هر منظوری که در حق

من داشته باشی، مقصود من نیز همان خواهد بود و از هر عملی که موجب رضای تو باشد، از خویشتن دریغ نخواهم کرد زیرا که رضایت تو در آن است در وظائفی که مرا به سوی آن فراخوانده ای، در حد توانم کوتاهی نخواهم کرد. به سوی آنچه که به من نشان داده ای، سرعت دارم و در آن راهی که مرا انداخته ای، سیر خواهم کرد و در آنچه به من بصیرت داده ای بینا هستم وبه آنچه که توجهم داده ای متوجه هستم.خداوندا مرا از توجه و عنایت خود دور مدار و مرا از دایره ی حمایت خود خارج نکن و مرا از نیروی خویش محروم مدار و از آن هدفی که اراده ی تو به آن تعلق گرفته، مرا خارج مساز و روحم را بر صراط هدایت ثابت فرما و روش مرا به راه درست قرار ده تا مرا به آمال و آرزوهایم برسانی و آنچه را که برای من اراده فرموده ای و مرا برای آن آفریده ای، ارزانی دار...». [۱۱۰] .در این دعا، خلوص آن حضرت در آن بندگی و اطاعت، کاملا متجلی است. تکیه داشتن بر خدا و امید بستن به نصرت و عنایت او، عامل تقویت روحی در مبارزه و ثبات قدم و در میدان جنگ و یکی از [صفحه ۱۱۷] نشانه های ایمان بالاست، این خصلت روحی در آن حضرت در سطح بسیار بالائی بود. «ابن عبدالبر» در «استیعاب» و «ابن اثیر» در «اسدالغابه» نقل کرده اند که امام حسین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز بجا می آورد و ۲۵ مرتبه پیاده به حج رفت و همراهان محملهای او را می کشیدند. [۱۱۱] .«ابن شهراشوب» در «مناقب» می نویسد:«به

امام حسین علیه السلام گفتند: علت ایه هم ترس از خدا چیست؟ فرمود: روز رستاخیز کسی در امان نیست مگر در دنیا خائف باشد».«لا یأمن یوم القیامه الا من خاف الله فی الدنیا». [۱۱۲] .«انس ابن مالک» روایت می کند که دیدم امام حسین علیه السلام در مکه بر سر قبر «خدیجه علیهاالسلام» آمد و گریه سر داد و به من گفت: دوست دارم تنها باشم. انس می گوید من خود را از وی مخفی کردم مشغول نماز شد و طول کشید یک وقت مناجاتش را شنیدم که می گوید:یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه یا ذاالمعالی علیک معتمدی طوبی لعبد کنت أنت مولاه [صفحه ۱۱۸] و ما به عله و لا سقم أکثر من حبه لمولاه اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه اذا ابتلا بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه ناگاه شنیدم که سروش غیبی جواب او را چنین داد:لبیک لبیک أنت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه دعاک عندی یحول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه لوهبت الریح من جوانبه خر سریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبه و لا رهب و لا حساب انی انا الله [۱۱۳] .و لیکن آنچه انسان را بهتر به مقام خلوص عبادت و مرتبه ی زهد و معرفت حسین علیه السلام آشنا می سازد و همان دعای عارفانه و عالمانه ی «عرفه» آن حضرت است وآن دعا مقام بالای امام حسین علیه السلام را بیش از هر چیز آفتابی می کند امام در این نیایش منطقی ترین و واقعی ترین رابطه ی انسان را با خداوند توضیح می دهد. [صفحه ۱۱۹]

بعد عرفانی

اساسی ترین جنبه های قیام حسینی، جنبه ی عرفانی و پاکبازی او در راه حق است.

برای نشان دادن جنبه های توحیدی و عرفانی و پاکباختگی در راه خدا و این که ماسوی الله را هیچ انگاشتن شاید همان دو جمله ی آن حضرت در اولین خطبه ای که در مکه ایراد فرمود، کافی باشد. آن دو جمله چنین است: «رضی الله رضانا أهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا أجر الصابرین» [۱۱۴] «ما اهل بیت از خودمان پسند و خوشنودی نداریم، آنچه خداوند به آن خشنود است، ما خانواده هم خشنودیم. یعنی ما آنچه را که خدا برای ما پسندید، می پسندیم و بر بلیاتی که از جانب خدا باشد، صبر می کنم و او اجر و پاداش صابران را به طور کامل برای ما عطا می کند».امام باقر علیه السلام به دیدار «جابر بن عبدالله انصاری» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و فرمود:«کیف أصبحت یا جابر؟! فقال: أصبحت والموت أحب الی من الحیاه والفقر أحب الی من الغنی و المرض أحب الی من الصحه».«ای جابر! حالت چطور است؟ عرض کرد ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من در حالی هستم که مرگ را بر زندگی و بیماری را بر سلامت و فقر را بر غنا و توانگری ترجیه می دهم. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر این سؤال را تو از من می کردی، من می گفتم: [صفحه ۱۲۰] «ان قدرت لی الحیاه فهی أحب الی و حین یقدر الموت فالموت احب الی و ان قدر لی الفقر فالفقر احب الی و ان قدر لی الغنی فهو احب الی و ان قدر لی المرض فو أحب الی و ان قدرت الصحه فهی أحب الی».«اگر خداوند حیات و زندگی

را بر من تقدیر کرده بود، آن را دوست تر می داشتم و چون مرگ را تقدیر کند، مرگ را دوست تر دارم و اگر فقر و ناداری را تقـدیر کنـد، همان را دوست تر دارم و اگر توانگری را تقـدیر کند، توانگری را دوست تر دارم و اگر بیماری را تقدیر کند، همـان را دوست تر دارم. یعنی من از خـودم پسـندی نـدارم. هر طوری که خـدا بپسـندد من همـان را می پسـندم هر طوری که خداونـد صـلاح بدانـد، همـان برای من خوب است».همین که کلاـم امـام بـاقر علیه السـلام به اینجـا رسـید، جابر از جای خود برخـاست و میان دو چشم امام باقر علیه السـلام را بوسـید و گفت: «أشـهد انک وارث النبوه و باقر العلم حقا» «گواهی می دهم که تو وارث نبوت و حقـا که شـکافنده ی علم هسـتی» [۱۱۵] .بـا هوایش در تموز و دی خوشـیم مـاهی آبیم و مرغ آتشـیم در عرفـان اهـل بیت علیهم السـلام آدمی در مقـامی است که آنچه خـدای تعالی درباره ی او اراده فرموده است، از زشت و زیبا و نعمـت و نقمت و [صـفحه ۱۲۱] صـحت و مرض مـورد پسـندش است و به آن خشـنود است و زبـان حـالش این است که:گر آسوده ور مبتلا می پسـندد پسـندیدم آنچه خدا می پسنددچرا دست یازم چرا پای کوبم مرا دوست بی دست و پا می پسنددر آخرین جمله هـای ابـا عبـدالله الحسـین علیه السـلام باز می بینیم انعکاس همین مفاهیم هست آنجا که آخرین تیر بر سـینه ی او نشـست و از روی اسب به روی زمین افتاد در همان حال عرض کرد:«الهی رضا بقضائک و تسـلیما لأمرک، لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین» [۱۱۶] .«بار خدایا به قضای تو راضیم و بر امر

تو تسـلیمم، غیر از تو معبودی نیست. ای پنـاه بی پناهـان».در دایره ی قسـمت مـا نقطه تسـلیمیم لطف آنچه تو اندیشـی و حکم آنچه تو فرمـائی و هنگامی که آخرین نفس خویش را تسـلیم حق می نمود، عرض کرد:«پروردگارا تو نزدیکی هنگامی که فرا خوانده شوی و به آنچه [صفحه ۱۲۲] آفریده ای، احاطه داری و پذیرنده ی توبه از کسی هستی که دست انابه به درگاهت بر آورد وتوانائی بر هرچه می خواهی. ترا می خوانم در حالی که به شـدت نیازمنـدم و ترا می جویم در حالی که تهی دسـتم وبه تو پناه می برم در حالی که هراسانم».هنگامی که امام حسـین علیه السـلام به بیان این سـخن پرداخته، می خواهد در آن حال به پروردگـار خویش بگویـد: من بر تمـامی مصـائبی که بـدان گرفتار آمـده ام، خشـنودم. و ناراضـی و دلتنگ نمی باشم زیرا مرا مقصودی جز رضـایت تو نیست.روز عـاشورا در وداع آخر، امـام حسـین علیه السـلام اهل بیت را هم به «رضا» به قضای الهی و تسـلیم در برابر تقـدیر و مشـیت پروردگـار دعوت فرمود و خطـاب به دخترش فرمود:«فـاصبری علی قضاء الله و لا تشـتکی، فان الـدنیا فـانیه والاـخره باقیه» [۱۱۷] .«دختـرم بر قضـای الهی صـبر کـن و زبـان بـه شـکایت بـاز مکـن، زیرا دنیـا فـانی و آخرت باقیست».در حـدیثی از امام صادق علیه السـلام می خوانیم: سوره ی فجر را در هر نماز واجب و مسـتحب بخوانیـد که سوره ی جدم حسـین بن علی علیه السلام است، [صفحه ۱۲۳] هر کس آن را بخواند با حسـین علیه السـلام در قیامت در درجه ی او از بهشت خواهد بود. [۱۱۸] .معرفی این سـوره به عنوان سوره ی حسـین بن علی علیه السـلام ممکن است به خـاطر این باشـد که مصداق

روشن «نفس مطمئنه» که در آخرین آیات این سوره واقع شـده، حسـین بن علی علیه السـلام است آنجا که می فرمایـد:(یا أیتها النفس المطمئنـه ارجعی الی ربـک راضـیه مرضـیه فـادخلی فی عبـادی و ادخلی جنـتی).«تـو ای روح آرام یـافته! بـه سـوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی وهم او از تو خشنود است ودر سلک بندگانم داخل شو دربهشتم وارد شود».«آری اگر بنا باشـد در معرفی نهضت عاشورا از روش عرفان اسـتفاده شود، باید طریقت عرفانی مبتنی بر کتاب و سـنت و سیره ی اهـل بیت علیهم السـلام باشـد. نه عرفـان التقـاطی و صـوفیگری که بـا این حـادثه ی عظیم همخوانی نـدارد. در عرفـان التقاطی سالک چون به حقیقت برسـد، از عبادت و بندگی دست می کشد و به گرد نماز و سایر عبادات نمی گردد. در عرفان التقاطی «شـریعت» وسیله ی کمال سالک است و چون سالک به مرتبه ی کمال و شهود و وصول به حق رسید، تکالیف شرعیه از او ساقط [صـفحه ۱۲۴] است از اینجـاست که گفته انـد: «تقیـد به احکام شـریعت وظیفه ی عوام است و حال خواص و اهل حقیقت از آن عالی تر است که به رسوم ظاهر مقید شوند».خدا را یافتم دیدم حقیقت برون رفتم من از قید شریعت ولی در سیر و سلوک خـالص شـرعی، برای «سالـک» در همه حـال و در هر مرحله و مقام که باشـد، مراعات آداب شـریعت واجب و لازم اسـت و در هیـچ حـال و مقـامی اسـقاط تکلیـف نمی شـود. و نمـونه ی بـارز آن را در صـحنه ی کربلا ـ می بینیـم.روز تـاسوعا لشگریان کوفه مانند حلقه ای گرداگرد حسین علیه السلام را گرفتند و هنگام عصر بر او و خیامش هجوم بردند و

گفتند باید الساعه یا تسلیم شوید، یا کشته می شوید، برادرش «عباس» را نزد آنان فرستاد و گفت: «امشب را برای ما مهلت بگیر که دوست دارم امشب را به نماز و استغفار بگذرانم».امام حسین علیه السلام و یارانش تمام شب عاشورا را به نماز و استغفار و تضرع به درگاه الهی پرداختند «و بات الحسین علیه السلام و اصحابه طول لیلتهم یصلون و یستغفرون و یتضرعون» [۱۱۹] «شب عاشورا، شب مناجات و راز و نیاز و نماز امام و یارانش بود به طوری که زمزمه ی قرآن و دعا و نیایش و نماز از [صفحه ۱۲۵] خیمه ها همچون کندوی زنبور عسل به گوش می رسید».لهم دوی کدوی النحل و هم ما بین راکع و ساجد و و قاری للقرآن» [۱۲۰] .صبح عاشورا با اصحابش نماز خواند آنگاه صفوف کوتاه آنان را مرتب کرد و فرمود: «بزرگ زادگان، صبر و استقامت ورزید، مرگ به منزله ی پلی است که از آن می گذرید و وارد بهشت می شوید».«صبرا بنی الکرام! فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن البوس و الضراء الی الجنان الواسعه...».پس از آن خودش در جلو آنها ایستاد و دستها را به درگاه خدا برداشت و گفت:«اللم أنت ثقتی فی کل کرب و أنت رجائی فی کل شده وأنت لی فی کل حال...».«خدایا، در هرمصیبتی اعتمادم بر تو و در هر سختی امیدم به تو است. چه بسیار مصیبتها که دل را سست وآدمی را بیچاره می کند، دوستان او را وامی گذراند و دشمنان سرزنش می کنند و توئی که در آن هنگام دل نگه می داری و از اندوه فرج می بخشی و مهمات را کفایت می کنی» [۱۲۱] . [صفحه ۱۲۶] هنگام

ظهر «ابو ثمامه» صاعدی عرض کرد: «ای پسر پیغمبر، جانم به قربانت، اینان به ما نزدیک شدند و چیزی از عمر ما باقی نمانده اما به خدا تا من کشته نشوم تو کشته نخواهی شد. اینک موقع ظهر است دوست دارم این نماز را با تو خوانده باشم و عازم لقاء خدا گردم».اما به آسمان نظر کرد و گفت: «نماز را به یاد ما آوردی، خدا ترا با نماز گزاران محشور کند».«ذکرت الصلاه جعلک الله من المصلین الذاکرین، نعم هذا اول وقتها».آنگاه بفرمود نماز را مطابق دستوری که در هنگام جنگ و ترس از دشمن مقرر است، خواندند. ببینید این چه نمازی بود، نمازی که تیر مثل باران می ریخت ولی حسین علیه السلام و یارانش، غرق در حالت خودشان بودند. یکی فرنگی می گوید: «چه نماز شکوفائی خواند حسین بن علی، نمازی که دنیا نظیر آن را سراغ ندارد». [۱۲۲] .صورت مقدسش را روی خاک داغ می گذارد و می گوید: «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله». [۱۲۳] .
[صفحه ۱۲۷] اینجاست که عقل در مقام حیرت بر می آید و می پرسد: آیا در جهان نزد پروردگار منزلتی بالاتر از مزلت حسین علیه السلام می توان یافت؟ و آیا احدی در این راه فداکاری نموده است آنچنانکه حسین علیه السلام جانبازی و از خود گذشتگی نشان داده؟ آیا کسی نمازی را که امام حسین علیه السلام روز عاشورا با یارانش در صحرای سوزان کربلا خواند، خوانده است؟! اگر عبادت در شرائط عادی نردبان قرب است، و نماز تعالی روان و معراج و مؤمن است، این نمازی که حسین علیه السلام روز عاشورا خواند، چه خاصیت عجیب و تأثیر شگرفی می توان

داشته باشد؟!یکی از مورخین معاصر می نویسد:«نماز برای مسلمین موجب تقویت روح و آرامش دل و قوت عزیمت است. نماز در هنگام سختی ها و مصیتها بهترین تسلیت بخش دل آنهاست. اسلام دستور داده که مردم شبانه روز پنج بار نماز بخوانند به علاوه در هنگام زمین لرزه یا آفتاب و ماه گرفتگی و در هنگام هر ترسی نماز بخوانند بیشتر شهدای راه حق هنگام مردم نماز می خواندند و دل آنان آرام می شد و با طمأنینه ی خاطر، جان تسلیم می کردند».سپس می گوید:«حسین علیه السلام در ظهر عاشورا نماز سوزانی خواند که می توان [صفحه ۱۲۸] گفت دل سنگها را سوزاند» [۱۲۴] در همان نماز چند تن از یارانش شهید شدند.از این به بعد که نگاه می کنیم، می بینیم نهضت حسینی، نهضتی است عرفانی و خالصا لله، فقط و فقط حسین است و خدای خودش گوئی چیز دیگری در کار نیست. از صبح عاشورا سیدالشهداء همواره مراقب یاران و جوانانش بود و هر کدام از آنها در میان دشمن محصور می شد، خود امام یابرادرش عباس به کمک او می شتافتند و چون کشته می شدند، کشته های آنها را جمع آوری می کرد، پس از آن که کسی باقی نماند، شخصا به دفاع پرداخت و رجزها خواند و شجاعتی از او نمایان گشت که مورد تحسین دوست و دشمن قرار گرفت. چون لشگر بر او هجوم می آوردند جلو حمله ی آنها را می گرفت و در کنار خیمه ها می ایستاد و می گفت: «مرگ از ننگ بهتر است» می گفت: من عیالات پدرم را حمایت می کنم و بر دین جدم می گذرم. می گفت: در افتخار من بس است که فرزند پاکانم. من یک تنه با شما می جنگم اگر شما را شکست

دادم برای من فخری نیست و اگر کشته شدم من مغلوب نیستم. در هر حال من پیروزم چون نتوانست سواره بر اسب بایستد، پیاده جنگید و چون نتوانست پیاده بجنگد با سر زانو حرکت می کرد. و دشمن را از تعرض به خیام طاهرات مانع می شد و می گفت: «ای مردم، [صفحه ۱۲۹] اگر دین ندارید، اقلاـ آزاد مرد باشید».روز عاشورا وقتی تیر زهراگین بر قلب آن حضرت نشست و خون فواره زد سر به آسمان برداشت و با خدا چنین زمزمه کرد: «اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک» [۱۲۵] .سپاهیان «ابن سعد» می گویند: «هر اندازه کار بر حسین سخت تر می شد، قدمش راسخ تر و چهره اش برافروخته تر می گشت» بعضی از آنان که حال جان دادنش را تماشا کرده اند، گفته اند که: «فو الله ما رأیت قط قتیلا مضمخا بدمه أحسن منه و لا أنوار وجها و لقد شغلنی نور وجهه و جمال هیئته عن الفکره فی قتله» [۱۲۶] . «به خدا سوگند هرگز ندیده بودم کشته به خون آغشته ای را بهتر و خوش روتر از او، نور و چهره و زیبائی هیئت او مرا از اندیشه شهادت او باز داشت».در حسین علیه السلام ایمان و حقیقتی بود که هر چه بیشتر به او مصیبت می رسید، آن ایمان و حقیقت ظاهرتر می شد و چون به شهادت رسید، نمایان تر گردید. باید به آنان که از برافروختگی چهره حسین تعجب داشتند، گفت: این چهره پس از شهادتش به مراتب فروزان تر شد چهره حسین عقیده و حقیقت اوست که بعدا در جهان درخشان و تابان گشت و هر چه زمان می گذرد، روشن تر و برافروخته تر می گردد. [صفحه ۱۳۰] راستی این چه عظمت

روح و علـو طبـع و عزت نفس حیرت انگیزی اسـت کـه از ایـن مرد الهی ظـاهر گشـته است و برای پی بردن به عظمت روح و رشـادت ایمـانی آن حضـرت کـافی است. سـخنانی را که در شب و روز عـاشورا در مناسـبتهای مختلف بیان داشـته و کارهای شگفت و حیرت انگیزی که در زمینه هـای گونـاگون انجام داده است، از نظر بگـذرانیم آیا این سـخنان و این اعمال را در آن شرائط سـخت طوفانی جز فرزند زهرا حسین بن علی علیه السلام کسی دیگر می توانست بگوید و انجام بدهد؟!«طوماسی مان» متفکر آلمانی معتقد است که بین فداکاری مسـیح و حسین علیه السلام مقایسه شود، حتما فداکاری حسین پر مغزتر و با ارزش تر جلوه خواهـد نمود، زیرا مسـیح روزی که آماده برای فدا شدن گردید، زن و فرزند نداشت و در فکر آنان نبود که بعد از او به چه سـرنوشتی دچار خواهنـد آمـد. امام حسـین علیه السـلام زن و فرزنـد داشت و بعضـی از آنها کودک و خردسال بودند و احتیاج به پـدر داشـتند هر کس پـدر باشد، می داند که برای یک پدر فدا کردن خویش بسـیار آسانتر از این است که فرزندان خود را فـدا کنـد و پـدری که می خواهـد خود را فـدا کنـد، دوست دارد فرزنـد خردسالش نیز با او کشـته شود تا بعـد از او به فلاکت نیفتـد.و این یک مسـئله فطری است که هر پـدری می کوشد بضاعتی برای فرزندانش تحصـیل کند. تا بعد از مرگ او اطفال بی پناهش [صفحه ۱۳۱] دستخوش مشکلات زندگی نشوند. امام حسین علیه السلام در جهاد خود دائره فداکاری را در یک میدان وسیع عاشقانه قرار داد که اطفال خردسال و

زنـان بی پنـاه را نیز وارد حلقه فـداکاری نمود. [۱۲۷] .«کوت فرشـلر» نویسـنده کتاب «امام حسـین و ایران» می گویـد:«در بین مسیحیانی که به شهادت رسیده اند، فقط یک نفر را می توانیم پیدا کنیم که در هنگام ابتلاء به یاد پیشوا بود از این نظر شباهت به حسین علیه السلام دارد. و او «سیک نوس دوم» پاپ اعظم روم بود «والرین» بعد از آنکه در کشور به مقام امپراطوری رسید، تصمیم گرفت مسیحیان را از بین ببرد. «والرین» تمام روحانیون مسیحی را به قتل رسانید ولی پاپ را زنده نگاه داشت تا آن که او را با سـخت ترین عـذاب به قتل رسانیـد ولی پاپ را زنـده نگه داشت تا آن که او را با سـخت ترین عـذاب به قتل رسانیـد و دستور داد که زنده زنده پوست او را کندند و هنگامی که جلاد مشغول شکنجه بود، پاپ ناله کنان می گفت: ای عیسی مسیح از این شـکنجه راضـی هستم زیرا همین وسیله شده که بیشتر در فکر تو باشم. والرین که پاپ را با آن طرز فجیع به قتل رسانید، بعـد از آن که به جنـگ شـاپور اول رفت، خود بـا همان مجازات به قتل رسـید» [۱۲۸] .البته «کوت فرشـلر» در این تشبیه دچـار اشـتباه شده است و اگر [صفحه ۱۳۲] پاپ اعظم را به یکی از یاران فـداکار تشبیه می کرد، مناسـبتر بود که همه آنها به هنگام جان دادن در فکر امام خود بودند. مثلا «مسلم بن عوسجه» و «حبیب بن مظاهر» دو تن از مردان کامل و بزرگوار و عباد و زهاد کوفه و از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بودند. مسلم پیش از حبیب به شهادت

رسید هنوز رمقی داشت که حبیب به بالینش آمد و او را به شهادت تبریک گفت. آنگاه گفت: اگر می دانستم پس از تو زنده می مانم، می گفتم هر وصیتی داری بگو تا انجام دهم اما می دانم که در همین ساعت به تو خواهم پیوست. مسلم گفت: تو را درباره حسین وصیت می کنم که تا زنده ای در دفاع از او سستی نورزی.«سید بن طاوس» می گوید: یکی از یاران امام حسین علیه السلام «عمرو بن قرظه» همواره پیش روی حضرتش بود و هر گاه تیری به قصد امام پرتاب می شد، دستش را سپر می ساخت و شمشیرها را با جانش می خرید و تا جان داشت، نگذاشت آسیبی به امامش برسد. چون از پا در آمد رو به سالار شهیدان ابا عبدالله الحسین کرد و گفت: آیا وفا کردم؟امام فرمود:«بلی تو در بهشت هم پیش روی ما خواهی بود» [۱۲۹] . [صفحه ۱۳۳]

بعد حماسی

کلمه «حماسه» به معنی: دلاوری و دلیری و شجاعت است.شعر حماسی، شعری است که از آن بوی غیرت و شجاعت و مردانگی استشمام می شود. شعری است که روح را تحریک می کند و به هیجان می آورد. و اگر در «نثر» هم این خصوصیات باشد، آن را نثر و سخن حماسی می گویند. بعضی از حادثه ها و داستانها و منظومه ها هم جنبه حماسی دارند و بعضی شخصیتها هم شخصیت حماسی هستند و روح حماسی دارند.اگر شخصیت امام حسین علیه السلام و حادثه عاشورا را از دید حماسی مطالعه کنیم، می بینیم شخصیت آن حضرت و سرگذشت او، سخن او، عمل او، حادثه او حماسی و هیجان انگیز است. با این تفاوت که شخصیتهای حماسی دیگر از نوع قومی و نژادی و منطقه ای

آن هستند، اما حماسه حسین علیه السلام جنبه ملی و قومی و نژادی ندارد و به یک قوم و یک منطقه و یک نسل اختصاص ندارد. حماسه او حماسه انسانیت، و حماسه بشریت است نه حماسه ملی و نه حماسه اشراف و...پس حماسه او بالاتر و مافوق حماسه هاست. شما در جهان یک شخصیت حماسی مانند شخصیت حسین بن علی علیه السلام چه از نظر قدرت و قوت حماسه و چه از نظر انسانی بودن آن، پیدا نمی کنید و [صفحه ۱۳۴] برای این که حماسه حسینی از دیگر حماسه ها شناخته شود، از آن به «حماسه مقدس» تعبیر می شود.شهید استاد «مطهری» درباره حماسه مقدس حسینی می گوید: «... در حدودی که من حسین علیه السلام را شناخته و تاریخچه زندگی او را خوانده ام و سخنان او را که متأسفانه بسیار کم به دست ما رسیده است، به دست آورده ام و در حدودی که تاریخ عاشورا را که خوشبختانه این تاریخ مضبوط است، مطالعه کرده و خطابه ها و نصایح و شعارهای حسین علیه السلام را به دست آوردم، می توانم این طور بگویم که از نظر من کلیه شخصیت حسین علیه السلام «حماسه» است شور است، عظمت است، صلابت است، شدت است، ایستادگی و حق پرستی است» [۱۳۰] .آری مقاومت امام حسین علیه السلام در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه مراحل به خصوص روز عاشورا، تا وقت شهادتش آن چنان مردانه و شجاعانه و حماسی بود که حیرت و تعجب همگان را بر انگیخت، بدون مبالغه، هیچ قلم توانا و بیان رسا، قادر به بازگو کردن آن نیست. آنگاه که حسین علیه السلام با زن و فرزند و یارانش در محاصره شدید نیروهای مسلح ابن زیاد

قرار گرفته و در هر لحظه احتمال می رفت با [صفحه ۱۳۵] یک یورش سبعانه کار او را یکسره کنند. آنگاه که برق شمشیرهای سی هزار نظامی مسلح دشمن چشمها را خیره و دلها را می لرزاند، آنگاه که سوز تشنگی سراپای وجود امام و زنان و کودکان را می گداخت، آنگاه که ناله های دلخراش کودکان و زنان در خیمه ها، قلب پر محبت امام را می لرزاند، آنگاه که فکر دختران و زنان و ناموسش که بعد از چند ساعت، به دست این قوم وحشی اسیر خواهند شد، دل امام را چاک می زد، آنگاه که صحنه شهادت و قطعه قطعه شدن عزیزانش در جلو چشمش مجسم می گردد و دهها آنگاه دیگر...امام در چنین شرائط وحشتزائی که هر یکی از آنها به تنهایی هر پهلوان مرد افکن را بیچاره می کند و شیردلان را به زانو در می آورد، و زبان عجز و ناتوانی به دشمن می گشاید؛ در میان چنین طوفانی عظیم و بلای سهمگین می گوید: «هیهات منا الذله» [۱۳۱] . «ما هرگز ذلت را نمی پذیریم». و می گوید: «لا و الله اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید». [۱۳۲] . «نه به خدا قسم من دست ذلت به دست شما نخواهم داد و مثل بندگان ذلیلانه فرار نخواهم کرد».مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی جمله «هیهات منا الذله» (ذلت از ما دور است)، شعار عاشورائی [صفحه ۱۳۶] حسین بن علی علیه السلام و شعار همه آزادگان جهان است که زیر بار ستم نمی روند و سلطه زورگویان را نمی پذیرند.یکی از محکمات نهضت امام حسین علیه السلام عزت مداری و حفظ نفس در برابر دشمنان است و آن حضرت

در رفتار و گفتار خود بر این اصل پافشاری کرد. در یکی از خطبه های روز عاشورا ضمن توبیخ شدید مردم کوفه فرمود:«الا و ان الـدعی ابن الـدعی قـد ترکنی بین السـله و الذله و هیهات له ذلک هیهات منا الذله ابی الله ذلک رسوله و المؤمنون و جدود طهرت و حجور طابت ان نؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام، الاوانی زاحف بهذه الأسره علی قله العدد و کثره العدو...» [۱۳۳] . «آگـاه باشـید! این ناپاک زاده فرزنـد ناپاک زاده، مرا میان دو راهی شمشـیر و ذلت قرار داده است و ما هرگز ذلت و خواری نمی پـذیریم، خـدا و پیامبرش و مؤمنان، دامنهای پاک (مادران) و پـدران پاک طینت ما روا نمی دارند که تن به ذلت بدهیم و ذلت پذیری و زبونی را بر ما نمی پسـندند، مرگ با شـرافت بهتر از زندگی ننگین است. من با کمی یارانم و زیادی دشمنان به جهاد و جنگ حاضـرم اما هرگز تسـلیم نخواهم شد».امام سـجاد علیه السـلام می گوید: چون بامداد روز عاشورا لشـگر رو به [صفحه ۱۳۷] سوی امام آورد، آن حضـرت دسـتهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:«اللهم أنت ثقتی فی کل کرب و أنت رجائی فی کل شده و أنت لی فی کل أمر نزل بی ثقه وعده...».«بار خدایا تو پناهگاه منی در هر اندوهی و تو امید منی در هر سـختی و تو در هر مشـکلی تنها مورد اعتماد منی، چه بسا اندوهی که دلها در آن سست شود و تدبیر در آن اندک گردد و دشمن در آن شاد شود که من آن را به درگاه تو آوردم و شکوه آن پیش تو

کردم، پروردگارا من خود را به تو می سپارم و تنها آرزو و تقاضایم به سوی تو است چه کسی جز تو می تواند مرا از غم و اندوه رهائی بخشد، پس توئی صاحب اختیار هر نعمت و دارنده هر نیکی و پایان هر آرزو و امیدی» [۱۳۴] .آنگاه گروه دشمن برای نمایش قدرت، اسبهای خود را در اطراف خیمه های امام به جولان در آوردند. اوضاع لحظه به لحظه بحرانی تر و حمله از جانب دشمن نزدیکتر می شد. امام حسین علیه السلام که خود را برای دفاع مقدس آماده می ساخت، عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر نهاد و ردای وی را پوشید و شمشیر مخصوص پیامبر را به کمر بست. [۱۳۵] بر شتر خویش سوار شد و قرآن را روی دست گرفت و با این [صفحه ۱۳۸] هیهأت و قیافه جذاب ملکوتی به سوی دشمن حرکت کرد وضع امام نشان می داد که می خواهد سخنرانی کند. فرماندهان خود فروخته لشگر دشمن که می دانستند اگر حسین با این قیافه جذاب معنوی که از قیام مقدس پیامبر حکایت می کرد، سخنرانی کند و مردم به سخنان او گوش بدهند، ممکن است انقلابی در روح شنوندگان ایجاد کند و یک انفجار عظیم داخلی در داخل سپاه «عمر بن سعد» به وجود آید، این بود که فرماندهان قشون برای این که مردم سخنان امام را نشنوند به جار و جنجال و داد و فریاد و هلهله که حربه عاجزان است، پرداختند و امام در مقابل آنها آن قدر شکیبائی از خود نشان داد و بالاخره هوچی ها خسته و آرام شدند امام در آن هنگامه پر هیاهو با صدای بلند

فریـاد زد:«یـا أهـل العراق! و جلهم یسـمعون، فقـال ایهـا الناس اسـمعوا قولی و لا تعجلوا حتی اعظکم بما یحق لکم علی و حتی اعذر الیکم فان اعطیتمونی النصف کنتم بذلک اسعد..».«ای مردم عراق! (بیشتر آنان می شنیدند) فرمود: ای مردم! در کار خود شتاب نکنیـد و سـخنان مرا گوش دهیـد تا آنچه وظیفه من است و بر من حق داریـد، برای شـما بگویم و حجت و دلیل خود را بیـان کنم، پس اگر انصاف دهیـد باعث سـعادت خود شـماست و اگر انصاف ندهیـد، نیک بنگریـد که مبادا کار شـما بر شـما اندوهی باشد، سپس درباره من آنچه را خواهید انجام دهید و هیچ مهلت ندهید همانا ولی من آن خدائی است که قرآن را فرو فرسـتاد و اوست سـرپرست و یار افراد شایسته». [صفحه ۱۳۹] آنگـاه که امام توجه قشون دشـمن را به خود جلب کرد، با بیانی رسا و محکم خطابه مهم تاریخی خود را آغاز کرد.مرحوم «مفید» می گوید: «فلم یسـمع متکلم قط قلبه و لا بعده أبلغ فی منطق منه» [۱۳۶] . «از هیـچ سـخنوری پیش از او و پس از او سـخنی بلیـغ تر و رسـاتر از سـخنان آن حضـرت شـنیده نشـد».امـام روز عاشورا در مقابل لشگر دشـمن چندین خطبه خواند که همه آنها حماسـی و تکان دهنده بود که آخرین آنها مهیج ترین خطبه هـاست.در این خطبه امـام شدیـدترین تـأثرات خود را که از مشاهـده کشـته شـدن فرزنـدان و برادران و برادرزادگـان و یـاران باوفـایش بروز کرده بود، در خلال کلمات خود بیان فرموده است و اهل کوفه را به دنائت و پستی و تزلزل و بی وفائی و نبودن عرق عربیت توصیف کرده و

بر آنها لعنت فرستاده است.«یا أهل کوفه قبحا لکم و تعسا حین استصرختمونا دلهین...» [۱۳۷] .یکی از جنبه های حماسی در نهضت امام حسین علیه السلام روحیه شهادت طلبی و فداکاری در راه خداست امام به خوبی دریافته بود که [صفحه ۱۴۰] یکی از ضعفهای خطرناکی که دامنگیر جامعه اسلامی شده، دنیا زدگی و ترس از مرگ و شهادت است. لذا با انتخاب مسیر شهادت و تفسیر دقیق حیات و مرگ تلاش کرد این روحیه ارزنده شهادت طلبی را احیا کند و آن حضرت در اولین برخورد با سپاه کوفه خطاب به «حر» فرمود: «ابا الموت تخوفنی؟ هیهات طاش سهمک و خاب ظنک لست اخاف الموت... مرحبا بالقتل فی سبیل الله» [۱۳۸] . «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ افسوس که تیرت به خطا رفته و گمانت بی جاست من از مرگ هراس ندارم... آفرین به کشته شدن در راه خدا».و نیز اشعاری خواند که نشانگر رسالت شهادت طلبی است:سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلماو واسی رجالا صالحین بنفسه و خالف مثبورا و فارق مجرمافان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش مرغما [۱۳۹] .ترجمه: «من هم اکنون روانه می شوم و مرگ برای جوانمرد عار و ننگ [صفحه ۱۴۱] نیست، آنگاه که اندیشه نیک در سر داشته باشد و مسلمان وار پیکار کند.و جان خود را در راه مردانی نیک سرشت ببازد و با تبهکاران در افتد و از بزهکاران دوری جوید.اگر زنده بماند پشیمان نشوم و اگر زنده نمانم نوهشم نکنند برای مرد همین بدبختی بس که با خواری زندگی کند و

زبونی را از روی ناچار بپذیرد».و همچنین این اشعار را روز عاشورا خواند:فان تکن الدنیا تعد نفیسه فدار ثواب الله أعلی و انبل و ان تکن الأبدان للموت انشأت فقتل امر بالسیف فی الله أفضل [۱۴۰] .ترجمه: «اگر دنیا نفیس به شمار آید، باید دانست که آخرت - که خانه پاداش الهی است - بسی بلند پایه تر و شریفتر است.اگر بدنهای آدمیان را برای مرگ آفریده اند، پس کشته شدن با شمشیر در راه خدا بسی برتر است».و نیز در میدان شهادت رجزهای حماسی و شور انگیز می خواند [صفحه ۱۴۲] که این بیت آغاز آن است:«الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار»ترجمه: «مرگ از تحمل ننگ برتر است و تحمل ننگ نیز از داخل شدن در آتش بهتر است».غرض تا آخرین لحظه ها تمام اعمالش، حرکاتش و سکناتش، سخنانش، از سر تا پا حق خواهی، حق پرستی و موجی از حماسه است.یاران امام اگر چه تعداد قلیلی بودند، ولی شناخت کاملی از امام خود داشتند امام درباره آنان می فرماید:«امرهم أمری و رأیهم رأیی» یعنی بین آنان و امام همدلی وجود داشت. امام حسین علیه السلام در طول راه به مناسبتهای مختلف شهادت خود و یارانش را اعلام کرد و با برداشتن بیعت، آنان را آزاد گذاشت که در صورت تمایل می توانند منصرف شوند و در شب عاشورا نیز برای آخرین بار فرمود: هنگام شهادت فرا رسیده است و من بیعت خود را از شما برداشتم از این تاریکی شب استفاده کنید و به اوطان خود باز گردید و تنها مردان مرد، مردان مصفا که از چاه طبیعت به در آمده اند، بمانند و همراهی کنند.آری

این چنین بود راهروی. امام حسین علیه السلام با صراحت [صفحه ۱۴۳] فرمود:«من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه، فلیرحل معنا فاننی راحل مصبحا ان شاء الله» [۱۴۱] .«کسی که حاضر است جان خود را نثار کند و خود را فدا نماید، و برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است، با ما کوچ کند که من در صبحگاه عازم هستم اگر خدا بخواهد».هواداران امام اعم از خویشان و دوستان جوانمردانه از ترک وی امتناع ورزیدند برادران و پسران آن حضرت و برادرزادگان و خواهرزادگان همگی گفتند: «لم نفعل ذلک لنبقی بعدک؟ لا أرانا الله ذلک ابدا» «برای چه این کار را بکنیم تا پس از تو زنده بمانیم؟ هرگز خداوند آن روز را برای ما پیش نیاورد».و نخستین کسی که این حرف را گفت، «عباس بن علی» علیه السلام و دیگران نیز از او پیروی کردند. از طرف انصار هم «مسلم بن عوسجه» برخاست و عرض کرد: «أنحن نخلی عنک و بما نعتذر الی الله فی اداء حقک؟ اما و الله حتی اطعن فی صدورهم برمحی و اضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی...». «آیا ما دست از تو بر می داریم؟ آنگاه ما چه عذری درباره پرداختن حق تو به درگاه خداوند بیاوریم؟ بدان که به خدا دست از تو بر نداریم تا نیزه [صفحه ۱۴۴] به سینه دشمنانت بکوبم و تا شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی در دست نداشتم، با سنگ و کلوخ به جنگشان بروم تا جان ه جان آفرین تسلیم کنم».یکی دیگر از یاران آن حضرت به نام «سعد

بن عبدالله» گفت: «به خدا سوگند! دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره تو مراعات کردیم به خدا سوگند اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می کنند باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی داریم و پس از هر بار زنده شدن به یاریت می شتابیم در صورتی که می دانم این مرگ یکبار بیش نیست و پس از آن نعمت بی پایان خداست».غرض، همه یاران امام با سخنان شورانگیز و حماسی آمادگی خود را برای شهادت و جانبازی اعلام نمودند و زندگی بدون آن حضرت را برای خود ننگ و عار شمردند و لذا امام حسین علیه السلام از همگان سپاسگزاری کرد و این افتخار را به آنها داد و فرمود:«فانی لا أعلم اصحابا أوفی و لا خیرا من أصحابی و لا ـ أهل بیت أبر و لا ـ أوصل و لا ـ افضل من أهل بیتی فجزاکم الله عنی أفضل الجزاء» [۱۴۲] . [صفحه ۱۴۵] «من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خودم ندیده ام و اهل بیت و خاندانی با وفاتر و صدیقتر از اهل خود سراغ ندارم خداوند به همه شما جزای خیر دهد».یکی از اسرار موفقیت امام حسین علیه السلام در منظور مقدس خود، صبر و استقامتی است که در زنان و فرزندان او بود امام و یارانش فداکاری بزرگی کردند ولی اگر اهل بیتش پس از او از خود ضعف و کم صبری نشان می دادند از آن فداکاری بزرگ ثمره ای که لایق آن باشد، گرفته نمی شد. چه بسا دیده شده مردان بزرگی

که پس از آنها فرزنـدانشان نام و زحمات آنان را به بهای ناچیزی فروخته اند.و عظمت خاندان خود را از دست داده اند. اما از زنان و فرزندان امام و زنان یاورانش با این که به دست دژخیمان اموی اسـیر شدند و انواع مصـیبتها دیدند، یک کلمه سست یا رفتـار مخـالف بـا عظمت اخلاـقی نقـل نشـده است. این خود بزرگترین گواه بر ایمـان محکم و تقوی و صـدق نیت و فضـیلت اخلاقی خاندان سـید الشـهداء علیه السـلام است. سید الشهداء این پیش بینی را کرده بود و مکرر به زنان و خواهران و فرزندان خود و خویشاونـدان و یارانش توصـیه می کرد که مبادا کم صبری کننـد و از خود ضـعف و سـستی نشان دهند.رفتار اهل بیت امام حسـین علیه السلام در دوران اسارت در کوفه و شام که [صفحه ۱۴۶] فقط بر آئین تقوی و شـرافت بود، آنان را با آن که در لباس اسیری بودند در دیده مردم بزرگ کرد و حقانیت آنها را ثابت نمود و مردم را منقلب ساخت به طوری که «ابن سعد» و «ابن زیاد» و «یزیـد» هر سه از عاقبت عمل خود هراسان شدند.اهل بیت امام را از هر کوی می گذراندند، مردم می گفتند: ما تـا کنون چنین اسـیرانی ندیـده ایم! اینان پاک و باتقوی و اهل صـلاحند، چرا بایـد اسـیر باشـند. مردم کوفه از دیـدن اهل بیت حسین علیه السلام به گریه در آمدند. «زینب کبری علیهاالسلام» خطبه ای خواند که در آن مانند پدرش علی و برادرش حسین علیهم السلام داد شهادت روح و فصاحت بیان داد که موجب تعجب همگان گردید.مرحوم «مفید» می نویسد:«اهل بیت حسین علیه السلام را نزد «ابن زیاد» بردند «زینب کبری

علیهاالسلام» با جامه مندرس در گوشه ای نشست و کنیزانش گردش را گرفتند.«ابن زیاد» گفت: این زن کیست که کناره گرفت و در گوشه ای نشست و زنان همراه او که هستند؟ «زینب علیهاالسلام» پاسخش نداد دوباره سخن خویش را از سر گرفت، یکی از کنیزان گفت: این «زینب» دختر «فاطمه» دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.«ابن زیاد» ناپاک رو به او کرد و گفت: سپاس خدائی را که شما را [صفحه ۱۴۷] رسوا کرد و برادر و تبارت را کشت و در آنچه شما آورده بودید، دروغتان را آشکار ساخت؟! زینب کبری علیهاالسلام گفت:«الحمد لله که خدا ما را به واسطه وجود پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله کرامت داد و از هر گونه پلیدی پاک گردانیده، جز این نیست که شخص فاسق رسوا شود و انسان بدکاره دروغ بگوید و او ما نیستیم».«ابن زیاد» گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ «زینب کبری علیهاالسلام» گفت: «جز خوبی چیزی ندیدم برادر من و یارانش به سعادت شهادت نائل گردیدند و آنان به خوابگاههای خود رفتند و به زودی خداوند تو را با ایشان در یکجا گرد آورد و در پیشگاه او با تو محاجه و داوری خواهد کرد».«ابن زیاد» از این سخنان به خشم آمده و برافروخت گویا قصد آزار آن حضرت را داشت. «عمروبن حریث» گفت: ای امیر این زن است و بر گفته ی زنان مؤاخذه نباید کرد.«ابن زیاد» خطاب به حضرت زینب گفت: خداوند دل مرا از سرکشان و نافرمانان خاندان تو شفا بخشید.پس «زینب» دلش بشکست و گریست آنگاه فرمود: به جان خودم بزرگ ما را کشتی و خاندان مرا

هلاک کردی و شاخه های خانواده ی مرا بریدی و ریشه ی ما را از بن کندی، اگر این کار دل تو را شفا می بخشد، [صفحه ۱۴۸] پس شفا یافتی».«ابن زیاد» گفت: «هذه سجاعه و لعمری لقد کان ابوها سجاعا شاعرا فقالت ما للمرأه و السجاعه..» «به جان خودم این زن مانند پدرش سخن به سجع و قافیه گوید».زینب کبری علیهاالسلام فرمود: «زن را با سجع و قافیه گفتن چه کار؟ همانا مرا با سجع سخن گفتن کاری نیست. ولی از سینه ام تراوش کرد آنچه را که گفتم». [۱۴۳] .در کوفه غیر از زینب کبری علیهاالسلام یکی از دختران سیدالشهداء علیه السلام نیز خطابه ی بلیغی ایراد کرد.بانوی بزرگ اسلام زینب کبری علیهاالسلام همینکه رفتار یزید را بدید که با سر مقدس امام، چه کرد و گفتارش را شنید که پیامبری و نزول وحی آسمانی را منکر شد، از جای برخاست و بانگ بر یزید زد و گفت:خدای بزرگ راست فرمود آنجا که می فرماید:«ثم کان عاقبه الذین أساؤا السؤای أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون». «سرانجام گنهکاران تکذیب آیات الهی و مسخره کردن آنهاست».یزید اکنون که عرصه ی زمین و پهنای آسمان را بر ما تنگ گرفته ای شهر به شهر و کوچه به کوچه به اسیری می گردانی، به گمانت برای تو [صفحه ۱۴۹] نزد خدا، افتخار است و کرامت برای ما خواری و ذلت است و آن را نشانه ی مقامی نزد خدا برای خود می دانی؟! که چنین بر خود می بالی؟ و یاوه سرائی می کنی؟!اینک به تو هشدار می دهم که سخن خدای عزوجل را فراموش مکن که فرموده:«و لا یحسبن الذین کفروا أنما نملی لهم خیر لأنفسهم انما نملی لهم

لیزدادوا اثما و لهم عذاب ألیم».پس از آن سخن خود ادامه داد تا آن که گفت:«تو نخواهی توانست نام ما را از میان ببری و وحی ما را بمیرانی و به اندازه ی ما در جهان جاوید بمانی. فقط ننگ این کار به دامن تو خواهد ماند سرانجام ای یزید رأیت سست و روزگارت معدود و جمعیت پریشان است».در پایان سخنش گفت:«الحمد لله که خدا در دنیا به ما سعادت و در آخرت شهادت داد. از خدا می خواهیم پاداش نیک گذشتگان ما را کامل گرداند و مزید ثواب بدان عطا فرماید. خدا دوست و مهربان است خدا ما را کافی است و او بهترین تکیه گاه است».خطبه طولانی است و مقام گنجایش ذکر آن را ندارد زینب در [صفحه ۱۵۰] این خطابه بزرگترین شاهکار ادبی و حماسی و سیاسی و اجتماعی را بیافرید. شاهکاری که نظیر آن دیده نشده و حافظه ی جهان مانندش را به خاطر ندارد.مجلس یزید، مجلس جشن پیروزی بود که زینب کبری آن را دادگاه محاکمه ی یزید قرار داد و یزید و یزیدیان را به محاکمه کشید و کفر و طغیان آنها را آشکار ساخت. یزید نتوانست از خود دفاع کند به دشنامی در برابر سخنان منطقی زینب علیهاالسلام بسنده کرد.

معیار ارزیابی

از مطالبی که به اختصار بیان شد، یک نتیجه ی بسیار مهم به دست می آید و آن این که در داستان کربلا این اصل معیاری ست برای ارزیابی صحت و سقم مقتل ها و خبرهائی که در مورد نهضت اباعبدالله نقل شده است، طبق این اصل، هر گونه تاریخ، یا مقتل یا گزارش یا مضمون شعری که حاکی از ذلت پذیری و خواهش امام

حسین علیه السلام و یارانش و خاندانش در مقابل دشمن باشد، دروغ و تحریف غیر قابل قبول است.از آستان همت ما ذلت است دور واندر کنام غیرت ما نیستش ورود [صفحه ۱۵۱] بر ما گمان بردگی زور برده اند ای مرگ، همتی که نخواهیم این قیوداکنون که دید هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سودباید بدانیم که حماسه ی خونین کربلا در تاریخ، بی گمان پرشکوه ترین و تأثیر گذارترین حادثه ای است که در استوار سازی مبانی دین و دفاع از حق و حریت به وجود آمده است چهره ی خونین و منور سالار شهیدان اباعبدالله الحسین بر بلندای تاریخ همچنان شکوهمند و ارجمند می درخشد و راهیان حق و دیده وران عدالت و آزادی را به مقصد اعلی و مقصود والا رهنمون می شود.حادثه ی عاشورا درس غیرت و حمیت و تحمل و بردباری به مردم داد و درس تحمل شداید و سختیها را به مردم آموخت اینها برای ملت مسلمان درسهای بسیاری بزرگ بود حسین بن علی علیه السلام دین اسلام را زنده کرد و بر کالبد نیمه جان آن روح تازه دمید خونها را به جوش آورد غیرتها را تحریک کرد عشق ایده آل به مردم داد، ترس مردم را ریخت و همان مردمی که تا آن روز می ترسیدند، تبدیل به یک عده مردم شجاع و دلاور شدند از آن به بعد هر کسی که می خواست در [صفحه ۱۵۲] مقابل ظلم قیام کند شعارش «یا لثارات الحسین» [۱۴۴] بود. آری فاجعه ی کربلا ـ وجدان دینی جامعه را بیدار کرد و تحول تازه ای به وجود آورد و همین کافی بود که مردان آزاده را به دفاع از

حریم شخصیت و شرافت خود وادارد و روح مبارزه را که در جامعه ی اسلامی به خاموشی گرائیده بود، شعله ور سازد و به دلهای مرده و پیکرهای افسرده حیاتی تازه دمید و آنها را به جنبش در آورد.نهضت حسینی، انقلابی نه تنها در جهان اسلام، بلکه در جهان بشریت پدید آورد این نهضت احیاگرانه معنوی و انقلابی و شهادت طلبانه و آرمان خواهانه و در جهت رضای پروردگار و اهداف عالی اسلامی است. نهضت حسینی هم نهضتی در نفوس بشری است و هم نهضتی در اندیشه و آمال بشری. این نهضت بر تارک تاریخ و بر اوج همه ی نهضتها و حرکتهای سازنده می درخشد و حرکت آفرین همه ی امتها و ملتها در راه احیای ارزشهای انسانی و آرمان ملکوتی آدمی است و از این نهضت مقدس همواره باید درسها آموخت.مرحوم «سید هبهالدین شهرستانی» می گوید:«تاریخ بشری، جز نهضتهای جماعتهای بشری و حرکتهای مردم در جهت نیل به مقاصد و غایات، چیز دیگری نیست. چنان که هنگامی [صفحه ۱۵۳] نبرد بین «ابراهیم خلیل» و «نمرود» و زمانی «محمد صلی الله علیه و آله» و «ابوسفیان» و روزی «علی علیه السلام» و «معاویه» بوده است. همیشه پیشوایان هدایت در برابر، ائمه جور بوده اند و از بین تمام نهضتها، نهضت حسینی را در نفوس مردم شگفتی بیشتری است آن هم نه تنها از فضائلی که در نهضت او به ظهور پیوسته و رذائلی که از دشمنان او ناشی شده است، بلکه حسین علیه السلام در انکار جور و مخالفت با یزید خود ممثل و شاخص احساسها و عواطف و آرای همه ی مسلمانان قرار گرفته است». [۱۴۵] .نهضت حسینی از این رو، نمونه ی

اعلای نهضتها است که حسین علیه السلام رمز موفقیت و مثال فضیلت است به قول شهرستانی:«نهضت حسینی مظهر اتم حق و رفتار خصم و دشمنان او مظهر اتم زور و باطل است». [۱۴۶] .حقیقت ماجرای نهضت حسینی که قیامی بی نظیر در جهان، چه در مصداق و چه در مضمون است، تنها رفع یک نظام فاسد و پی افکندن نظام جدید نیست، بلکه افکندن شوری در وجدانهای حساس و پرشور در همه ی تاریخ و همه ی زمانهاست. نهضت حسینی علاوه بر این که نهضتی دینی و احیاگر اسلام ناب محمدی است، ولی روح [صفحه ۱۵۴] حق طلبی و فضیلت دوستی را در نهاد انسانها زنده کرد و مبدأ تمام حرکتهای اجتماعی و سیاسی مترقی در ملل اسلامی و سایر ملتها گردید. بی جهت نیست که «مهاتما گاندی» درباره ی نهضت حسینی علیه السلام می گوید:«ما راه حسین علیه السلام را رفتیم».«من برای مردم هند چیز تازه ای نیاوردم. فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره ی تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی علیه السلام پیمود». [۱۴۷] .«اقبال لاهوری» هم بر پایه ی همین حماسه و شور حسینی در شبه قاره ی هند و مبارزات مردمی این خطه ی وسیع از جهان، در دفع استعمار خارجی می گوید:بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه ها کارید و رفت رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله ها اندوختیم تار ما از زخمه اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوزتا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد [۱۴۸] . [صفحه ۱۵۵] غرض، حسین

علیه السلام در همه ی عصرها و در برابر همه ی نسلها در همه ی جنگها و در همه ی جهادها در همه ی صحنه های زمین و زمان حضور دارد در کربلا شهید شده است تا در همه ی نسلها و عصرها حاضر شود. و برای ابلاغ پیام عاشورا، و شهیدان کربلا بهترین زبان، زبان حماسی است پس کسانی که می خواهند درباره ی حادثه ی کربلا کتاب یا مقاله بنویسند یا درباره ی آن شعر بسرایند و زبانحال بگویند و یا سخنرانی بکنند، باید از این نکته غفلت نکنند که زبان اصلی فرهنگ عاشورا زبان حماسه است تنها با این زبان می توان شور و حرکتی را که در این حادثه است، منعکس ساخت و راحت و بدون تکلف پیام عاشورا را ابلاغ نمود و کسانی که می خواهند پیام امام را به نسلهای بعدی برسانند، باید از زبان حماسه استفاده کنند زیرا جوهره ی این حادثه ی «حماسه» است.شعرای زمان ائمه را می بینیم که اشعار خود را با شور عاشورائی و حماسی کربلائی از سر غیرت و عزت سروده و تحرک آفرین و عزت بخش شده اند. شاعرانی که حماسه با جوهر جانشان آغشته شده و بیدارگرانی که از خروش شعرشان خواب ستمگران همیشه آشفته است.شاعرانی که ناشران همیشه جاوید عاشورایند، «کمیت» و «فرزدق» نمونه ای از این نوع شاعرانند. [صفحه ۱۵۶] فی المثل این یک بیت شعر جقدر مناسب زبانحال امام است:ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی، یا سیوف خذینی گر جز به کشتنم نشود دین حق بلند ای تیغها بیایید بر قلب من فرودگوینده ی این شعر شاعر کربلا مرحوم «شیخ محسن ابوالحب کبیر» است و این شعر یکی از ابیات قصیده ی پر حماسه و شورانگیز است. امام

بـا ریختن خون خود این اشـعار را اثبـات کرد و دین پیامبر را پاسـداری نمود.مرحوم «سـید جعفر حلی» در مرثیه ی جـدش می گوید:قد أصبح الدین منه یشتکی سـقما و ما الی احد غیر الحسـین شـکافلم یر السـبط للدین الحنیف شـفا الا اذا دمه فی نصره سفکاو ما سـمعنا علیلا لا علاج له الا بنفس مداویه ادا هلکابقتله فاح للاسـلام طیب هدی فکلما ذکرته المسـلمون ذکا [صـفحه ۱۵۷] وصـان سترالهـدی عن کـل خـائنه ستر الفواطم یوم الطف اذ هتکانفسـی الفـداء لفـاد شـرع والـده بنفسه و باهلیه و ما ملکا [۱۴۹] .از شـعرای فارسـی زبان هم هر کسـی در سـرودن شـعر از شیوه ی حماسه استفاده کرده و به سبب قوت زبان حماسه در معرفی عاشورا سـرفراز بیرون آمده است:لب تشـنه جان سپرد کنار دو نهر آب نقش ستمگران همه نقش بر آب کردتن زیر بار ذلت و زور خسان نـداد تا حشـر بهر حق طلبان فتـح باب کردگر عترتش خرابه نشـین شد به شـهر شام با این عمل بنای سـتم را خراب کردمرغ دلش ز سـوز عطش گر کبـاب شــد قلب جهانیـان ز غـم خـود کبـاب کرد [صــفحه ۱۵۸] شـاعر دیگری می گویـد:قـامتت را چو قضـا بهر شـهادت آراست بـا قضا گفت مشـیت که قیامت برخاست راستی شور قیامت ز قیامت خبر اسـت بنگرد زاهـد کج بین اگر از دیده ی راست خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا ماسوا در چه مقیمند؟ و مقام تو کجاسـت دشـمنت کشت ولی نور تو خـاموش نگشت آری آن جلوه که فـانی نشود، نور خـداست پرچم سـلطنت افتـاد کیـان را ز کیـان سلطنت سلطنت تست که پاینده لواست زنده را زنده نخوانند که مرگ

از پی اوست بلکه زنده است شـهیدی که حیاتش ز قفاست دولت آن یافت که دریای تو سر داد ولی پادشاهست فقیری که در این کوچه گداست [صفحه ۱۵۹] تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست [۱۵۰] .«عمان سامانی» که اغلب به ابعاد حماسی و اجتماعی واقعه توجهی نـدارد، ولی در «گنجینه الأسرار» در چنـد مورد علاوه بر عرفان به جنبـه ی حماسی نیز تـوجه کرده و چهره ی زیبـائی از قهرمانـان کربلاـ نشـان داده است و آن معرفی لحظه ای است که سالاـر شهیـدان عزم میـدان نموده با ذوالجناح و ذوالفقار گفتگو می کند:پا نهاد از روی همت در رکاب کرد با اسب از سـر شـفقت، خطاب کای سبک پر ذوالجناح تیزتک گرد نعلت، سرمه ی چشم ملک ای سماوی جلوه ی قدسی حرام ای ز مبدأ تا معادت نیم گـام ای به صورت کرده طی آب و گـل وی به معنی پویه ات در جـان و دل [صـفحه ۱۶۰] ای به رفتـار از تفکر تیزتر وز براق عقل، چابک خیزتررو به کوی دوست، منهاج منست دیـده وا کن، وقت معراج منست بد به شب معراج آن گیتی فروز ای عجب معراج من باشد به روزتو براق آسمان پیمای من روز عاشورا شب اسرای من پس حقوقا کز منت بر ذمت است ای سمت نازم زمان همت است پس به چالاکی پشت زین نشـست این بگفت و برد سوی تیغ دست ای مشـعشع ذوالفقار دل شـکافمدتی شد تا که ماندی در غلافآنقدر در جای خود کردی درنگ تا گرفت آیینه اسـلام، زنگ من ترا صـیقل دهم از آگهی تا تو آن آیینه را صیقل دهی [صفحه ۱۶۱] در

مزاج کفر شـد، خون بیشـتر سـر برآور ای خـدا را نیشـتر [۱۵۱] .و در معرفی «زینب کـبری علیهـا السـلام» در ضـمن ابیـاتی می گویـد:زن مگو مرد آفرین روزگـار زن مگو بنت الجلاـل اخت الوقارزن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو، دست خـدا در آستین [۱۵۲] .خلاصه اگر اشـعاری را که درباره حادثه عاشورا سروده شده از نظر بگذرانید، به وضوح خواهید یافت که موفق ترین آنها اثری است که به عناصـر تشـکیل دهنده شخصـیت امام حسین علیه السلام یعنی عرفان، حماسه و عاطفی بودن عنایت کامل داشـته است و آثار دیگر هر کـدام به گونه ای شخصـیت امام و حماسه سازان نهضت عاشورا را تحریف کرده انـد. پس امام شناسـی و توجه کامل به ابعاد شخصـیت امام حسـین علیه السـلام قهرمان کربلا، جامع ترین و پربارترین شـیوه ای است که باید در تحریف شناسی عاشورا به کار گرفته شود.بنابراین مهمترین روش در تحلیل واقعه عاشورا این است که باید توجه داشته باشـیم که قهرمان حادثه امام حسـین علیه السـلام معصوم و مؤید من عند الله است، حلقه واسـطه بین خدا و خلق و واسطه فیض می باشد و [صفحه ۱۶۲] هر چه به او نسـبت داده شود، باید با شئون امام معصوم وفق بدهد و باید در تحلیل و تحریف شناسی عـاشورا از آن به عنوان «میزان» و «معیـار» اسـتفاده کرد و تحریفهـائی که تـاکنون از این حـادثه به عمـل آمـده، نوعـا در اثر بی توجهی به این موضوع بوده است. [صفحه ۱۶۳]

گریه برای چیست

اشاره

گریه ترجمان دل می گوینـد اگر امام حسـین علیه السـلام روز عاشورا پیروز شـد، چرا آن روز را جشن نمی گیریم؟ چرا گریه می کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ

برای چیست؟ گریه، زبـان صادق و طبیعی شوق و انـدوه و درد و عشق یک انسان است. گریسـتن تجلی طبیعی یک احساس و حـالتی جبری و فطری از یک رنـج، یک شوق یا انـدوه می باشـد. یکی از دانشـمندان غرب می گویـد: «انسانی که هرگز نمی گرید و گریسـتن را نمی داند، احساس انسانی را فاقد است».مگر نه اشک زیباترین شـعر و بی تاب ترین محبت و پرگدازترین ایمـان و تـب دارترین احسـاس و خـالص ترین «گفتن» و لطیـف ترین «دوست داشـتن» است که همه در کـوره یـک دل به هم آمیخته و ذوب [صـفحه ۱۶۴] شـده و قطره ای گرم شـده انـد به نـام اشـک؟ مگر نه، قلب، قالب اشک است و اشک در قلب شکـل می گیرد و لـذا اشـک شبیه قلب است:ای بسـا قلبهـای سوزانی که زبان راز آن نگویـد بازلیک آن دیـدگان نورانی راز دلـداده می کنـد ابرازگریه ترجمه دل است. مثلا کسـی که عزادار است و مرگ عزیزی قلبش را می سوزانـد، بایـد گریه کند. وقـتی که دلش یـاد از او می کنـد و زبـانش سـخن از او می گویـد، چشـمش نیز بـا او همـدردی می کنـد، مگر چشم از زبـان صادقانه تر سـخن نمی گویـد؟!از من مپرس کاتش دل در چه غایت است از آب دیده پرس که او ترجمان ماست اشک چشـم نشـانه رقت قلب است. کسـی که از صـحنه دلخراش منقلب نمی شود، تا اشک تأثر بریزد و نیز از حقیقت و جلوه زیبائی لـذت نمی برد، تـا اشـک شـوق جـاری گردانــد، از قلـب سـلیم و روح متعـادل برخـوردار نیست.امیرمؤمنـان علی علیـه السـلام می فرمایـد:«خداونـد متعـال، افرادی را که به هنگـام استماع قرآن تحت تـأثیر قرار نمی گیرنـد و از شـنیدن آیات مربوط به قیامت تعجب نمی کنند، و خنده می نمایند، مورد

سرزنش قرار می دهد و می فرماید: (تضحکون و [صفحه ۱۶۵] لا ـ تبکون)».و نیز فرموده: «بکاء العیون و خشیه القلوب من رحمه الله تعالی» [۱۵۳] .چنانکه «جمود عین» و محروم بودن از اشک و گریه از خوف خدا، نشانه قساوت قلب و شقاوت معرفی شده است.رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«من علامات الشقاء: جمود العین، قسوه القلب...» [۱۵۴] .در مقابل آن دسته از مومنانی که بصیرتی روشن، قلبی رؤوف و احساسی پاک و شفاف دارند، در زبان قرآن کریم با جمله (یبکون و یزیدهم خشوعا) و (سجدا و بکیا) مورد ستایش قرار گرفته اند. قهرا این نوع افراد در برابر عظمت مردان خدا اشک شوق و به خاطر مظلومت آنان هم، اشک غم و اندوه از چشم خود جاری می کنند.

نام حسین با گریه همراه است

آن گونه که از متون اسلامی استفاده می شود، نام حسین علیه السلام با گریه و ناله آمیخته است و قبل از شهادتش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان [صفحه ۱۶۶] علی علیه السلام و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام بر او گریسته اند. طبق روایات فراوانی، چون حضرت حسین علیه السلام تولد یافت، جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و خبر شهادت آن نوزاد را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر و مادرش داد و آنان از همان ایام برای حسین علیه السلام گریستند. طبق روایتی که از عایشه نقل شده است، حسین علیه السلام کودک خرد سال بود که وارد خدمت پیامبر گردید، همان موقع جبرئیل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد: زمانی نمی گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در

سرزمین «طف» از خاک عراق به قتل می رسانند «فبکی رسول الله صلی الله علیه و آله» اما جبرئیل افزود: «لا تبک، فسوف ینتقم الله، منهم، بقائمکم أهل البیت» [۱۵۵] . «گریه نکن، در آینده خداوند به وسیله قائم اهل بیت از آنها انتقام می گیرد».«ابن عباس» می گوید: به هنگام رفتن به «صفین» من همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام بودم چون در کنار شط فرات به «نینوا» وارد شد، امام علیه السلام با صدای بلند گریست و فرمود: ای پسر عباس این محل را می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم ای امیرمؤمنان. فرمود: اگر اینجا را مثل من می شناختی، هرگز از اینجا رد نمی شدی مگر این که مثل من گریه سر می دادی. ابن عباس گفت: «فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته و سألت الدموع علی صدره و بکینا معا»: «آن حضرت گریه مفصلی کرد به طوری که اشک از روی محاسن او جاری شد، ما هم همصدا با علی علیه السلام گریه سر [صفحه ۱۶۷] دادیم». بعد امام ادامه داد: وای، وای من با آل ابوسفیان چه کرده ام، سپس افزود: در این سرزمین (که کرب و بلا نامیده می شود) هفده نفر از فرزندان من و فاطمه به شهادت می رسند و مدفون می گردند [۱۵۶] .طبق روایت امام صادق علیه السلام روزی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و آن حضرت را گریان دید، از علت گریه اش پرسید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من خبر داد که حسین علیه السلام را گروهی از امت من به قتل می رسانند! فاطمه علیهاالسلام نیز از شنیدن این خبر به شدت گریست ولی وقتی از مقام بلند

فرزندش به خاطر شهادت آگاه گردید، آرامش و تسکین یافت [۱۵۷] .داستان گریه و عزاداری پس از شهادت آن حضرت از سوی امامان علیهاالسلام داستان مفصلی است که به ذکر چند مورد اکتفاء می کنیم:امام سجاد علیه السلام که خود در کربلا شاهد مصائب دلخراش امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش بود، پس از واقعه عاشورا تا زمانی که در قید حیات بود، این واقعه سوزناک را فراموش نکرد و همیشه گریه و سوگواری می نمود. او هر وقت می خواست آب بنوشد تا چشمش به آب می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد وقتی علت این کار را می پرسیدند، می فرمود: چگونه گریه نکنم در حالی که یزیدیان آب را [صفحه ۱۶۸] برای وحوش و درندگان بیابان آزاد گذاشتند، ولی آن را به روی پدرم بستند و او را با لب تشنه کشتند. می فرماید: هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه علیها السلام را به یاد می آورم، گریه گلویم را می گیرد. وقتی هم افرادی وی را دلداری می دادند، می فرمود: «کیف لا أبکی؟ و قد منع أبی من الماء الذی کان مطلقا للسباع و الوحوش» [۱۵۸] .امام سجاد علیه السلام در عزای پدر مظلوم خویش به حدی گریست که او را یکی از بکائیون پنج گانه تاریخ لقب دادند [۱۵۹] . وقتی راز آن همه گریه را از آن حضرت می پرسیدند، مصائب جانگداز کربلا را بازگو می کرد و می فرمود: مرا ملامت نکنید، یعقوب، پس از آن که یک فرزند خود را از دست داد، آنقدر گریست تا از غصه چشمهایش سفید شد در حالی که یقین به مرگ فرزندش نداشت.از فراق روی یک یوسف اگر یعقوب سوخت هجر هفتاد و دو

یوسف کرده خونین دل مرادر حالی که من چشم خود دیدم در یک نیمروز چهارده نفر از اهل بیت مرا سر بریدند انتظار دارید، داغ آنها از دلم بیرون برود؟! [۱۶۰] .او نه تنها در ماتم پدر بزرگوارش اشک می ریخت، بلکه مؤمنان را [صفحه ۱۶۹] نیز ترغیب به گسترش در عزای آن مظلوم می کرد: «ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین حتی تسیل علی خده بواه الله بها فی الجنه غرفا یسکنها احقابا» [۱۶۱] .«هر مومنی که بر شهادت حسین علیه السلام آن قدر بگرید که اشک بر گونه اش جاری شود، خداوند برای او غرفه هائی در بهشت آماده می سازد که تا ابد در آن اقامت خواهد کرد».امام باقر علیه السلام برای امام حسین علیه السلام اشک می ریخت و به هر کس هم در خانه او بود، دستور داد گریه کند. و در منزل آن حضرت مجلس عزا و سوگواری برای امام حسین علیه السلام تشکیل می گردید و حاضران مصیبت آن حضرت را به هم تسلیت می گفتند [۱۶۲] .«عبد الله بن سنان» می گوید: در روز عاشورا به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم آن حضرت را رنگ پریده و بسیار غمگین و گریان یافتم، علت آن را از امام پرسیدم، فرمود: امروز عاشورا و در چنین روزی جد ما امام حسین علیه السلام شهید شده است [۱۶۳] .امام صادق علیه السلام به «ابو هارون مکفوف» دستور داد مرثیه بخواند آنگاه که وی مرثیه خود را آغاز نمود، متوجه شد امام علیه السلام سخت گریه [صفحه ۱۷۰] می کند و زنانی که پشت پرده بودند. همینکه صدای گریه امام صادق علیه السلام را شنیدند، آنها نیز صدای خود را به گریه و شیون بلند کردند،

بعد امام فرمود: «من أنشد فی الحسین شعرا فبکی و ابکی عشرا کتب له الجنه» [۱۶۴] . «هر کس در مصیبت حسین علیه السلام شعر بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او نوشته می شود».امام رضا علیه السلام می فرماید: روش پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام این بود که هرگاه ماه محرم می رسید، پیوسته غمگین بود تا دهه عاشورا سپری شود روز عاشورا روز گریه و ماتم او بود و می فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلام» [۱۶۵] .امام رضا علیه السلام فرمود: محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ماه جنگ و خونریزی را حرام می دانستند ولی دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند، حرمت ما را شکستند، زنان و فرزندان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه های ما آتش زدند، اموال ما را غارت نمودند و حرمت رسول خدا را در حق ما رعایت نکردند.«ان یوم الحسین اقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزیزنا بأرض کربلا... علی مثل الحسین علیه السلام فلیبک الباکون، فان البکاء علیه [صفحه ۱۷۱] یحط الذنوب العظام» [۱۶۶] .«کشته شدن امام حسین علیه السلام اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را مجروح و در کربلا عزیز ما را ذلیل کرد... گریه کنندگان باید بر حسین علیه السلام گریه کنند. گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد».امام رضا علیه السلام به «ریان بن شبیب» فرمود: «ان کنت باکیا لشیء، فابک للحسین بن علی فانه ذبح کما یذبح الکبش و قتل معه من أهل بیته ثمانیه عشر رجلا ـ ما لهم فی الأرض شبیهون...».«اگر بخواهی به چیزی گریه کنی، بر حسین بن علی علیه السلام گریه کن زیرا

سر آن حضرت را مثل سر گوسفند بریدند و او هیجده مرد از اهل بیتش کشته شدند که در دنیا بی نظیر بودند».سپس به «ابن شبیب» فرمود: «اگر دوست داری در درجه های بلند بهشت با ما باشی، غمگین باش از برای غمگینی ما و شاد باش از برای شادمانی ما» [۱۶۷] .حتی به موجب بعضی از روایات، امام زمان (عج) نیز مدام بر سید الشهداء اشک می ریزد. و می گوید:«ای جد بزرگوار! روزگار مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم و با دشمنانت پیکار کنم در عوض: «فلاندبنک صباحا و [صفحه ۱۷۲] مساء و لأبکین لک بدل الدموع دما، حسره علیک...» [۱۶۸] . «هر صبح و شام بر مصائب تو گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، به جای آن خون می گریم». حتی به موجب روایات فراوانی که نقل شده است، همه کس و همه چیز خورشید، و آسمان و زمین و فرشتگان روز عاشورا بر آن حضرت گریه می کنند [۱۶۹] .شاعر پرشور «فؤاد کرمانی» با استفاده از این روایات چنین سروده است:تا ندا کرد ولای تو، در اقلیم الست بهر لبیک فدایت، دو جهان پر زد است کشته شد عالم دهری، چو تو در عالم دهر دهر تا روز قیامت، شب اندوه و عزاست در غمت اعین و اشیاء، همه از منطق کون هر یکی مویه کنان، بر دگری نوحه گر است رفت بر عرشه نی، تا سرت ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم، بهر عزای تو بپاست [صفحه ۱۷۳] منکسف گشت، چو خورشید حقیقت به جمال گر بگیرند زغم، دیده ذرات رواست [۱۷۰] .موضوع قابل توجه این است که «عبدالله بن فضیل

هاشـمی» از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: چرا روز عاشورا این چنین روز مصیبت و غم و اندوه و عزاداری گردید؟ اما روز وفات پیامبر اکرم و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام مجتبی علیهم السـلام که با زهر مسموم شد، این چنین نشد؟ امام صادق علیه السـلام فرمود: «ان یوم الحسـین أعظم مصیبه من جمیع سایر الأیام... فکان ذهابه کذهاب جمیعهم...» [۱۷۱] .روز حسین – عاشورا – از لحاظ مصـیبت از تمام روزها عظیم تر است... زیرا حسین علیه السلام تنها باقی مانده اصحاب پنج گانه کساء است که رفتن او، مثل رفتن همه آنهاست».روز عاشورا مصائبی بر خاندان رسالت وارد شد که در خاطره هچ آفریده ای خطور نکند و قلم را تاب نوشـتن نباشـد، چه جالب گفته است:فاجعه ان اردت اکتبها مجمله ذکره لمـدکر«مصـیبتی بزرگ که اگر بخواهیم آن را به نحو اقتصـار برای یـاد آوری یاد کننـده ای [صـفحه ۱۷۴] بنویسـیم:جرت دموعی فحـال حائلهـا ما بین لحظ الجفون و الزبر«به یقین اشک روانم بین چشم من و اوراق کتب حایل آیـد»و قال قلبی بقیا علی فلا و الله ما قـد طبعت من حجر«دلم گفت به من رحمی کن، به خدا سوگند من از سـنگ آفریده نشده ام».بکت لها الأرض و السماء دما بینهما فی مدامع حمر [۱۷۲] .«بر آن فاجعه زمین و آسـمان و آنچه ما بین آن دو است، اشک و خون گریست».غرض، روز عاشورا روز مصـیبت و اندوه و گریه برای خاندان رسالت و شـیعیان آنهاست. تنها بنی امیه دشـمنان اهل بیت بودند که آن روز را روز مبارک و سرور و خوشحالی می دانستند چنانکه در زیارت عاشورا می خوانیم: «اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو

امیه» «خدایا این روز، روزی است که آل زیاد و آل مروان به خاطر این که حسین را کشتند، به آن مسرور شدند».خلاصه در باب عزا و ماتم سید الشهداء فرزند دلبند حضرت زهرا و علی مرتضی علیهم السلام روایات فراوانی از ناحیه رسول خدا و ائمه [صفحه ۱۷۵] معصومین علیهم السلام وارد شده که روز عاشورا، روز مصیبت و حزن اهل بیت و شیعیان ایشان می باشد به اعتبار همین روایات باید روز عاشورا غمگین و حزین بود. در روایتی می فرماید:«هر که یاد کند مصیبت ما را و بگرید و بگریاند مردم را، در روز قیامت در درجه های ما خواهد بود و هر که مصیبت ما را یاد کند و گریه کند، چشم او در روزی که چشمها همه بگرینند، نگرید و هر که در مجلسی بنشیند و دین ما را احیاء نماید، دل او نمیرد در روزی که دلها همه بمیرند» [۱۷۳] .بنابراین اگر کسی روز عاشورا را روز جشن و سرور بداند، یقینا او مانند بنی امیه دشمن اهل بیت است. پس این که سران صوفیه روز عاشورا را روز شادی و سرور و جشن می دانند، بدون شک دشمن اهل بیت هستند و لو این که ادعای دوستی بکنند. چنانکه «شیخ عبد القادر گیلانی» روز جانگداز عاشورا را روز فرح و شادی قلمداد کرده گفته است: «روز عاشورا هرگز روز مصیبت نمی باشد، روز جشن و شادی است و بر مردم لازم و واجب است که در این روز برای اهل و عیال خود هدایای تهیه کنند و آنها را به گردش و تفریح ببرند و آنها را با خوشگذرانی سرگرم سازند» [۱۷۴]

. [صفحه ۱۷۶] پس این مسلم است که گریه بر امام حسین علیه السلام عنوان شرعی دارد و از عبارات بزرگ شمرده می شود و در حقیقت دیده گریان و دل اندوهگین بر مصائب اهل بیت، شعار شیعه است. به قول یکی از شعرای عرب:لك عندی ما عشت یا ابن رسول الله حرن یفی بحق ودادی ناظر بد موع غیر بخیل وحشی بالسلو غیر جواد«ای پسر پیامبر خدا در پیش من از برای تو تا زنده ام اندوهی است حق مودت را به جای می آورد. دیده ام از ریزش اشك دریغ نمی ورزد و درونم از رنج و غم تسلی نماید».

انواع گریه ها

گریه انواعی دارد که همه انواع آن درشأن امام حسین علیه السلام نیست، حال باید ببینم چه نوع گریه شایسته امام است:۱- گریه از روی خواری و درماندگی گریه افراد ضعف و ناتوانی است که از رسیدن به اهداف خود و امانده اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی بینند، می نشینند و عاجزانه گریه سر می دهند. هرگز برای امام حسین علیه السلام چنین گریه ای نباید کرد و آن حضرت از این نوع گریه بیزار و متنفر است. [صفحه ۱۷۷] ۲- گریه عجز و زبونی: گریه افرادی است که از روی عجز و زبونی در اثر ناکامی و احیانا ستم شخصی یا جریان نامناسبی به ورشکستگی افتاده و برای خود احساس خطر می کنند راه چاره را در گریه می جویند. به قول صائب تبریزی:گریه شمع، از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیک است در فکر شب تار خود است مسلما این نوع گریه هم مناسب شأن امام نیست.۳- گریه بر اموات: کسی عزیز خود را از دست می دهد و بر فقدان او

گریه می کند یا به این جهت گریه می کند که آن فقید در زندگی او مؤثر بوده و به آینده خود نگران است و در این صورت به حال خود گریه می کند و یا این که به نیکیهای او اشک می ریزد. این نوع گریه هم در شأن امام نیست.۴- از روی رحم و رأفت یا گریه های عاطفی: قلب انسان هنگامی که در برابر حادثه دلخراشی همانند اشک یتیمی، یا بیمار دردمندی ا شخص فقیر و تهیدستی و... قرار می گیرد، متأثر می شود چه بسا اشک می ریزد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که فرزند خردسال خود ابراهیم را از دست داد و در قبرستان بقیع به خاک سپرد، برای آن کودک آن قدر گریه کرد که اشک بر محاسنش جاری گردید به آن حضرت گفته [صفحه ۱۷۸] شد: ای رسول خدا تو دیگران را از گریه منع می کردی حال خود این چنین بی تابی می کنی؟! آن حضرت فرمود: «لیس هذا بکاء غضب انما هذا رحمه و من لا یرحم لا یرحم» [۱۷۵] «این گریه از روی خشم و نارضایتی نیست، بلکه گریه رحمت و رأفت است و هر کس رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی گیرد».واقعه خونین کربلا، دل را می سوزاند و قلب و عاطفه هر انسانی را به جوش و خروش می اندازد از این نظر حادثه یک جنایت و یک مصیبت است و شاید در دنیا مشابه به چنین جنایتی پیدا بشود و گریه کنندگانی هم داشته باشد. گریه از روی رحم و رأفت یک امر طبیعی است. هر انسانی به هنگامی مشاهده یک منظره دلخراش متأثر می شود و اشک می ریزد چنانکه دشمنان امام حسین

علیه السلام روز عاشورا بر حال آن حضرت می گریستند. انجا که اهل کوفه از دیدن وضع دلخراشی اسراء بنا کردند گریه و زاری کردن. امام سجاد علیه السلام فرمود: «اتنوحون و تبکون من اجلنا؟! فمن ذا الذی قتلنا؟» «آیا برای ما می گریید و بر ما نوحه می کنید؟ پس کشنده ما کیست و چه کسی ما را کشت؟!» [۱۷۶] .پس گریه از روی رحم و رأفت نیز چندان مناسب نیست. امام حسین علیه السلام از شیعیان خود این نوع گریه نخواسته است. [صفحه ۱۷۹] ۵- غم و اندوه: گریه از روی غم و اندوه نیز یکی از گریه های طبیعی انسان است که به هنگام از دست دادن عزیزی یا به خاطر از دست دادن مقام و موقعیتی و یا به خاطر گرفتاری به مصیبتی غم و اندوهی به انسان دست می دهد و برای این که دل خود را سبک کند، گریه سر می دهد و این نوع افراد که دلشان شکسته است، به هنگام سوگواری امام حسین علیه السلام بیش از همه گریه می کنند و چه بسا از شدت گریه غش کنند ولی آیا این نوع گریه را می توان به حساب امام حسین علیه السلام گذاشت؟ هرگز نه.۶- گریه جدائی و فراق: نوع دیگر گریه، گریه فراق است که کسی به خاطر دوری و جدائی از عزیزی حالت گریه به انسان دست می دهد. امام حسن مجتبی علیه السلام به هنگام جان دادن بی تابی می کرد. بعضی از عیادت کنندگان از علت آن پرسیدند امام مجتبی با صدای ضعیف فرمود: برای ذو چیز گریه می کنم: هول مطلع، فراق دوستان [۱۷۷] .پر واضح است گریه بر امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا از این نوع

گریه نیست. [صفحه ۱۸۰]

گریه های شوق

گریه های لایق حسین علیه السلام گریه مادری که از دیدن فرزند دلبند گمشده خویش پس از چندین سال، سرزده می شود، از شوق گریه می کند. قسمت زیادی از حماسه های کربلا شوق آفرین و شور انگیز است و به دنبال آن سیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادتها، فداکاریها، شجاعتها، آزاد مردیها و سخنرانیهای آتشین مردان و زنان به ظاهر اسیر، بی اختیار از دیدگان شنونده سرازیر می گردد، آیا این گریه دلیل بر شکست است؟!۸- گریه پیوند هدف: گاهی قطرات اشک پیام آور هدفهاست، آنها که می خواهند بگویند با مرام امام حسین علیه السلام همراه و با هدف او هماهنگ و پیرو مکتب او هستیم، ممکن است این کار را با دادن شعارهای آتشین، یا سرودن اشعار و حماسه ها ابزار دارند، اما گاهی ممکن است آنها ساختگی باشد ولی آن کسی که احیانا با شنیدن این حادثه جانسوز قطره اشکی از درون دل، بیرون می فرستند، صادقانه تر این حقیقت را بیان می کند. این قطره اشک اعلان وفاداری به اهداف مقدس یاران امام حسین و پیوند دل و جان با آنهاست، مسلما این نوع گریه - بدون آشنائی به اهداف پاک او - ممکن نیست [۱۷۸] . [صفحه ۱۸۱] پس گریه بر حسین علیه السلام اشک ریختن بر مرده نبوده و از روی خواری و درماندگی و عجز و زبونی، غم و اندوه نیز نمی باشد، بلکه آن فقط دلیلی است که ندای حق طلبان را به گوش جهانیان رسانیده و زنگ خطر را برای باطل و اهل آن به صدا در می آورد و صاعقه هائی است که بر روی سر سرکشان و ستمگران در هر زمان

و در هر مکان فرو می ریزد و شاهد صادق و گواه زنده ای است از اخلاص در راه حق و دشمنی بر بیداد و ستم و بزرگداشتی است برای فداکاری و حق و دلیری و انجام وظیفه و نهراسیدن از مرگ و تکریمی است برای امتناع از قبول ظلم و شکیبائی در محنت و سختیها.به قول علامه مغنیه: کسانی که در مجالس تعزیه می خوانند:لا تطهر الأرض من رجس العدا ابدا ما لم یسل فوقها سیل الدم العرم [۱۷۹] .«روی زمین از پلیدی دشمنان پاک نخواهد شد تا زمانی که بر روی آن سیل درهم شکننده خون روان نگردد».غرض، شیعیان بر امام حسین علیه السلام از روی خواری و درماندگی نمی گریند، بلکه از اشک دیده خویش سرود حماسه می سازند و با آه و [صفحه ۱۸۲] حسرت خود بانگ حق و عدالت را به گوش جهانیان می رسانند:همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است اگر چه گریه، بر آلام قلب تسکین است ببین که مقصد عالی وی، چه بود ای دوست که درک آن، سبب عز و جاه و تمکین است زخاک مردم آزاده، بوی خون آید نشان شیعه و آثار شیعه و آثار پیروی، این است [۱۸۰] .«ماربین» مورخ آلمانی می گوید: «هیچ چیز مانند عزاداری حسین نتوانست حس سیاسی در مسلمانان ایجاد کند» [۱۸۱] .ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو وی از طفیل خون تو، اسلام سرخ رودین را تو زنده کردی و خود، کشته گشته ای وین یافته زفیض تو، دین نبی علوگر آب را به روی تو، بستند کوفیان آوردی آب رفته اسلام را به جو [۱۸۲] .قطره های اشکی که شیعه در ماتم امام حسین

علیه السلام و یارانش [صفحه ۱۸۳] می ریزند، عهد و پیمانی است با قطره های خون شهدای کربلا که با لب تشنه و محروم از «قطره هـای آب» بر سـر احیـای دین و ارزشـهای راستین مکتب جان باختنـد. و این اشک ها این نهضت الهی را به جانها پیوند زده و جاودان ساخته است. و این بسیار ساده اندیشی است که کسی تنها توجیهی عاطفی برای این گریه ها داشته باشد چرا که داغ، هر قـدر هم شدید باشد، بالاخره گذشت زمان از حرارت آن می کاهد. در حالی که عزاداران حسـینی از اول عمر تا آخر عمر پس از گذشت قرنها با شور و شوق و حرارت بیشتر در سوک سیدالشهداء می گریند. این گریه ها، فریاد مداوم و خروش بر ضـد سـتمگران و ابلاغ پیام خون است اگر این گریه ها تنها جنبه ی عاطفی داشت، مسـلما به مرور زمان حادثه ی عاشورا از خاطره ها محو می شد و یا از طراوت و نشاط آن کاسـته می شد.۹- گریه کردن برای از دست دادن چیزی و یـا تحمل دردی: انسان زمانی گریه می کنـد که چیزی را از دست بدهد یا دردی را متحمل بشود. پس عامل عمده ی گریه (سوای شوق و چند مورد نادر) درد و فقـدان منفعت است ما وقتی از چیزی نفع می بریم به مجرد از دست دادن آن گریه سـر می دهیم و یا دردی به مـا روی می کنـد ناله می کنیم.در روایات می خوانیم که همه چیز بر حسـین علیه السـلام گریه کردنـد ماه و [صـفحه ۱۸۴] ستارگـان و خورشـید شن هـای بیابـان، و حـتی بـادی که می وزیـد و حـتی الحوت فی البحر، چرا؟ شن بیابـان چرا گریه کرد؟ ماهیان دریا چرا سوگواری کردند؟ ماه و

ستارگان و خورشید چرا تار شدند و بی تابی کردند؟ مسلما آنان به ظاهر متحمل درد و رنجی نشدند چون تیر و خنجرهائی که بر آن پیکر شریف وارد می شد دردش بر خورشید و ماهیان دریا نمی رسید، پس چرا آنان گریه کردند و آن هم بکاء شدیدا پس حتما آنها متضرر گردیدند و از چیزی که نفع می بردند، بی نصیب شدند و منفعتی را از دست دادند و آن منفعت چه چیزی بالاتر از امامت. همه از امام نفع می بردند و از فقدانش رنج می بینند و متضرر می شوند. امام قطب و قلب عالم است و هر که در عالم است در سایه ی اوست وقتی او را از دست می دهند، متحمل رنج و به دنبال این رنج صاحب درد می شوند این است که آن موجوداتی که ناپاکی بر آنان رخنه نکرده ونمی تواند بکند، (مثل شن های بیابان، ماهیان دریا و...) بر او می گریند و آلوده ها از انس و جن، از فقدان چنین ذی نفعی بیخبر می مانند و شادی می کنند، و این است تفسیر آن حدیثی که می فرماید: برای حسین علیه السلام در قلب مؤمنان حرارتی است که... مؤمنان اگر هم ذکر مصیبتی نشنوند، چون متوجه از دست دادن که قطب و محور عالم هستند، ناله می کنند...مرحوم علامه ی مغنیه می گوید: کسی گفت: آیا شیعه جز گریه و [صفحه ۱۸۵] اشک راهی ندارند که بدان محبت خویش را برای اهل بیت علیهم السلام بیان نمایند؟ گفتم:«آری شیعیان علاوه بر گریه برای این که مودت قلبی خود را برای اهل بیت به ثبوت رسانند، به راههای گوناگونی متوسل می شوند از جمله درود و تحیت بر اهل بیت تقدیم داشته و از فضائل

ایشان در مجالس و محافل سخن رانده و به سوی اماکن مقدس آنها بار سفر بسته و به ضریح های شریف آنان تبرک می جویند» [۱۸۳] .

چرا حسین فراموش نمی شود

می گویند: شما در عصر فضا و اتم زندگی می کنید آنگاه بر کسی اشک می ریزند که صدها سال پیش در گذشته است و بر مزاراتی سفر می نمایید که چیزی جز صخره و سنگ نمی باشد؟!در پاسخ می گوئیم: «چنانکه گفته اند: «بعد زمان» را در «ابدیت» اثری نیست ابدیت را در ماورای زمان - در عرصه ای برتر از زمان - حکومت است، ابدیت همیشگی است. جاودانان، رهبران بزرگ بشریت به ابدیت تعلق دارند، از اینرو قرنها نیز در طول حیات معنوی آنها، مفهوم متداول خود را از دست می دهند» [۱۸۴] . [صفحه ۱۸۶] حسین بن علی علیه السلام از زمره ی جاودانان، از رهبران بزرگ بشریت است. سخن از وی، سخن از تاریخ نیست، سخن روز است. سخنی از ابدیت است. سخن از همیشگی خروشان وش کوفان و پر فروز است.این زنده جاوید نزدیک چهارده قرن - به حساب تاریخ - پس از مرگ جسمانیش همچنان امروز نیز بر دلها حکومت می کند و هنوز پرتو وجودش، نه تنها در حیات ما، بلکه در حیات جهان معاصر و در عصر فضا و اتم «حوادث بی نظیر» ایجاد می کند و به صورت یکی از «شور انگیزترین حماسه های تاریخ بشریت» در آمده و همه ساله نیرومندترین امواج احساسات میلیونها انسان را در اطراف خود بر می انگیزد و مراسمی پر شورتر و هیجان انگیزتر از هر مراسم دیگر به وجود می آورد.راستی چرا به این حادثه ی تاریخی - که شاید در تاریخ مشابه فراوان دارد - اهمیت داده می شود؟! چرا

مراسم بزرگداشت این خاطره هر سال پرشکوهتر و پرهیجان تر از سال پیش برگزار می گردد؟ این همه تعظیم و تکریم و سپاس، این همه سوز و گداز پس از چهارده قرن، آخر برای چیست؟ آن را چه معنائی است؟!حقیقت این است که این زنده جاوید پس از قرنها، همچنان بر قلبهای انسانهای آزاده، قدرتمندانه حکومت می کند و در جامعه «موج [صفحه ۱۸۷] معنوی» ایجاد می نماید، حتی هنوز هم به طور عمیق، یک قدرت محرک معنوی و یک نیروی کنترل اجتماعی بزرگ، به شمار می رود.اما از زیارت زیارتگاههای مقدس، هرگز سنگها و صخره ها هدف و غایت نمی باشد چه اگر غرض خود آنها می بود، همین کوههای سر به فلک کشیده ی انسان را از مشقت سفر و طی راههای طولانی بی نیاز می ساخت، پس مقصود بالذات صاحب مزار است و بزرگ داشتن سنگها به جهت شرف انتساب به صاحبان آن مزارات است مانند محترم داشتن جلد قرآن کریم وسنگها و آجرهائی که خانه ی کعبه و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اماکن مقدس از آنها ساخته شده است.الان می بینیم که دولتها و ملتها در حفظ مقبره های شخصیتهای بزرگ خویش می کوشند و به دور آنها هاله ی قدیس می کشند.در تاریخ نوشته اند هنگامی که سر مبارک حسین علیه السلام را به نزد یزید آوردند، وی در مجلس شراب حضور داشت اتفاقا قاصدی از طرف پادشاه روم به مجلس یزید بار یافت و سر مبارک حسین علیه السلام را در مقابل یزید مشاهده کرد و چون دانست که آن سر به حسین علیه السلام تعلق دارد، عمل یزید را به شدت نکوهش نمود و گفت: ای یزید داستان

«کلیسـای حـافر» را شـنیده ای؟ یزیـد گفت چگونه است؟ رومی گفت: در پیش مـا مکانی است که گوینـد خر عیسـی از آنجا گذر کرده است. در آنجا [صـفحه ۱۸۸] کلیسـائی بنـا نهاده انـد که نام آن به سم خر عیسـی منسوب بوده و به کنیسه ی حافر «سم» شهرت دارد. ما هر سال به زیارت آنجا می رویم و نذورات خود را به آنجا اهداء می کنیم. روی این حساب ای یزید من گواهی می دهم که تو خطاکاری و از راه راست به دوری. یزیـد خشـمگین شده به کشـتن قاصد فرمان داد رومی به سوی سـر نـازنین حسـین علیـه السـلام رفـت و آن را بوسـید و شـهادتین بر زبـان جـاری کرد و سـپس او را گرفتنـد بر در قصـر به دارش کشیدند. [۱۸۵] .زیـارت، ارتباط روحی زائر با صاحب قبر است زائر قبر اباعبـدالله الحسـین علیه السـلام با آن حضـرت تجـدید بیعت می نماید و لذا ائمه اطهار علیهم السـلام با توصـیه و ترغیب به زیارت سالار شـهیدان، این نهضت مقدس را برای همیشـه زنـده و جاویـد نگه داشـته انـد، البته زیـارت همه ی امامـان مورد تأکیـد است ولی روایاتی که در ترغیب و تشویق زیارت امام حسـین علیه السـلام رسـیده، فوق العـاده زیاد است. امامان با این توصـیه ها در صـدد آن بودنـد که شـیعیان پیوسـتگی عملی با اهداف آن بزرگوار داشـته باشـند. امام سـجاد علیه السـلام که خود چندین بار مخفیانه به زیارت سالار شـهیدان رفته در گفتار خویش نیز سـفارش زیادی به زیارت امام حسـین علیه السـلام داشته است.«ابو حمزه ی ثمالی» گوید: از امام سجاد علیه السلام در مورد زیارت امام [صفحه ۱۸۹] حسین علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود:«زره کل یوم فان لم تقدر فکل جمعه فان

لم تقدر فکل شهر فمن لم یزره فقد استخف بحق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» [۱۸۶] «هر روز آن حضرت را زیارت کن، اگر نمی توانی هفته ای یکبار، اگر نمی توانی ماهی یکبار، پس کسی که اصلا آن حضرت را زیارت نکند، در حقیقت حریم رسول الله را خفیف شمرده است».ولی مهمتر از سوگواری و زیارت، آشنائی به مکتب امام حسین و شهدای کربلا و پیوستگی عملی به اهداف بلند آن بزرگوار است. مهم پاک بودن و پاک زیستن و درست اندیشیدن و تأسی عملی به او است.پایان۵ / ۱۱ / ۷۷

پاورقی

[۱] کیهان فرهنگی: سال ۱۳، شماره ی ۱۲۶، ص ۴۳، مقاله: عباس ایزدپناه.

[۲] العواصم من القواصم، ص ۲۳۲.

[۳] مقدمه ی ابن خلدون: ص ۲۱۶.

[۴] مجله ی رساله الاسلام: چاپ قاهره، سال ۱۱، شماره ی ۱، ص ۸۵، به نقل شهید جاوید، ص ۲۳۶.

[۵] پاورقی: «العواصم من القواصم»، ص ۲۳۱.

[۶] شهید آگاه: ص ۳۰.

[۷] شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۸.

[۸] شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۳۴.

[۹] ارشاد مفید، ص ۲۰۱ - فصول المهمه: ص ۱۶۸. [

[۱۰] شهید جاوید: ص ۲۴۰.

[۱۱] مقدمه ابن خلدون: ص ۳۹۰-۳۸۸.

[۱۲] تاریخ طبری، الجزء الاول، ص ۷ و ۸ چاپ دارالمعارف.

[۱۳] مقدمه ابن خلدون: (اصل عربی) چاپ قاسم محمد الرجب، ص ۱۴.

[۱۴] مقدمه ابن خلدون، (چاپ عربی» ص ۹-۱۰ همان چاپ، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۱۳.

[۱۵] مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۳۰.

[۱۶] رجوع به عقد الفرید جلد ۸ زیر عنوان «زواج المأمون ببوران» و هزار و یک شب، شب ۲۷۹ تا شب ۲۸۲ شود.

[۱۷] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۵.

[۱۸] همان مدرک.

[۱۹] ترجمه مقدمه ابن

خلدون، ج ۱، ص ۴۱۵.

[۲۰] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۵.

[۲۱] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۴ -۴۱۵.

[۲۲] ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۱۵ پاورقی شماره ۱.

[۲۳] همان مدرک، ص ۴۱۸.

[۲۴] تاریخ الرسل و الملوک، طبری، طبع دخویه، ج ۱، ص ۳۰.

[۲۵] دکتر زرین کوب، تاریخ در ترازو، ص ۱۹۹.

[۲۶] المنجد می گوید: «الفادی» لقب سیدنا یسوع المسیح الذی افتدانا بدمه الکریم.

[۲۷] حسین وارث آدم، مجموعه آثار، ص ۱۹، ص ۱۸۹.

[۲۸] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۸.

[۲۹] ترجمه الهدی الی دین المصطفی، (اسلام آئین برگزیده) به ترجمه سید احمد صفائی، ص ۵۸۰-۵۸۱.

[۳۰] دیوان مکرم، ص ۱۳۳.

[۳۱] دیوان محتشم ص ۲۸۰-۲۸۱.

[۳۲] دیوان محتشم، چاپ مهر علی گرگانی، ص ۲۸۴-۲۸۵.

[۳۳] ده گفتار، ص ۲۱۵-۲۱۶ انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۶ ش.

[۳۴] ادب الطف، ج ۱، ص ۱۸۱.

[۳۵] الغدیر: ج ۲، ص ۱۹۲.

[۳۶] دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهر علی گرگانی از انتشارات کتابفروشی محمودی، ص ۲۸۵.

[۳۷] مقاله تحریف شناسی عاشورا، نوشته عباس ایزد پناه، کیهان فرهنگی سال ۱۳، شماره ۱۱۴.

[۳۸] هدیه العارفین، ج ۱، ص ۳۶۱.

[۳۹] به نوشته مقدمه «روضه الشهداء» ص ۸، «حدیقه السعداء» بار دیگر به قلم جامی قیصری از ترکی به فارسی ترجمه شده به نام «سعادت نامه».

[۴۰] روضه الشهداء: ص ۳۴۵.

[۴۱] روضات الجنات: ص ۲۵۶.

[۴۲] تشیع و تصوف، ص ۳۲۶.

[۴۳] مقدمه نفیسی به لب لباب مثنوی ص ث.

[۴۴] روضه الشهداء ص ۶.

[۴۵] سوره بقره: آیه ۱۵۵ و محمد: آیه ۳۱ و انبیاء: آیه ۳۵.

[۴۶] روضه الشهداء ص ۴.

[۴۷] همان، ص ۶.

[۴۸] حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۴-۵۵.

[۴۹] الذریعه: ج ۱۸، ص ۲۴۵- ج ۹، ص ۷۶۹.

[۵۰] گنجیه الاسرار،

برداشتی عرفانی از عاشورای حسینی با نظم و نثر عمان سامانی.

[۵۱] کلیات دیوان حکیم الهی قمشه ای، ص ۱۷۱، ۱۷۲ - انتشارات اسلامیه تهران.

[۵۲] همان، ص ۱۸۲.

[۵۳] پیشگفتار دیوان حلاج، ص ۱۸ چاپ سنائی.

[۵۴] طعام.

[۵۵] کلمه گوشوار کنایه از سبط پیغمبر است.

[۵۶] نام نوائی است، ساز و آواز.

[۵۷] مثنوی، ج ۶، ص ۵۷۶.

[۵۸] مقاله تحریف شناسی عاشورا، ایزدپناه، کیهان فرهنگی، سال ۱۳، شماره ۱۲۶، ص ۴۴.

[۵۹] بحار: ج ۴۴، ص ۳۶۲ - مقتل الحسین مقرم: ص ۱۹۵.

[۶۰] بحار: ج ۴۴، ص ۳۶۲ - مقتل الحسین مقرم، ص ۱۹۵.

[۶۱] حماسه حسینی: ج ۱، ص ۳۱۷.

[۶۲] سرگذشت شگفت انگیز خضر و موسی در قرآن کریم، در سوره کهف، آیه ۶۳ و ما بعد آن آمده است.

[۶۳] امام حسن مجتبی هم به یکی از افرادی که علت صلح امام را نمی فهمید، و به او اعتراض می کرد، فرمود: آیا نمی بینی خضر کشتی را شکافت و آن پسر را کشت، موسی به جهت ندانستن علت بر او خشم گرفت تا خضر علت کار را آشکار کرد و موسی راضی شد و...(علل الشرایع، ص ۸۱).

[۶۴] ابصار العین: ص ۲۶.

[۶۵] پیام قرآن، آیه الله مکارم، ج ۹، ص ۲۰.

[۶۶] احقاق الحق: ج ۲، ص ۳۰۰، پاورقی.

[۶۷] اوائل المقالات: ص ۷۴.

[۶۸] علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۱۲۴.

[۶۹] کلم الطیب، ص ۶۵۴ و امامت و رهبری، ص ۵۶.

[۷۰] نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴ (قاصعه) ص ۸۱۲.

[۷۱] تفصیل این بحث را می توانید در کتاب «مهدی خاتم اولیاء و اوصیاء» به قلم نگارنده مطالعه نمائید.

[۷۲] اصول کافی: ج ۱، ص ۲۵۴ (باب فی ان الائمه یزدادون فی لیله الجمعه).

[۷۳] همان ج ۱، ص ۲۳۹.

[۷۴] پیام

قرآن، ج ۹، ص ۱۳۴.

[۷۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۹.

[۷۶] همان مدرک: ص ۲۸۱.

[۷۷] علامه طباطبائی: بحث کوتاهی درباره علم امام، قم، چاپ حکمت، ص ۲۵-۲۶.

[۷۸] بحار: ج ۴۴، ص ۳۶۴.

[۷۹] کامل: ج ۳، ص ۲۷۶ - طبری: ج ۷، ص ۲۸۷.

[۸۰] ارشاد، ص ۲۲۹ - کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۲۷۷.

[۸۱] آیه الله صافی، شهید آگاه، ص ۵۸.

[۸۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۱.

[۸۳] به نقل علامه طباطبائی، علم امام، ص ۲۷.

[۸۴] ارشاد: ص ۲۳۳ -۲۳۴ - کامل ج ۳، ص ۲۷۸.

[۸۵] الفصول المهمه، ص ۱۷۱.

[۸۶] ارشاد: ص ۲۳۴ - اعلام الوری ص ۱۲۷ - البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۶۹.

[۸۷] کنزا العمال: ج ۷، ص ۲۱۱.

[۸۸] سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۱۹۹ - تاریخ الاسلام: ج ۲، ص ۳۴۳ - البدایه و النهایه: ج ۸، ص ۱۶۳.

[۸۹] سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۲۰۶ - تاریخ الاسلام: ج ۲، ص ۳۴۵ - البدایه و النهایه: ج ۸، ص ۱۶۹.

[۹۰] سیر اعلام النبلاء: ج ۳، ص ۱۹۶ - ۱۹۳.

[۹۱] بحث کوتاهی درباره علم، چاپ حکمت، ص ۱۴.

[۹۲] سوره بقره: آیه ۱۹۵.

[۹۳] سوره آل عمران: آیه ۱۵۴.

[۹۴] علامه طباطبائی، مقاله علم امام، ص ۱۵-۱۲.

[۹۵] میزان الحکمه: ج ۵، ص ۱۸۷، حدیث ۲۱۰۵.

[۹۶] نهج البلاغه: خطبه ۱۲۳.

[۹۷] لهوف، ص ۵۷.

[۹۸] لهوف، ص ۵۷.

[۹۹] مقتل خوارزمی: ج ۱، ص ۱۸۸. [

[۱۰۰] انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۸.

[۱۰۱] لهوف: ص ۶۳.

[۱۰۲] اهل البیت: ص ۵۱۳.

[۱۰۳] الثائر الاول فی الاسلام الحسین سید الشهدا علیه السلام ص ۱۲.

[۱۰۴] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۰-۴۱ - شرح نهج البلاغه، طبع مصر، ج ۳، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

[۱۰۵]

نفایس الأخبار: ص ۲۱ به نقل از ابن شهراشوب.

[۱۰۶] لهوف: ص ۲۳ ترجمه لهوف: ص ۱۷-۱۸.

[۱۰۷] ترجمه اشعار از مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی است، گفتار عاشورا.

[۱۰۸] اللهوف: ص ۷۷ - بحارالأنوار: ج ۴۵، ص ۱۳۵.

[۱۰۹] بحارالأنوار: ج ۷۸، ص ۱۱۶.

[۱۱۰] بلدالأمین کفعمی.

[۱۱۱] استیعاب: ج ۱، ص ۳۸۲ - اسدالغابه: ج ۲، ص ۲۰.

[۱۱۲] مناقب: ج ۴، ص ۴۸.

[۱۱۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۹.

[۱۱۴] لهوف: ص ۲۵ - کشف الغمه: ج ۲، ص ۲۹ - بحار.

[۱۱۵] خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق محتشمی، باب ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۲۳.

[۱۱۶] مقتل مقرم، ص ۳۵۷.

[۱۱۷] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۹۰.

[۱۱۸] مجمع البیان ۷، ج ۱۰، ص ۴۸۱.

[۱۱۹] بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۳.

[۱۲۰] حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۱۷۵.

[۱۲۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴.

[۱۲۲] به نقل شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱ ص ۲۹۷.

[۱۲۳] بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۵۳.

[۱۲۴] بنا به نقل مرحوم راشد، سخنرانیهای راشد از رادیو تهران: ج ۱، ص ۲۶۲.

[۱۲۵] بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۱.

[۱۲۶] لهوف: ص ۸۶.

[۱۲۷] به نقل محمد باقر مدرس، شخصیت حسین، ص ۵۴۴ – ۵۴۵.

[۱۲۸] امام حسین و ایران، ص ۴۰۶.

[۱۲۹] ترجمه لهوف: ص ۶۹-۷۰.

[۱۳۰] حماسه حسینی: ج ۱، ص ۱۴۸ – ۱۴۹.

[۱۳۱] مقتل خوارزمی: ج ۲، ص ۷.

[۱۳۲] تاریخ طبری: ج ۴، ص ۳۲۳.

[۱۳۳] بحار الأنوار: ج ۴۵، ص ۸۳ - الاحتجاج: ص ۱۵۴.

[۱۳۴] ارشاد: ص ۱۲۷ - طبری، ج ۲۳، ص ۲۴۱.

[۱۳۵] عقاد، ابوالشهداء، ج ۱، ص ۱۷۳.

[۱۳۶] ارشاد: ص ۲۱۸.

[۱۳۷] الحسین: ص ۱۸۰.

[۱۳۸] اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۵۸۱.

[۱۳۹] مقتل الحسین خوارزمی: ج ۴، ص ۶۹ - بحار، ج ۴۵،

ص ۲۳۸ - ارشاد، ص ۲۲۵ - اعلام الوری، ص ۲۳۰.

[۱۴۰] بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۴۹.

[۱۴۱] بحار: ج ۴۵، ص ۵۰ - مناقب، ج ۴، ص ۶۸ و ۱۱۰.

[۱۴۲] ارشاد: ص ۲۱۵ - تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۲۳۱ - طبری: ج ۴، ص ۳۱۸ - اعلام الوری: ص ۲۳۵ - روضه الواعظین: ص ۱۸۳ - ابن اثیر، کامل: ج ۴، ص ۵۷ - ۵۸ - تذکره سبط ابن جوزی: ص ۲۴۹ - لهوف: ص ۸۲.

[۱۴۳] ارشاد: ص ۲۲۸.

[۱۴۴] عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۹۹.

[۱۴۵] نهضه الحسین علیه السلام ص ۹-۱۰ طبع قم ۱۳۶۳.

[۱۴۶] همان مدرک، ص ۱۱.

[۱۴۷] محمد یزدی، بیائید حسین بن علی را بهتر بشناسیم، ص ۲۲۳.

[۱۴۸] اقبال لاهوری، کلیات اشعار، ص ۷۵، به کوشش احمد سروش.

[۱۴۹] شهید آگاه، آیه الله صافی، ص ۴۴۲ - ۴۴۳.

[۱۵۰] شعر شمع جمع فؤاد، به نقل مرحوم عماد زاده، زندگانی حضرت اباعبدالله الحسین، ج ۱، ص ۳۸۴.

[۱۵۱] گنجینه الاسرار: ص ۴۰ - ۴۱.

[۱۵۲] همان مدرک، ص ۴۲.

[۱۵۳] ارشاد القلوب: ص ۱۲۸.

[۱۵۴] بحار الأنوار: ج ۹۰، ص ۳۳۶.

[۱۵۵] بحار الأنوار: ج ۳۶، ص ۳۴۹.

[۱۵۶] بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۲۵۲ - ۲۵۳.

[۱۵۷] کامل الزیارات، ص ۵۷.

[۱۵۸] مناقب: ج ۳، ص ۳۰۳ – بحار الأنوار: ج ۴۶، ص ۱۰۹.

[۱۵۹] دیگران عبارتند از: آدم، حضرت نوح، یعقوب و حضرت فاطمه زهرا – الخصال: ص ۲۷۲.

[۱۶۰] امالی صدوق، مجلسی، ۲۹، ص ۱۲۱.

[۱۶۱] ثواب الأعمال: ص ۸۳.

[۱۶۲] وسائل الشیعه: ج ۱۰، ص ۳۹۸.

[۱۶۳] بحار الأنوار: ج ۹۸، ص ۳۰۹.

[۱۶۴] کامل الزیارات: ص ۱۰۴.

[۱۶۵] امالی الصدوق مجلس ۲۷ – بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۲۸۴.

[۱۶۶] بحار الأنوار: ج ۴۴، ص ۲۸۴.

[۱۶۷] وسائل الشیعه:

ج ۱۰، ص ۳۹۳، ح ۵.

[۱۶۸] المزار الکبیر: ص ۱۱۷ - ۱۶۵ - بحار الأنوار: ج ۹۸، ص ۳۲۰.

[۱۶۹] کامل الزیارات: ص ۹۱، ۹۰، ۸۱، ۸۳ - بحارالانوار: ج ۱۴، ص ۱۸۱ - مجمع البیان: ج ۹، ص ۶۵.

[۱۷۰] شمع جمع: ص ۱۷۸.

[۱۷۱] وسائل الشیعه: ج ۱۰، ص ۳۹۲، ۳۹۴ - علل الشرایع: ص ۸۶.

[۱۷۲] مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

[۱۷۳] امالی صدوق، ص ۴۵ و عیون الأخبار: ص ۱۶۲.

[۱۷۴] الغنیه لمطالبی طریق الحق فی الأخلاق و التصوف و الآداب الاسلامیه: ج ۲، ص ۵۶ - ۵۷.

[۱۷۵] بحار الأنوار: ج ۲۲، ص ۱۵۱ - عیون الأخبار: ج ۲، ص ۱۱.

[۱۷۶] لهوف: ترجمه، ص ۹۹.

[۱۷۷] حیاه الحسن علیه السلام: ج ۲، ص ۴۲۶.

[۱۷۸] فلسفه شهادت، از آیه الله مکارم.

[۱۷۹] شیعه و عاشورا، نوشته: محمد جواد مغنیه: ترجمه فیروز حریرچی: ص ۵۷.

[۱۸۰] خوشدل تهرانی، اشگ شوق، ج ۱، ص ۲۰۷.

[۱۸۱] سیاسه الحسینیه: ص ۴۴.

[۱۸۲] شعر از شمس لنگرودی.

[۱۸۳] شیعه و عاشورا ترجمه ی فارسی: ص ۵۶.

[۱۸۴] دیباچه ای بر رهبری: ص ۳۳۰.

[۱۸۵] به نقل: علامه ی مغنیه، شیعه و عاشورا: ترجمه، ص ۵۸-۵۹.

[۱۸۶] کامل الزیارات: ابن قولویه.

امام از شهادت خود آگاه بود

امـام به وظیفه خود که امتناع از بیعت بود، آگاه بود و بیش از همه به قـدرت و توان بنی امیه و روحیه یزیـد پی برده بود. و می دانست که لازمه امتناع از بیعت کشته شدن او است. و انجام وظیفه الهی شهادت وی را در بر دارد. او خود از این راز در موارد مختلف پرده برداشته است:۱- در مجلس حـاکم مـدینه که از وی بیعت برای یزیـد می خواست، فرمود: «مثـل من، با مثل یزید بیعت نمی کند». هنگامی که شبانه از مدینه بیرون می رفت از

جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که در خواب به وی فرموده: «ان الله شاء ان یراک قتیلا» [۷۸] . «خدا خواسته (یعنی به عنوان تکلیف) که تو کشته شوی»..۲- امام می دانست که دژخیمان اموی به خاطر بیعت نکردنش هر کجا باشد، او را خواهند کشت لذا به «عبدالله بن زبیر» در مکه فرمود: والله اگر من کشته شوم و یک وجب از مسجد الحرام بیرون باشم [صفحه ۹۲] بهتر است از این که در آنجا کشته شوم و اگر دو وجب از آن دورتر باشم، خوشتر می دارم. «و أیم الله لو کنت فی حجر هامه من هذه الهوام لا ستخرجونی حتی یقضوا بی حاجتهم...» [۷۹] . «به خدا سوگند اگر من در هر پناهگاهی باشم مرا بیرون می آورند تا مقصود خود را انجام دهند».۳- وقتی که «عبدالله بن جعفر» و «یحیی بن سعید» برادر استاندار مکه معظمه اصرار در منع امام از رفتن به عراق کردند، جواب داد:«انی رأیت رویا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله و امرت فیها بأمر انا ماض له علی کان اولی فقالا: ما تلک الرؤیا؟ قال: ما حدثت بها احدا و ما انا محدث بها احدا حتی القی ربی» [۸۰] .«من رسول خدا را در خواب دیدم و از طرف آن حضرت به کاری مأمور شده ام که آن را انجام می دهم خواه به زیانم باشد، خواه به سودم. گفتند: این خواب چیست؟ فرمود: آن را برای کسی نگفته ام و به کسی هم نخواهم گفت. تا پروردگارم را ملاقات کنم».یکی از اهل تحقیق و معرفت در ذیل همین نقل آورده است: «شما پس

از واقعه کربلا مصیبات جانکاهی که بر امام وارد شد و [صفحه ۹۳] اسارت اهل و عیال آن حضرت و آن صبر و استقامت و شجاعت و فداکاری که از امام ظاهر شد، غیر از این می فهمید که این خواب راجع به پایان این سفر، و دستور العمل هائی در مورد این امتحان بی نظیر و آزمایش عظیم بوده است؟ به نظر ما حوادثی که بعد روی داد، همه روشنگر این خواب و تعبیر آن بود» [۸۱] .۴- در پاسخ «ابن عباس» و «ابن عمر» و «محمد حنفیه» و دیگران نیز فرمود: «رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام و أمرنی بأمر فانا فاعل ما أمر» [۸۲] . «رسول خدا را در خواب دیدم مرا به کاری امر کرد که ان را انجام خواهم داد».۵- و در پاسخ یکی از شخصیتهای عرب که در بین راه عراق اصرار داشت که آن حضرت از رفتن به کوفه منصرف شود و گرنه قطعا کشته خواهد شد، فرمود: این رأی بر من پوشیده نیست ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت [۸۳] .۶- در بطن عقبه مردی حضور امام شرفیاب شد و آن حضرت را سوگند داد تا برگردد، و گفت: «فوالله ما تقدم الا علی الاسنه و حد السیوف...» «به خدا سوگند به چیزی جز نوک نیزه ها و دم شمشیرها رو [صفحه ۹۴] نیاورده ای». امام در پاسخ او فرمود: «انه لا یخفی علی ما ذکرت ء و لکن الله عز و جل لا یغلب علی أمره» «آنچه گفتی بر من پوشیده نیست یعنی می دانم

بر نـوک نیزه و دم شمشـیر وارد می شوم ولی خداونـد در اراده خود مغلوب کسـی یـا چیزی نمی شود» [۸۴] .بر حسب روایت «ابن صـباغ»، امـام فرمود: «لاـ یخفی علی شـی ء ممـا ذکرت و لکنی صـابر و محتسب الی أن یقضـی الله امرا کـان مفعولا» [۸۵] اشاره به این که این امر امر خـداست و ناچار با کشـته شـدن من تحقق خواهـد یافت.«شـیخ مفید» و «طبرسـی» و «ابن کثیر» نقل کرده انـد که در بطن عقبه فرمود: به خـدا قسم مرا رها نمی کننـد تا خونم را بریزنـد وقتی که مرا کشـتند خدا بر آنها کسـی را مسـلط می کنـد که آنـان را در میـان ملتها ذلیل و رسوا کنـد [۸۶] .۷- «شـیخ مفیـد» روایت کرده است که «عمر سـعد» به امام گفت: یـا ابـا عبـدالله در نزد مـا سـفیهانی هسـتند که گمـان می کننـد من ترا خـواهم کشت؟ فرمـود: آنـان سـفیه نیسـتند، بلکه خردمنداننـد آگـاه باش که تو از [صـفحه ۹۵] گنـدم عراق بعـد از مـن نمی خـوری مگر کمی [۸۷] .۸- «ابن کـثیر» و «ذهبی» روایت کرده انـد که: «عمره» دختر «عبدالرحمان» نامه ای به امام نوشت و به او از این که به سوی قتلگاهش می رود، خبر داد و در آن نـامه نـوشت گـواهی می دهم که عـایشه برای من روایت کرد که شـنیده ام از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: حسـین در زمین بابـل کشـته می شود. امـام فرمود: پس چـاره ای جز رفتن به قتلگـاهم نـدارم [۸۸] .۹- و نیز «ذهـبی» از «یزید الرشـک» از کسـی که شـخصا بـا امام سـخن گفته روایت کرده است که خیمه هائی را در بیابان سـرپا دیـدم به آنجا رفتم امام حسین علیه السلام

را دیـدم قرآن می خواند و اشک بر گونه هایش جاری بود، عرض کردم پدر و مادرم فدایت ای پسـر دختر پیغمبر، چه چیز تو را به این بلاد و بیابانی که کسـی در آن نیست، فرود آورد؟ فرمود: این نامه های اهل کوفه است به من و نمی بینم آنها را مگر این که مرا خواهنـد کشت وقـتی که مرا کشـتند، از برای خـدا حرمتی نمی گذارنـد. مگر این که آن را هتـک می نماینـد پس خداوند بر آنها کسـی را مسـلط [صفحه ۹۶] می سـازد که آنـان را خوار و ذلیل گردانـد [۸۹] .۱۰- «ذهبی» علاـوه بر این دو حدیث، هشت حدیث دیگر روایت می کند حاکی از این که پیغمبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام و خود امام حسین علیه السـلام و جمع دیگری می دانسـتند که آن حضـرت در عراق در کربلا شـهید می شود [۹۰] .بالاـخره این روایات به طرق مختلف از عـامه و خـاصه نقل شـده است و روایات پیشـگوئی از پیامبر اکرم و امیر مؤمنان و خود سـید الشـهداء به قـدری زیاد است که به طور قطع و یقین باید گفت امام حسـین علیه السـلام از شـهادت خویش آنهم در همان سـفر اطلاع داشت و این که پیوسـته در طول راه از شـهادت خود سـخن می گفته از روی یقین به شـهادت بوده است.ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابـل تغییر مسـتلزم «جبر» است. مثلاـ اگر فرض شود که امـام علم داشـته که فلاـن شـخص در فلان وقت و فلان مکان با شرائط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست، لازمه این فرض این

است که ترک قتل در اختیار قاتل نبوده و برای وی مقدور نمی باشد. [صفحه ۹۷] یعنی قاتل مجبور به قتل می باشد با فرض مجبور بودن قاتل، تکلیفی برای او نیست؟مرحوم علامه طباطبائی در پاسخ این اشکال می گوید:«و این تصویری است بی پایه زیرا: اولاـ این اشکال در حقیقت اشکال است به عمومیت تعلق قضاء الهی به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طایفه معتزله از سنیها می گویند: تقدیر خداوندی نمی تواند به فعل اختیاری انسان متعلق شود و انسان مستقلا آفریدگار فعل خودش می باشد و در نتیجه انسان خالق افعال خود و خدا خالق بقیه اشیاء است.در حالی که به نص صریح قرآن کریم و اخبار متواتره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و همه موجودات و حوادث جهان بدون استثناء متعلق قضاء و قدر خداوندی عز اسمه است آنچه به طور اجمال می شود گفت، این است که در جهان هستی که آفرینش خداست، چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراه و اختیار تعلق گرفته است، مثلا خداوند خواسته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجام دهد و البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است زیرا اگر اختیاری نباشد، اراده خداوندی از مرادش تخلف می کند. «و ما یشاؤون الا أن [صفحه ۹۸] یشاء الله رب العالمین».و ثانیا: با صرف نظر در تعلق قضا و قدر به فعل اختیاری انسان به نص صریح کتاب و سنت متواتره خداوند

لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینـده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خـود نیز به آنچه در آن است، عـالم است. آیـا خنـده دار نیست بگوئیم که ثبت حوادث غیر قابـل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداونـد به آنهـا افعـال انسـان را جبری نمی کنـد ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم رسانـد، افعال اختیاری انسـان و من جمله فعـل قاتل امام جبری می شود؟» [۹۱] .پس ظواهر اعمال امام علیه السـلام را که قابل تطبیق به علل و اسـباب ظاهری است نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت مانند این که گفته شود: اگر امام علیه السلام علم به واقع داشت چرا حضـرت «مسـلم» را به نمایندگی خود به کوفه فرسـتاد؟ چرا توسط «صیداوی» نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شـد؟ چرا خود را به هلاـکت انـداخت و حـال آن که خداونـد می فرمایـد: (و لا تلقوا بأیـدیکم الی التهلکه) [۹۲] . چرا و چرا؟پاسخ همه این پرسشـها از نکته ای که تذکر دادیم، روشن است و [صـفحه ۹۹] امام علیه السلام در این موارد و نظائر آنها به علومی که مجاری عادت و از شواهـد و قرائن به دست می آیـد، عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می دانست هیـچ گونه اقـدامی نکرده زیرا می دانست که تلاش سودی ندارد و قضاء حتمی است و تغییر پذیر نیست، چنان که خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آنان در جنگ احد گفته بودند اگر یاران کشته شده،

پیش مـا بودنـد، نمی مردنـد می فرمایـد: (قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الـذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم) [۹۳] .«بگو اگر شمـا در خـانه هایتـان نیز بودیـد، کسـانی که برایشان قتل نوشـته شـده بود، بـدون تردیـد به سوی خوابگاههای خود بیرون می آمدنـد».غرض علم موهبتی امـام علیه السـلام در اعمـال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او نـدارد و اصولا هر امر مفروض از آن جهت که متعلق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است، متعلق امر یا نهی یا اراده و قصـد انسانی نمی شود.آری متعلق قضاء حتمی و مشیت قاطعه حق متعال مورد رضاء به قضاء است چنانکه سید الشهداء علیه السلام در آخرین ساعات زندگی در میان خاك و خـون می گفت: «رضـا بقضائـک و تسـلیما لأـمرك لاـ معبود سواك». و همچنین در خطبه ای که هنگـام بیرون آمـدن از مکه خواند [صفحه ۱۰۰] فرمود: «رضا الله رضانا اهل البیت» [۹۴] .نکته ای را که نبایـد از آن غافـل بود، این است که: اگر امام در مکه یا در مـدینه می ماندند و در آنجا به شـهادت می رسیدند، امروز تاریخ چه قضاوتی می کرد؟ یزید به غیر بیعت به چیزی دیگری از امـام علیه السـلام راضـی نبود و امـام علیه السـلام نیز می دانست که بیعت با یزیـد خـداحافظی با دین است برای این است که فرمود: اگر به هر پناهگـاهی پنـاه ببرم آنها مرا خواهنـد کشت. اگر امام در مـدینه یا مکه یا به یمن میرفتنـد، تأثیری به اصل قضیه نمی گذاشت و امام در همه حال در تیررس جباران حکومتی بود و در آخر به شهادت می رسید و امروز تاریخ می گفت: اگر حسین علیه السلام به کوفه ۱۸ هزار نامه برایش فرستاده بودند می رفت و مورد

نصرت و یاری کوفیان واقع می شد، مسلما کشته نمی شد و جان سالم از دست حکومت جبار بنی امیه بدر می برد. غافل از آن که همه جا در آن روز قتلگاه حسین علیه السلام بود و حسین علیه السلام با حرکت کردن به طرف کوفه خودش را از این قضاوت ناروای تاریخ رهانید. [صفحه ۱۰۱]

شهادت، اصلی برتر از جهاد

در روایتی از امام معصوم رسیده است که: «فوق کل بر، بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله عز و جل فلیس فوقه بر» [۹۵] .«بالاتر از هر نیکی، نیکی وجود دارد تا مرحله شهادت، که بالاتر از آن نیکی وجود ندارد».علی علیه السلام می فرماید: «ان أکرم الموت القتل و الذی نفس ابن ابی طالب بیده الف ضربه بالسیف أهون علی من میته علی الفراش فی غیر طاعه الله» [۹۶] .«گرامی ترین موتها، شهادت و کشته شدن در راه خداست. سوگند به خدائی که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر از آن است که در بستر بمیرم و در مسیر انجام فرمان خدا نباشم».امام حسین از علی علیه السلام آموخته است که «شهادت» یک حالت نیست، قتل مجاهد به دست دشمن نیست خود یک «حکم» است، یک «حکم مستقل» غیر از «جهاد» و پس از جهاد.امام حسین علیه السلام به هنگام دعوت به بیعت با یزید، خطاب به فرماندار مدینه فرمود: فرماندار مدینه بدان که! ما خاندان نبوت، مرکز [صفحه ۱۰۲] رسالت، و خانه مان فرودگاه فرشتگان و محل فرود آمدن رحمت الهی است. ولی یزید فردی است شرابخوار و جنایتکار و فاسق و فردی مثل من، هرگز به امثال او بیعت نمی کند، اکنون در انتظار

آن هستم که چه حوادثی پیش آید [۹۷] .در پاسخ «مروان بن حکم» فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون) «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید...» [۹۸] .این جمله استرجاع را در موقع نزول مصیبت و فاجعه می گویند، یعنی باید فاتحه اسلام خوانده شود زمانی که امت اسلام به زمامداری مثل «یزید» مبتلا گردد. یعنی باید فاتحه اسلام را گرفت، اگر واقعا کار امت اسلامی به آنجا برسد که رهبر امت و زمامدار مسلمین مردی مانند «یزید بن معاویه» باشد با این که من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خلافت بر آل ابی سفیان حرام است...».و در مدینه پس از گفتگوی طولانی با برادرش محمد حنفیه فرمود:«یا أخی لو لم یکن الدنیا ملجا و لا مأوی لما بایعت یزید بن ماویه..»«برادرم اگر در روی زمین هیچ پناهگاه و امیدگاهی هم نباشد، باز هرگز با [صفحه ۱۰۳] [صفحه ۱۰۳] یزید بیعت نمی کنم. برادرم تو مشمول رحمت و عنایت خداوند هستی که رسم نصیحت را بجا آوردی ولی من از مدینه عازم مکه هستم در این سفر سرنوشت ساز خواهران و خواهر زادگان و جمعی از دوستان و شیعیان مرا همراهی می کنند نظر آنان همانند نظر من است و خواسته آنان همانند خواسته من...» [۹۹] .امام در پاسخ «قیس بن اشعث» که یکی از بد خواهان او بود و او را دعوت به بیعت به یزید می کرد، فرمود:«لا والله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید یا عباد الله انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون اعوذ بربی و ربکم

من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب...» [۱۰۰] .«نه هرگز، قسم به خداوند متعال دستم را همانند فرد ذلیل به دست آنان نخواهم داد و همانند بردگان راه فرار پیش نخواهم گرفت. پناه و ملجأ من تنها خداوند متعال است».پس هدف اصلی امام حسین علیه السلام این بود که با یزید بیعت نکند و حکومت نامشروع او را به رسمیت نشناسد و این را هم کاملا می دانست که لازمه امتناع از بیعت «شهادت» است، امام. به خاطر امتناع از بیعت در حقیقت «شهادت» را بر حیات اختیار کرد و فرمود: «فانی لا؟أری الموت الا سعاده (شهاده) و الحیاه مع الظالمین الا برما». [صفحه ۱۰۴] «در این شرائط مرگ را جز سعادت (شهادت) و زندگی با ستمکاران را جز خستگی و کسالت نمی بینم». بدین ترتیب امام با اراده و اختیار خود «شهادت» را بر تسلیم یا بیعت با یزید برگزید.امام در یکی از خطبه های روز عاشورا فرمود:«الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...» [۱۰۱] .«مردم بدانید، این بی پدر (یعنی ابن زیاد) پسر آن مرد بی پدر (زیاد بن ابیه) مرا میان دو کار میخکوب کرده است، مرا چنان مستأصل کرده است که ناچار باید یکی از این دو راه را برگزینم، یا شمشیرها از نیام کشیده شود و جنگ آغاز گردد و یا من لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم اما بدانید که من رأی خود را اختیار کرده ام و تصمیم من قطعی است و همان راه یعنی جنگ و شهادت را انتخاب می کنم زیرا که

ما اهل خواری نیستیم. و خـدا و رسول خـدا و مؤمنان و دامنهای مادرانی با شـهامت و فضـیلت که ما را پرورش داده انـد، و نیز این رادمردانی که همراه مننـد، هرگز به مـا اجازه نمی دهنـد تن به ذلت و خواری بـدهیم. بدانیـد که من با وجود این که یار و یاورم کم است، با شما پیکار می کنم».و این مطلبی است که حتی برخی از نویسندگان اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند. [صفحه ۱۰۵] «ابن ابی الحدید» می گوید:«سـید أهل الاباء الذی علم الناس الحمیه و الموت تحت ظلال السـیوف اختیارا له علی الـدنیه هو أبو عبـدالله الحسـین بن علی بن ابیطالب الـذی عرض علیه الامان و اصـحابه فانف من الـذل و قال الا و ان الـدعی بن الـدعی قد رکز بین اثنتین بین السـله و الذله و هیهات منا الذله یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان تؤثر طاعه اللئام علی مسارع الکرام».«سـرور مردانی که از قبول سـتم امتناع ورزیدند، آن کسـی که حمیت به مردم آموخت و به آنان فهماند که زیر سایه شمشیر مردن از پستی و مذلت بهتر است، حسین بن علی علیه السلام است به او و یـارانش پیشـنهاد امان شـد، نپـذیرفت و زیر بار ذلت نرفت و گفت: آگاه باشـید که ناکس فرومایه ای به من اتمام حجت کرده و مرا میان کشـته شدن و تسـلیم شدن مخیر ساخته لیکن ذلت از حضرت من دور است نه خدا راضی است که من ذلیل شوم و نه پیغمبر و نه مردمان با ایمان جهان و نه آن دامن پاک

که مرا پرورش داده و نه آن روح بـا منـاعت که من دارم من هرگز طاعت لئیمان را بر کشـته شـدن به شـرافت ترجیـح نخواهم داد».نویسنده و دانشمند مصری «توفیق ابوعلم» می گوید:«قیام امام علیه یزید، اقدامی بود که چاره ای جز آن نبود و امام ناگزیر باید این قیام را به انجام می رسانید زیرا در بیعت یزید گناهی [صفحه ۱۰۶] بود که هیچگونه تقیه ای آن را تجویز نمی کرد و هیـچ عذری در آن پذیرفته نمی شد» [۱۰۲] .«شـیخ عبد الباقی» یکی از علمای از هر می نویسد:«امام حسـین علیه السلام عاقبت بین و دور انـدیش بود و هر چیز را به حق و از روی صـحت و دقت ارزیابی می کرد. قیام او علیه یزیـد که نصف کره زمین در فرمان حکومت او بود و نیم میلیون ارتش در اختیار داشت، با توجه به قدرت نظامی او و با علم به این که خوش سـپاه و یاوری ندارد، انجام گرفت و اهل عراق را می شـناخت که همانها هسـتند که پدرش را تنها گذاشتند و خلاصه از همه اوضاع و احوال (سیاسـی و اجتماعی و نظامی) با اطلاع بود.قیام او برای حفظ آبرو و شـرافت اسـلام بود که حکومت یزیـد آن را هـدر کرده و کرسـی خلافـت را بـا نیروی اسـلحه، و خـدعه و رشوه غصب کرده بود.حسـین قیام کرد، او اول جوانمرد اسـلام در آن عصـر، مسؤول حفظ میراث و احکام اسـلام بعـد از پـدر و برادرش بود. ممکن نبود از عترت پیغمبر صـلی الله علیه و آله مرد مجاهد و شخصیت با ایمان و غیرتی باشد و آن همه تجاوز و اهانت به تعالیم اسلام را ببیند و

سکوت کند و چشم [صفحه ۱۰۷] بپوشد.قیام کرد تا ستمگر را ستمگر بگوید، قیام کرد تا به فیض شهادت برسد. قیام کرد تا حق را پیروز و باطل را مغلوب سازد» [۱۰۳] .البته قبول «شهادت» یک امر شرعی و مطابق با موازین است و عقل و شرع آن را برای مصالح مهم تجویز می نماید و چه اشکالی دارد که شارع مقدس کسی را به کسب فیض شهادت مأمور نماید؟ با مراجعه به آیات و اخبار و کتب تاریخ معلوم می شود تحصیل شهادت به وسیله جهاد فی سبیل الله امر راجح و مهمی است که هر کس به قصد کسب فیض شهادت و کشته شدن به جهاد برود، عملش مشکور است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود شخصا مردم را به این کار تشویق می کرد. درخواست شهادت و اشتیاق به آن از فضائل بزرگ است در دعاهای مأثور وارد شده است و مسلمانان با ایمان طالب آن بوده اند در تاریخ می خوانیم در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «عمرو بن جموح انصاری» چهار پسر داشت که در رکاب پیامبر جهاد می کردند و خودش با این که سخت لنگ بود، آرزوی شهادت می کرد و در غزوه احد پسرهایش خواستند او را از شرکت در جهاد منع کنند، گفتند: خداوند تو را معذور داشته است. «عمرو» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پسرهایم [صفحه ۱۰۸] مرا از بیرون آمدن مانع می شوند به خدا من می خواهم با همین پای لنگ وارد بهشت شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به پسرهایش فرمود: «ما علیکم أن

تمنعوه لعل الله أن یرزقه الشـهاده» «بر شـما لازم نیست که او را مانع شوید بسا که شـهادت روزی او شود». عمرو اسلحه خود را بگرفـت و گفت: «اللهم ارزقنی الشـهاده و لاـ تردنی الی أهلی خائنـا» [۱۰۴] . «خـدایا شـهادت را روزی من کن و مرا به سـوی خانواده ام ناامیـد بر مگردان».اگر شـهادت فی حد نفسه مطلوب نبود، پیامبر به عمرو چنین اجازه ای نمی داد.پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله خطـاب به امـام حسـین علیه السـلام فرمود: «ان لک درجه عنـد الله لن تنالها الا بالشـهاده» [۱۰۵] «در نزد خداوند برای تـو مقـام و درجه ای است که بر آن نایـل نمی شـوی مگر به وسـیله شـهادت».مرحـوم «سـید ابن طـاوس» در «لهـوف» می نویسد:«شاید بعضی از کوته نظران که نمی دانند شهادت چه سعادت بزرگی است، گمان کنند که خدای متعال چنین حالی را که شـخص خود را به خطر اندازد، دوست ندارد، آیا این اشـخاص کوتاه فکر در قرآن مجید نخوانده اند که خداوند جمعی را امر می کند که خود را بکشـند در [صـفحه ۱۰۹] آنجـا که می فرمایـد: (فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا أنفسـکم ذلکم خیر لکم خیر لکم عنـد بـارئکم) «توبه و بازگشت کنیـد به سوی خـدای خویش و خود را بکشـید زیرا این عمل نزد خداونـد برای شـما بهتر است».شاید این افراد گمان می کنند که آیه شریفه (و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه) «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید» اشاره به شهادت و کشته شدن در راه خداست، در صورتی که این اشتباه است و «انما التعبد به من أبلغ درجات السعاده» «و اگر انسان به دستور خدا، خود را به کشتن بدهد، به یکی

از بالاترین درجات سعادت رسیده است». و شهادت از بزرگترین سعادتها برای انسان است [۱۰۶] .امام وظیفه داشت علیه بنی امیه قیام کند و این را هم می دانست که بنی امیه او را می کشتند و می دانست که اگر حکومت یزیدی در جامعه اسلام برقرار شود، و شخصیتی چون امام و دیگران با سکوت یا بیعت آن را امضاء نمایند، بزرگترین ضربت به قلب اسلام و به نظام اسلام فرو خواهد آمد. امام از روی آگاهی و اختیار بذل جان کرد و از شهادت استقبال نمود.پس قیام امام برای شهادت بود، برای نجات اسلام، برای بیداری جامعه و برای معرفی بنی امیه و برای تمام مقاصد عالی انسانی [صفحه ۱۱۰] ثمر بخش بود. آن حضرت با وجود این که به شکست نظامی و سیاسی خود یقین داشت، ولی مطمئن بود که در این قیام پیروزی با اوست، و به نتیجه خواهد رسید و سعی و کوشش او و یارانش و فداکاری های همراهانش بی نتیجه نخواهد ماند.امام علیه السلام در یکی از خطبه های خود اشعار «فروه بن مسیک مرادی» صحابی را که یکی از بزرگان صحابه پیامبر است، انشاد کرد و سند قطعی داد که من پیروزم و در این قیام مقدس به نتیجه می رسم:فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مغلبینامردم، ما اگر امروز شما را در هم شکستیم این عادت ماست و همیشه دشمنان خود را سرکوب کرده ایم و اگر ما شکست خوردیم و بالاخره کشته شدیم و شما به ظاهر بر ما پیروز شدید، باز ما مغلوب نیستیم. و به عبارت دیگر اگر بکشیم پیروزی از آن ماست، و اگر کشته شدیم، باز پیروزی از آن ماست.و

ما ان طبنا جبن و لكن منايانا و دوله آخرينا ما مردمی ترسو نیستیم و اگر کشته شدیم، نه برای آن است که ما مردمی ترسو بوده ایم، بلکه برای این است که اجل ما رسیده است و روز شهادت و فداکاری ماست.اذا ما الموت رفع عن اناس كلا كله اتاخ بآخرينا [صفحه ۱۱۱] روزگار چنین است وقتی سطوت خود و حمله خود را از مردمی برداشت به مردم دیگر باز حمله می کند، و حاصل امروز روزی است که روزگار به ما فشار آورده است فافنی ذلکم سروات قومی کما افنی القرون الاولیناچنان که گذشتگان جهان گذشته اند، امروز هم روز گذشتن ما و یاران ماست.در پایان فرمود:فلو خلد الملوك اذا اخلدنا و لو بقی الكرام اذا بقینااگر پادشاهان جهان زنده می ماندند، ما هم به حکم اینکه پادشاه ملك و ملکوتیم، زنده می ماندیم و اگر راد مردان جهان راه به حیات و ابدیت داشتند، راه ابدیت به حکم رادمردی و جوانمردی پیش از همه کس به روی ما باز بود [۱۰۷] .غرض امام علیه السلام در تمام مراحل، اطمینان به نتیجه داشت و پیداست که این پیروزی جز «شهادت» و اثر اجتماعی و نقش و رسالت ویژه آن نبود و این ضربه ای بود محکوم کننده و رسواگر و رسوا کننده که نه تنها یزید را در چشم شیعیان وفادار به خاندان رسالت که اساسا قدرت را در طول تاریخ اسلام، حتی در چشم مردم معتقد به [صفحه ۱۱۲] خلافت و منکر امامت، برای همیشه رسوا و محکوم ساخت. برخی درباره آثار شهادت امام حسین علیه السلام تردید کرده و آن را قیامی شکست خورده، خوانده اند!.و این جای بسیار شگفتی

است کدام «جهاد» و کدام «جنگ» و پیروزی بوده است که دامنه «فتوحاتش» در سطح جامعه، در عمق اندیشه ها و احساس ها و در طول زمان و ادوار تاریخ، این همه گسترده و عمیق و پر ثمر باشد؟امام حسین علیه السلام بعد از شهادتش زنده تر شد، دژخیمان اموی خیال می کردند که حسین علیه السلام را کشتند کار تمام شد ولی بعد فهمیدند که مرده حسین علیه السلام از زنده حسین برای آنها خطرناکتر است. «زینب کبری علیهاالسلام» هم به یزید همین را گفت: فرمود: اشتباه کردی، «کد کیدک؛ واسع سعیک؛ ناصب جهدک فو الله لا تمحوا ذکرنا و لا تمیت وحینا». [۱۰۸] «هر نقشه ای که داری به کار ببر ولی مطمئن باش تو نمی توانی نام ما را محو کنی و وحی ما را خاموش گردانی و بمیرانی و به منتهای کار ما برسی و این ننگ و عار را از دامان خود بشوئی، زیرا عقل تو علیل است و ایام زندگی تو قلیل و جمع تو پراکنده است روزی که منادی فریاد زند که لعنت خدا بر ستمکاران است».پس از هر نظر حساب کنیم، شهادت امام حسین علیه السلام موفقیت [صفحه ۱۱۳] بود نه شکست.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹